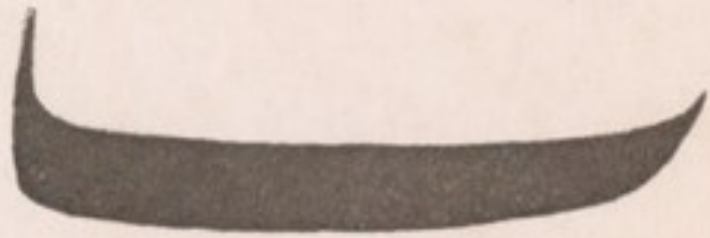


Adab. Kabul
Vol.19, No.3-4, Asad-Aqrab 1350
(July-October 1971)



Ketabton.com

پوهنځی ادبیات و علوم بشري
پوهنتون کابل

بِسْمِ

الرَّحْمٰنِ

ادب

مجله دو ماهه

علمی ، ادبی ، تاریخی و فلسفی

صاحب امتیاز: پوهنځی ادبیات و علوم بشری

مؤسس: پوهاند میر امان الدین انصاری

آدرس

پوهنتون کابل ، پوهنځی ادبیات و علوم بشری ، مدیر بت مجله ادب

وجه اشتراك سالانه

محصلان مرکز (۲۰) افغانی ، مشترکان مرکز (۲۵) افغانی

مشترکان ولایات (۳۰) افغانی

مشترکان خارج جی (۲) دالر

مقالات وارده بیکه نشر نشود ، مسترد میگردد. نقل و اقتباس

مضامین مجله ادب با ذکر نام این مجله مجاز است

مهتم: عبد الله امیری

قیمت این شماره: (۱۰) افغانی

دپوهنی مطبعه

پوهنتون کابل

هیئت تحریر:

پوهاند میرامان الدین انصاری، پوهاند غلام حسن مجددی، پوهاند دکتور
عبدالاحمد جاوید، پوهاند میر حسین شاه، پوهاند زهما، پوهنوال الهام

مطالب

صفحه	نویسنده یا مترجم	مضمون
۱	پوهنپار عبدالقیوم قویم	یک ضایعه بزرگ علمی و ادبی
۵	پوهاند مجددی	فقدان اسفناک
۸	پوهاند مجددی	سیر منطق در اسلام
۲۳	مترجم پوهاند میر حسین شاه	منصب شقدار ...
۳۴	دکتور بنووال	بررسی مکتب مینیا تور ...
بخش اشعار:		
۳۹	بیدل	شوخی نظاره
۴۰	مرحوم دکتور انصاری	شعله آشام
۴۱	نوید	محیط پر تلاطم
۴۱	عارف چاه آبی	تشنه کام
۴۲	فلاح	تلاش مدام
۴۵	دو بور کوی	اصول تحقیق متون قلمی
۶۰	پوهنپار قویم	یک تحقیق مختصر منابع ...
۷۴	عنایت الله شهرانی	لغات مستعمل در لحجه دری ...
۹۱	گویندگان تاجیک	ادب دری در سرزمینهای دیگر
۹۶	ژوبل	جنبش تصوف و ...
۱۱۱	اداره	گزارشهای پوهنخی ادبیات
۱۲۰	پوهاند میر حسین شاه	وفیات معاصرین
P.I	GALLIGRAPHY...	Dr. S.M. ILMI

ادب

علمی ، ادبی ، تاریخی ، فلسفی

شماره (۳-۴)	عقرب ۱۳۵۰	سال نوزدهم
-------------	-----------	------------

يك ضایعه بزرگ علمی و ادبی

در گذشت اسفناك دكتور مير نجم الدين انصاری نه تنها خانواده و دوستان آن مرحوم ، بلکه حلقه های علمی و ادبی کشور را نیز متألم و سوگوار ساخت .

مرحوم دكتور مير نجم الدين انصاری ، هم در زمینه معارف و هم در سلك قضا نقش خویش را صادقانه و شرافتمندانه ایفا کرد . مساعی جدی این شخصیت بزرگوار برای بهبود وضع علمی پوهنهی ادبیات ، آنگاه که از سال ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۸ ، بحیث دومین رئیس این پوهنهی مصروف خدمت بود ، به همه استادان معلوم است .

دكتور انصاری از جمله کسانی بود که در قسمت مجزا ساختن پوهنتون از وزارت

معارف بذل مجاهدت کرد و در بنیان گذاری يك پوهنتون مستقل مخصوصاً آزادی
اکادمیک آن سهم فعال داشت .

مرحوم دکتور انصاری هم دانشمند بود و هم ادیب و سخنور ، در رشته ساینس
مطالعات عمیق و تتبعات وسیع داشت و در این مورد مقالات متعدد او در
آریانا دایرة المعارف انتشار یافت . همچنان در رشته تاریخ کتاب «تاریخ چیست؟» مؤلفه
پروفسور ای . اچ . کار ، را به دری ترجمه کرد که در چندین شماره مجله عرفان و ادب
بچاپ رسید . این امر نشان میدهد او به رشته تاریخ نیز دلچسپی داشت .

این مرد فاضل در زمینه ادبیات نیز تفحص بسیار می نمود . تازنده بود از مطالعه
در کتابهای ادبی و در او این شاعران چشم نپوشید و در فهم شعر دقیق بود . مرحوم
ملك الشعرا استاد بیتاب در باره شعر فهمی و مهارت ادبی دکتور انصاری چنین
ابراز عقیده کرده است .

«به رشته ادبیات و فهم شعر دقیق مسلم است که باشد بعصر خویش و حید»

مرحوم دکتور انصاری به حضرت بیدل ، شاعر شیوا بیان کشور ما ، علاقمند بود

و در تحلیل و تفسیر نثر و نظم او قدرت بسزا داشت . روی همین علاقمندی به بیدل
بود که کتاب عارف کامل ، ابو المعانی میرزا عبدالقادر بیدل تألیف دکتور عبدالغنی را
به اشترک مولینا خسته عالم و شاعر شهیر ، ترجمه کرد و نیز در تهیه و نشر کلیات بیدل
سهم بارز داشت .

مرحوم دکتور میر نجم الدین انصاری شاعر نیز بود ، اشعار وی از نگاه استحکام
و جزالت به درجه کمال رسیده است . اینک به نقل دو پارچه شعر وی که هر کدام
گیرایی بخصوص دارد ، می پردازیم :

تساوی و صلح نامه ایستاده بود ، یو تشنه سفری بجه رشته یوز و اسبانی زینده
تساوی و صلح نامه ایستاده بود ، یو تشنه سفری بجه رشته یوز و اسبانی زینده

اخگر پاره

در محبت آنچه رفت از دیده تر بر سرم ابر رحمت میشود خورشید محشر بر سرم
 کس چو من هر دم شهید حسن بی پروا مباد بار داز ابرو و مژگان تیر و خنجر بر سرم
 تا ز طرح الفتش بار دیگر آگه شدم بسته شد در وازة امید دیگر بر سرم
 چند یادم می دهی زان قامت ای سرور روان چند بر پامیکنی آشوب محشر بر سرم
 فارغ از اندیشه طوبی و فرد و سم کند کر بیفتد سایه آن سرونو بر سرم
 چیست بی او اختران، سوزنده اخگر پاره ها چیست بی او آسمان، واژونه مجر بر سرم
 گر به پیغامی مران تو اخت خور سندم که نیست متی از قاصد و بال کبوتر بر سرم
 ای صبا مشکین نفس باشی که هر شام و سحر از دیار یار بیزی مشک از فر بر سرم
 تا برون سازد ز سر رنج خمار ز زندگی بشکند ساقی پیاپی جام و ساغر بر سرم
 ساغر امید من بر سنگ نو میدی مزین بیش ازین دیگر مکن جور ای سنگ بر سرم
 یک سر مورد ثبات ما خلل وارد نکرد کوه جورش هر قدر انداخت لنگر بر سرم

سر نوشت مانکو گردد چو انصاری فتد

پرتو مهری از آن فرخنده گوهر بر سرم

بال شرر

نسیمی کز بهار سنبل مویش گذر کرده گلستان را سیه مست از شمیم مشک تر کرده
 ز بس صفهای مژگانش مسخر ساخت دلها را ز ابرو چشم نازک ریز او طاق ظفر کرده
 نپرسید از ره مهر و وفا آن بیو فاروزی که بیمارش چسان شبهای هجران را سحر کرده
 درین محفل کمال همت پروانه آیم کرد که سوی نیستی پرواز بر بال شرر کرده
 اگر با ما ندارد التفات و لطف جا دارد نیاز ما غرور و ناز او را بیشتر کرده
 امید و صل او را داشتیم اما ندانستم که نقش کار را دست قضا رنگ دگر کرده
 بکنج بیکی ها ز خمی تیغ جفای او چو شبنم چاک دل را بخیه با مژگان تر کرده

اگر مورامد در عالم امکان نمی باشد چرا آن کوی تمکین تسکینه بر موی کمر کرده
 خوشاقومی که بسی تشویش مزد بندگی انصار
 رضایش جستجو در ماورای خیر و شر کرده
 دکتور انصاری قلبی آکنده از عواطف عالیه انسانی و مملو از احساسات
 وطن دوستی داشت. جز طریق راستی نمی پیمود و همیشه کلید گنج قناعت بدست داشت.
 بادوستان و آشنایان صمیمی و همدل بود. طالبان علم از محضر او فیض می بردند
 و آشنایان دانشمندش از همنشین وی متلذذ می گردیدند. دوستانش در تعریف
 و توصیف او سخنها گفته اند، چنانکه شعری را که مرحوم ملک الشعراء استاد بیتاب
 در ۲۰ میزان سال ۱۳۴۶ در وصف این مرد دانشمند و شرح فضایل وی سروده بود
 شاهد مدعاست و ما آنرا در اینجا نقل می کنیم:

یگانه داکتر خوش صفات نجم الدین که دیده هیچ نظیرش در این زمانه ندید
 به رشته ادبیات و فهم شعر دقیق مسلم است که باشد بعصر خویش وحید
 ز گفتن سخن حق نکرد خود داری اگر چه خاطر کس شادگشت یا رنجید
 هر آنچه علم باو گفت در عمل آورد هر آنچه عقل بگفتش بگوش جان بشنید
 نمود عزت نفسش نگاه در همه حال نریخت آب رخ خود چو طامعان پلید
 کلید گنج قناعت بدست او باشد چه خوب کرد که پاز کلیم خود نکشید
 نیا مدش بنظر جاه و رتبه دنیا نگشت تابع حرص و بهر طرف نتپید
 حال که این فاضل بزرگوار پدر و دزدندگی گفته است بر روانش درود می فرستیم
 و از پروردگار توانا نیاز داریم که او را غریق رحمت گرداند و پیوستگان و دوستانش
 را صبر جمیل عنایت فرماید.

پوهنیار عبدالقیوم «قویم»

فقدان اصفناك

داکتر میر نجم الدین انصاری بعد از مریضی طولانی بروز دوشنبه اول سنبله ۱۳۵۰ از دار فانی بعالم جاو دانی رحلت کردند. مرحوم داکتر انصاری یکی



از دانشمندان متبحر افغانستان بودند. گرچه تحصیلات ایشان بیشتر در علوم طبیعی و اختصاص ایشان در طب دندان بود و درین ساحه درجه دکتری (D.D.S) را از Tufts Dental School پوهنتون مسه چوسیتس، ایالات متحده امریکا بدست آورده بودند، لیکن بنا بر استعداد فطری، ذکای

سرشار، حافظه قوی و علاقه و وسیع به علم

مرحوم داکتر میر نجم الدین انصاری و دانش و در ساحات متعدد علوم طبیعی، علوم اجتماعی و ادبی، علوم اسلامی و بالخاصه در فلسفه و تصوف احاطه کافی و مطالعات عمیقی داشتند، گاهی هم با کمال مهارت و خیلی استادانه شعر میگفتند. با ملاحظه این حقایق و جامعیتی که در شخصیت علمی مرحوم داکتر میر نجم الدین انصاری وجود داشت مناسب آنست که بایشان صفت (علامه) اطلاق گردد، چنانکه در بین دوستان نیز به انسیکلو پیدیای زنده معروف بودند.

شخصیت علامه انصاری از سجایای عالیه انسانی مشحون بود. ایشان مؤمن، مشفق و خیر خواه بودند. از مباحثه در اطراف مسایل مهمه اجتماعی و بشری محظوظ میگشتند. بسیار راغب بودند که راجع با احوال مملکت فکر کنند و نظریات خیر خواهانه خویش را ابراز دارند. جوانان را به سعی در راه کسب دانش و خدمت بوطن ترغیب

میکردند. در اثنا یی که راجع به موضوعات علمی و اجتماعی با ظرافتهای ادبی مخصوص خویش بمبازشده و اظهار نظر می پرداختند، مستمعین از وسعت معلومات، احاطه نظر و جامعیت بیان ایشان بحیرت اندر میشدند.

از ریا، کذب، نفاق، تملق، و امثال اینها سخت تنفر داشتند. متواضع و خلیق بودند. از بیان حقایق خودداری نمیکردند. اخلاق ایشان متکی بمبادی علمی بود. بخل، حسد و دیگر صفات خسیسه در آن راهی نداشت. بدوستی زیاده رعایت میکردند و در ایفای وجایب نهایت اهتمام میورزیدند.

خدمات عرفانی ایشان در ساحات مختلف همواره قابل تقدیر و تذکر است. در دارالمعلمین های کابل بحیث مدیر ایفای وظیفه نموده در تجدید و تنظیم نصاب های تعلیمی آنها اهتمام زیادی مبذول داشتند و کوشیدند تا بقدر امکان معلمین لایق و باصلاحیتی برای تعلیم و تربیه شاگردان دارالمعلمین ها مقرر گردند و برای بهتر ساختن وسایل تربیه شاگردان پلانهای مؤثر تربیوی طرح نمودند و بعمل تطبیق گذاشتند.

خدمات ایشان بحیث رئیس پوهنخهی ادبیات نیز فراموش ناشدنی است. در تأسیس شعبات مختلف برای محصلین پوهنخهی ادبیات و تنظیم بهتر نصابهای تعلیمی آنها و بلند بردن سویره تعلیمی این پوهنخهی جدو جهد زیادی بعمل آوردند و مضمون سیمانتیکس را درین پوهنخهی شخصاً تدریس میکردند. وظایفی که بحیث رئیس دارالتألیف وزارت معارف انجام داده اند نیز شایان تذکر و تقدیر است. در سالهایی که متصدی ریاست دارالتألیف بودند کتب زیاد درسی و معاون درسی ترجمه و تألیف گردید و اکثر آنها بطبع رسید. جهد و اهتمامی که در نقد عبارات و تصحیح مضامین کتب شخصاً انجام میدادند بی اندازه قابل ستایش است. همواره مشاهده میکردم که در نقد و تصحیح کتب با کمال حوصله و دقت نظر بالذات اهتمام زیادی مبذول میداشتند. ساعتها روزها و بلسکه هفتهها برای تصحیح یک کتاب مشغول

میگشتند. که این امر بذوق سرشار علمی و وظیفه شناسی جدی ایشان اتسکاداشت. کتب فراوانی برای مکاتب نوشته اند. مقالات کثیری در موضوعات ساینس علوم اجتماعی و تربیوی برای مجلات عرفان، آریانا و ادب تهیه کرده اند در موضوع ماهیت تاریخ مقالات عدیده یی نشر و کتابی در منطق جدید نیز ترجمه نموده اند. وبالخاصه تراجم مضامین بسیار علمی و دقیق ایشان برای آریانا، دایرة المعارف که در حدود (۵۰۰۰ صفحه میشود) از خدمات بسیار پر ارزش علمی ایشان محسوب میگردد که این کار را با کمال صلاحیت و قدرت علمی انجام داده اند و نیز در جمله ناقدین و مصححین آریانا دایرة المعارف همیشه مساعدتهای علمی خویش را ادامه داده اند. در کمیسیون تصویب قانون اساسی نیز اشتراك داشتند.

سالهای متمادی بحیث مشاور علمی وزارت معارف کار کرده اند. در سال ۱۳۴۶ از طرف اعلیحضرت معظم همایونی در جمله قضاة ستره محکمه بحیث رئیس دیوان عالی تمیز مامورین مقرر شدند. این وظیفه خطیر را نیز با کمال جدیت و عدالت اجرا کردند.

مرحوم علامه انصاری در پنج دوره اسامبله عمومی سازمان ملل متحد بحیث نماینده افغانستان اشتراك داشتند. در کنفرانس یونسکو منعقدة دهلی، در کنفرانس مستشرقین منعقدة میونیخ، در کنفرانس عمومی یونسکو منعقدة پاریس، در احتفال هزارمین سال تأسیس بغداد و کنفرانس یادبود فیلسوف عرب (الکندی) بحیث نماینده افغانستان اشتراك کردند و خطابه های ایراد نمودند. در جمله هیأت ثقافتی افغانی که از طرف جمهوریت عربی مصر دعوت شده بودند نیز اشتراك داشتند. در کنفرانس ممالک اسلامی منعقدة کوالالمپور در مالیزیا نیز در جمله نمایندگان افغانستان اشتراك کردند.

وفات این دانشمند بزرگ فقدان اسفناکی برای دوستان و علاقه مندان علم و معرفت بشمار میرود. خداوند تعالی ایشان را غریق رحمت خویش گرداند و به بازماندگان ایشان صبر نصیب فرماید. آمین یارب العلمین.

تالیفات و کتب در دسترس است. در این کتاب به بررسی و نقد کتب معتبره در منطق و فلسفه پرداخته شده است. همچنین به روش‌های مختلف در بیان مفاهیم و استدلال‌ها پرداخته شده است.

پوهانند مجددی

مسیر منطق در اسلام

- ۴ -

شارحین :

در قرون نهم، دهم و یازدهم منطق در اسلام به عالی‌ترین ذروه خود رسیده بود. راجع به متون قدیمه شرحها و حاشیه‌ها نگاشته شد. پس از قرن دوازدهم بمنطق چیزی زیادی علاوه نشد، تنها اشراقیون و شهاب‌الدین سهروردی، منطق را برای نقد بسکار بردند. و متصوفین، جدل و خطابه را ترجیح داده و بمنطق اعتراضاتی کردند. امام غزالی (۱۰۵۸-۱۱۱۱ م.) دو کتاب منطق را با خیلی وضاحت نگاشته است. که یکی از آن (معیار العلم) و دیگری آن (محک نظر) است. غزالی بجای کلمات ایجاب و سلب، کلمات تصدیق و نفی را مورد استعمال قرار داد و بجای جزئی و کلی تعبيرات عامه و خاصه را بسکار برد.

ابن رشد (۱۱۲۶-۱۱۹۸) در منطق این آثار را بطور اتلخیص و شرح نموده است: (۱) تلخیص کتاب منطق (۲) تلخیص کتاب برهان (۳) شرح کتاب قیاس (۴) شرح کتاب برهان. و نیز کتابی تحت عنوان (فی المنطق والجدال الفلسفی) تألیف کرده است.

۱ - آنچه درین مقاله تحت عنوان (رابطه بین حکمت و شریعت) متعلق به افکار ابن رشد درج گردیده، قابل ملاحظه و تعمق بیشتری می‌باشد.

این رشد راجع به انواع قیاسها گوید: «فلاسفه قیاسات را بر سه نوع تقسیم کرده اند: (برهانی)، (جدلی) و (خطابی) که اول آنها به (معرفت یقینی) میرساند و دوم آنها (بدون تعیین به ترجیح و احتمال سوق میدهد). و سوم آنها که ضعیف است، کسانی که عقول ایشان بمراتب جدلی و برهانی اعتلانجسته، با آن رو میاورند. «قیاس برهانی آنست که بر مقدمات یقینی مستند است و به مبدا اول از مبادی عقل اتکا دارد. و ازین جهت دارای نتیجه یقینی است. و آن قیاسی است فلسفی حقیقی. قیاس جدلی آنست که بر مقدمات احتمالی مستند است که همه و یا برخی از مردم و یا اکثر حکما آنرا می پذیرند. و نتیجه آن احتمالی است. و این قیاسی است که بمقام قیاس برهانی نمیرسد. و صلاحیتی جز این ندارد که آله یسی برای تحری و یا جدل و یا مناظره و امثال اینها باشد.

قیاس خطابی آنست که بر مقدمات واهی مستند است که به عقلیت سامع و استعداد نفسی و عاطفی او توافق دارد. و آن قیاسی است که، نسبت به عقلی بودنش بیشتر عاطفی است. و هدف آن، نسبت به افهام و امتناع زیاده تر وارد کردن تأثیر بر مستمع است (۱).»

علمای اسلام بعد ازین نیز آثار متعددی در منطق نگاشته و از جریانات منطق و علوم معاصر خود متأثر گشته اند؛ چنانکه آثار منطق جدیدی که باتشبهات فرانسس بیکن (۱۵۶۱-۱۶۲۶) و دیکارت (۱۵۹۶-۱۶۵۰) آغاز گردیده در تألیفات ایشان نیز داخل شده است.

راجع به تصنیف علوم در نزد فلاسفه اسلامی: چون فلاسفه اسلامی در تصنیف

علوم از تصنیفی که ارسطو راجع به علوم نموده است، متأثر گشته (۲) اند، بدین

۱- تاریخ الفلسفة العربیه جزء الثانی: (الفلسفة العربیه فی المشرق والغرب) (تالیف خلیل البحر)
 ۲- نباید ازین متأثر تعجب کرد زیرا فرانسس بیکن که در او رگانون جدید خود تقریباً دو هزار سال بعد از او رگانون ارسطو آنرا نوشته است در حالیکه تصنیف ارسطو را انتقاد هم میکند باز هم نتوانسته است از تأثیرات آن بکلی برکنار بماند (مجددی).

مناسبت لازم می آید که بدو اراجع به اساسات تصنیف ارسطو تند گراقتی بعینل آید: دانشمندی که در تاریخ فلسفه برای اولین بار ضرورت تصنیف را ادراک نموده ارسطو است. این فیلسوف که چهار عصر قبل از میلاد میزیست، برای (اشتباه) تصنیف از یکطرف (غایه های علوم) را از طرف دیگر (عملیات رومی) را که سه جهه استعمال آن غایه ها بکار میرود، مورد ملاحظه خود قرار داده بود. و چون این عملیات در نظر او عبارت از (تفکر عمل و ابداع) میباشد؛ لهذا علوم را نیز باقسام سه گانه (نظری، عملی و ادبی) تقسیم نموده است.

۱ - علوم نظری: در نزد ارسطو علوم نظری علوم است که محض به تدقیق حقایق اکتفا میورزد و بجهات حیاتی و عملی آنها توجهی مبذول نمیدارد، مانند ریاضیات، فزیک و متافزیک.

در نظر ارسطو موقعیت متافزیک مافوق تمام علوم دیگر میباشد. زیرا متافزیک یک علم کلی بوده و در بین تمام علوم حسبی و عاری از منفعت جزئی و واحدتی پیدا کرده و علل تمام حادثات را تفحص مینماید.

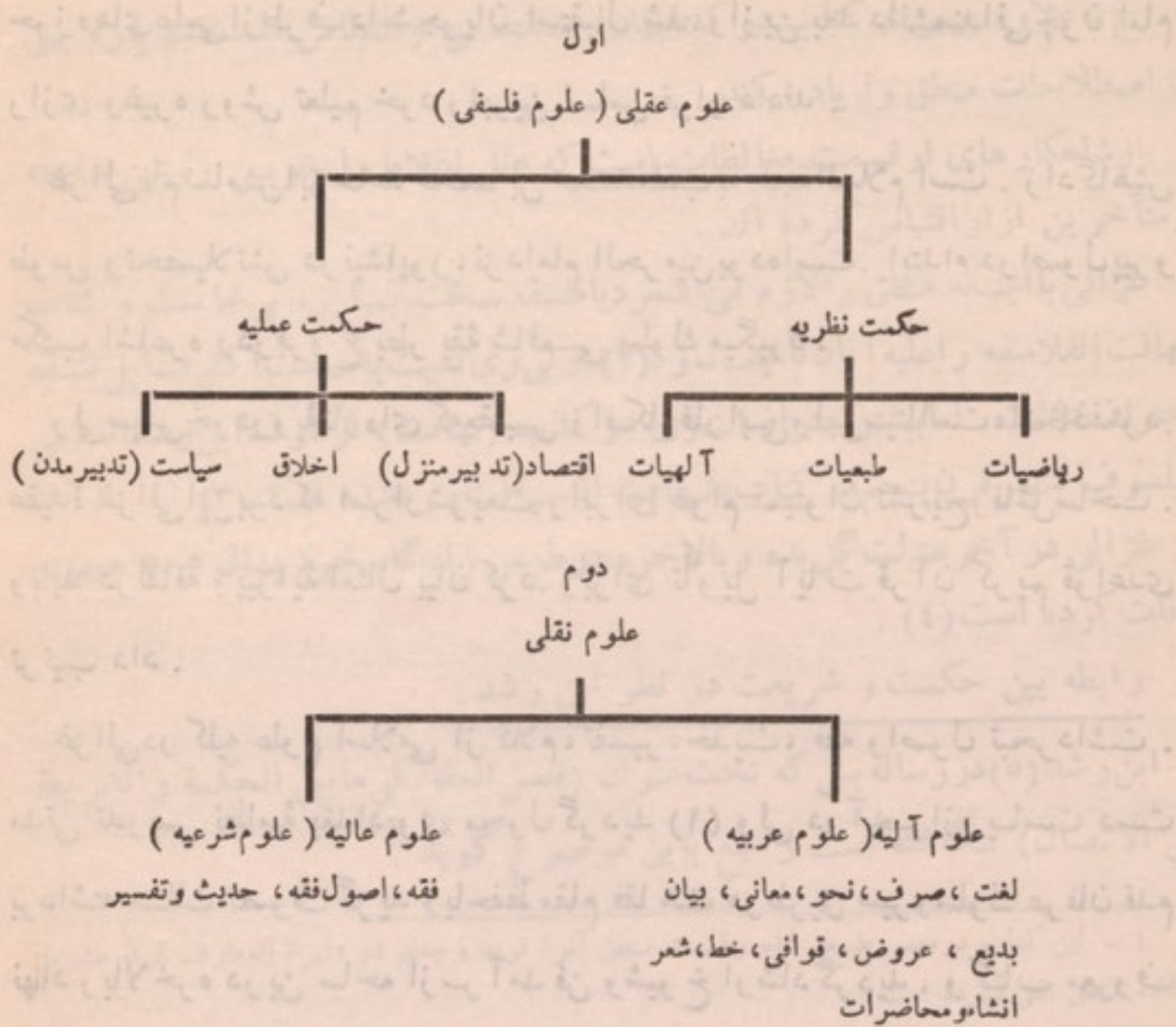
۲ - علوم عملی: علوم است که از روی حمل و حرکتی که متعلق به فرد، عاقله و دولت است به سه قسمت تقسیم میشود (۱) اخلاق (۲) اقتصاد (۳) سیاست.

علم اقتصاد نظر به افاده قدمایه (علم تدبیر منزل) و علم سیاست به (علم تدبیر مدن) تعبیر میشود.

۳ - علوم ادبی: علوم ادبی به تدقیق آثار می پردازد که نتیجه قوه مبده بشر است از قبیل شعر، موسیقی، بیان، مناظره و امثال اینها.

تصنیف ارسطو در تمام ادوار قرون وسطی اهمیت خود را حفظ کرده بود. گرچه در قرون وسطی این تصنیف را از روی باریک سنجیهای که مخصوص ذهنیت آن زمان بود، به تفرعات زیادی منقسم ساخته بودند؛ اما در اساس خود از تصنیف ارسطو مغایرت نداشت.

در عالم اسلام نیز در قرون وسطی وضع بهمین منوال بوده و علوم را، در حالیکه علوم خاصه اسلامی را نیز مورد ملاحظه قرار داده بودند، بدو دسته (عقلی) و (نقلی) تقسیم کرده اند که ما جدول آنرا مجملاً قرار ذیل ارائه میدهیم :



معلوم است که اساس و غایه این تصنیف اخیر کسب مهارت به علوم عربیه و قوف از قرآن کریم و حکمت آلیه میباشد (۱)

امام غزالی: اولین کسی که خواست و یا توانست در بین علوم عقلی و شریعت توافق و هم آهنگی برقرار سازد، غزالی بود.

وی با تبصری که در دانشهای دینی پیدا کرده و با توجهی یسی که نزد خواص و عوام

داشت، نه تنها از بدبینی ها کاست؛ بلکه اصولاً منطق را در شمار علوم اسلامی و در دانشگاه های بغداد و نیشاپور رسمیت داد.

و ازین پس منطق راه خود را از فلسفه جدا ساخته در عداد بقیه دانشهای دینی در حوزه های علمی از طرف دانشجویان استقبال شد، و ازین بعد دانشمندانی چون امام رازی و غیره روش تعلیم خود را برین اساس قرار دادند.

غزالی نام تمامش ابو حامد محمد بن محمد ملقب به حجة السلام است. زادگاهش طوس و تحصیلاتش در نیشاپور، نزد امام الحرمین بوده است. ابتداء در اصول پیرو مکتب اشاعره و در فروع بطریق شافعی سلوک میگیرد.

ولی سپس خود رویه تازه ای که مقتبس از افکار فارابی و ابن سینا است، اتخاذ نمود. عقیده غزالی این بود که اسرار شریعت را برای عوام نمیتوان تشریح و فاش ساخت. و باید در لفافه و پیرایه امثال بیان کرد. و برای تأویل آیات قرآن کریم قواعدی ترتیب داد.

غزالی در کلیه علوم اسلامی از کلام، تفسیر، حدیث، فقه و اصول تبحر داشت. مدتی تدریس نظامیه بغداد بوی محول گردید (۱) ولی در آخر از ریاست دست برداشته مسلک تصوف گزید و با حفظ مقام فقاہت در طریق سیر و سلوک عرفان قدم نهاد و بالاخره درین ساحه از سرآمد فن و شیوخ ارشاد گردید. و کتاب معروف خود احیاء العلوم را که دایرة المعارفی از اصول عقاید و فقه و اخلاق است برشته تألیف کشید.

غزالی منطق را برای آشنایی به علوم اسلامی لازم شمرده و ازین نگاه کتب ذیل را بر رشته تحریر در آورد:

الف - مقاصد الفلاسفه که یکدوره مختصر منطق و فلسفه است. این کتاب اصلاً

همان کتاب حکمت علائی تألیف ابن سینا است که غزالی تعریب نموده و بدین اسم نامیده است (۱).

ب - معیار العلم .

ج - علاوه برین دو کتاب در کتابهای مستقصی و قسطاس المستقیم پاره یی از اصطلاحات منطق را یاد میکند .

از شاهکارهای او قسمت مغالطات است که علل اغلاط را بخوبی روشن ساخته و متأخرین از او اقتباس کرده اند .

غزالی با اینکه منطق را لازم می شمرد با فلسفه سخت بمبارزه برخاست و کتاب تهافت الفلاسفه را علیه آنان تألیف نمود (۲). ولی وی نسبت به صحت اکثر مسایل فلسفه اعتراف داشت. اما بیشتر اعتراضات وی در کتاب (تهافت) از طرف ابن رشد اندلسی فیلسوف شهیر قرن پنجم در کتاب «تهافت التهافت» رد شده است (۳).

غزالی در آخر عزلت گزیده و بالاخره در طوس زادگاه خود بسال ۵۰۵ هجری وفات کرده است (۴).

رابطه بین حکمت و شریعت در نظر ابن رشد :

ابن رشد (۵) در رساله یسی که تحت عنوان (فصل المقال فی ما بین الحکمة و الشریعة من الاتصال) نگاشته است راجع باین موضوع گوید :

- ۱ - این کتاب در مصر طبع شده و قسمت منطق آنرا فرید وجدی در دایرة المعارف قرن عشرین در ماده منطق نقل نموده است .
- ۲ - در مصر بطبع رسیده است .
- ۳ - این کتاب ضمیمه کتاب تهافت غزالی در مصر بطبع رسیده و بعد از ابن رشد، مولوی مصطفی معروف به خواجه زاده (متوفی ۸۹۳) بامر سلطان فاتح بین این دانشمند محاکمه و قضاوت کرده و گفته های این دو را در کتابی جرح و تعدیل نموده است که این کتاب نیز در مصر بطبع رسیده است .
- ۴ - فرهنگ علوم اسلامی مولفه شیخ محمد کاظم شانه چی .
- ۵ - ابو الولید محمد ابن رشد فقیهی است متبحر، قاضی است عادل و فیلسوفی است عالی مقام که در سنه ۱۱۲۶ میلادی مطابق ۵۲۰ هجری در قرطبه (یکی از شهرهای اندلس) متولد گردیده و در سنه ۱۱۹۸ میلادی مطابق ۵۹۵ هجری در مراکش فوت کرده و جسد وی به قرطبه نقل گردیده و در آنجا مدفون شده است. ابن رشد درین رساله در ضمن ایضاح رابطه بین حکمت (فلسفه) و شریعت نظر خویش را درباره مسایل مختلف منطق نیز ابراز میدارد. وبالخاصه اهمیت (برهان) را تأیید میکند .

مقصود ما از این مقال اینست که به تحقیق رسانیم نظری که به دانشهای فلسفه و منطق متعلق است آیا از نگاه شرح مباح است، ممنوع است و یا مأمور به است و اگر شق اخیر ملحوظ نظر باشد، درین صورت آیا این مأموریت متضمن مندوبیت (۱) است و یا وجوب، بنا بر این میگوییم: کار فلسفه اینست که بر موجودات نظر اندازد و آنرا از جهت دلالت آن یعنی از نگاه مصنوع بودن آن مورد ملاحظه قرار دهد. [زیر ادلالت موجودات بر صانع وقتی مبرهن میگردد که راجع به کیفیت صنع موجودات معرفت حاصل گردد. پس این معرفتی که متعلق به صنع موجودات است تا هر اندازه یسی که تام و مکمل باشد معرفتی که متعلق به صانع است نیز بهمان نسبت تام و مکمل میباشد]. شریعت استحسان و ترغیب نموده است که بر موجودات به نظر عبرت نگریسته شود و معلوم است که این ترغیب در شریعت میتواند معنای (واجب) و یا (مندوب الیه) را افاده کند. و از طرف دیگر شریعت میخواهد که موجودات بواسطه عقل بنظر اعتبار گرفته شود و معرفت متعلق به آن نیز ذریعه عقل استحصال گردد. و این مطلب از بسیاری از آیات قرآن کریم از قبیل آیه کریمه فاعتبروا یا اولی الابصار (۲) مستفاد میگردد. و این آیه کریمه نصی است که بر وجوب استعمال قیاس عقلی و یا قیاس عقلی و شرعی (هر دو یکجا) دلالت میکند. و نیز آیه کریمه (اولم ينظروا فی ملکوت السموات والارض وما خلق الله من شیء) (۳) نصی است که متضمن تشویق است برای اینکه بر همه

۱ - ندب به کاری دعوت کردن و تحریف نمودن است کسی را که بکاری دعوت شده (مندوب) و کاری را که بر آن دعوت شده است (مندوب الیه) گویند.

۲ - پس ای صاحبان بصیرت: تنها بدیدن ظاهری يك شی و يك حادثه اکتفا نکرده بلکه از روی دقت و امعان نظر به استخراج نتایج پردازید سورة حشر (۵۹) آیه ۲.

۳ - آیا به حکمرانی ای که در آسمانها و زمین جاری است و به هر شی که خداوند خلق کرده است نگرسته به محاکمه و استدلال نمی پردازند سورة اعراف (۷) آیه (۱۸۵).

موجودات به نظر عبرت نگریسته شود. *و هو الله اعلم بما لا تعلمون* (۱) و نیز
 حضرت ابراهیم است (و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض) (۱) و نیز
 (افلا ينظرون الى الابل كيف خلقت و الى السماء كيف رفعت) (۲) ، (و يتفكرون
 فى خالق السموات والارض) (۳) و امثال اینها آیات کثیره ایست که این
 مدعای اثبات میکند.

چون وجوب این امر که به موجودات از طریق تعقل (نگریسته و به نظر اعتبار
 گرفته شود شرعاً با ثبات رسد، این کیفیت به نظر اعتبار گرفتن نیز عبارت است
 از اینکه از معلوم با ثبات مجهول و استخراج آن پرداخته شود که این هم عبارت
 از قیاس است و یا عبارات از آنست که توسط قیاس انجام پذیرد. پس این امر که
 به موجودات توسط (قیاس عقلی) نظر اندازیم بر ما واجب میگردد.
 پس این نظری که شیوع به آن دعوت و ترغیب میکند عبارت از چنان نظر دقیقی است
 که با استعانت مکمل ترین انواع قیاس صورت گیرد (۴) و این هم عبارت از قیاسی است
 که به (برهان) تعبیر میشود. و چون شریعت ما را ترغیب مینماید معرفتی که متعلق
 بر حق تعالی و کاینات است باید مستند به برهان باشد.

لذا برای کسیکه میخواهد راجع به حق تعالی و کاینات از طریق برهان معرفت
 حاصل کند ضروری است که اولاً برای این کار آماده گردد و راجع به انواع
 و شرایط برهان و فرقه‌های (قیاس برهانی) از (قیاس جدلی) (قیاس خطابی) (و قیاس

۱- به ابراهیم حکمرانی ای که در آسمانها و زمین است همینگونه اراده میدهم سوره انعام (۶) آیه
 (۷۵) *و هو الله اعلم بما لا تعلمون*

۲- آیا به شتر نمینگرند که چگونه خلق گردیده است و به آسمان نظر نمیافکنند که چگونه برافراشته
 شده است سوره انفصافیه (۸۰) آیه (۸-۱۷) *و هو الله اعلم بما لا تعلمون*
 ۳- *و هو الله اعلم بما لا تعلمون*
 ۴- (۱) نظری آنست که در حصول آن به نظر و قیاس بتوقف باشد. مانند تصور نفس و عقل و تصدیق
 حدوث عالم. (تعریفات سید) (تلفیظ) *و هو الله اعلم بما لا تعلمون*

مغالطی) معرفت کافی بدست آرد. و اینهم از طریق حاصل می‌گردد که در اول امر راجع به (قیاس مطلق) و انواع آن معلومات بدست آورده و بداند که کدام اینها معتبر (قانونی) و کدام آنها غیر معتبر (غیر قانونی) است. و این معلومات نیز تنها با تقدیم معلومات دیگری قابل حصول میباشد که عبارت از دانستن اجزای قیاس یعنی (مقدمات) و انواع آنهاست. بنابراین برای مؤمنی که بامر شرع در باره (نظر بکاینات) امتثال می‌ورزد قبل از نظر لازم است که در باره چیزهایی که بمنزله (الاتی) برای آن نظر است معرفت حاصل کند.

طوری که فقیه از امر متعلق به (تفقه در احکام) راجع بهمهمه مقیاسهای فقهی و از روی آنها در باره آنها (قیاس میشوند) و آنها (قیاس نمیشوند) و وجوب معرفت را استنباط میکند برای عارف نیز واجب است که از امر متعلق به (نظر در کاینات) و وجوب معرفت قیاس عقلی و انواع آن را استنباط نماید. و حتی عارف باین استنباط بیشتر مستحق میباشد. زیرا اگر فقیه از آیه کریمه (فاعتبروا یا اولی الابصار) و وجوب معرفت به (قیاس فقهی) را استنباط کند، عارف بالله از عین آیه کریمه و وجوب معرفت به (قیاس عقلی) را بطریق اولی استنباط مینماید (۱). و نیز کسی نمیتواند بگوید که «چون نظر بطریقه قیاس عقلی در صدر اول وجود نداشته است، لهذا بدعت است». زیرا نظر بطریقه قیاس فقهی و انواع آن نیز دارای کیفیتی است که بعد از صدر اول بمیان آمده مع ذلک بدعت خوانده نمیشود. پس بدین صورت گراییدن بروش (نظر بطریقه قیاس عقلی) کسب و وجوب مینماید، همچنانیکه (نظر بطریقه قیاس فقهی) شرعاً واجب است. هکذا (نظر بطریقه قیاس

۱ - قیاس قولی است مرکب از یکدسته قضایا که چون باین قضایا تسلیم بعمل آید قضایای دیگر خود بخود لازم می‌آید. مانند قول (عالم متغیر است و هر متغیر حادث است) این قولی است مرکب از دو قضیه و چون باین دو قضیه تسلیم بعمل آید از روی آن لازم می‌گردد که باین قضیه دیگر (عالم حادث است) نیز تصدیق بعمل آید. این تعریفی است از نگاه دانشمندان منطوق. (تعریفات سید).

عقلی و انواع آن) نیز واجب میگردد. و اگر کسی از آنها یسی که قبل از ما آمده اند در باره قیاس عقلی تفحصاتی بعمل نیاورده است، پس آشکار است که آغاز این امر بر ما واجب میباشد. و نیز ظاهر است کسی که باین کار اقدام میورزد از مساعدت کسانی که بعد از وی می آیند توقع داشته باشد تا که معرفت متعلق باین موضوع بتواند تکامل یابد. زیرا این امر که یک شخص به تنهایی بتواند این کار را با انجام رساند و تمام خصوصیات را که به آنها ضرورت دارد یکجا آغاز نماید، خیالی مشکل و بلکه ناممکن میباشد. چنانکه همه معلوماتی را که برای احاطه بانواع قیاس فقهی لازمی است، مشکل است یک شخص به تنهایی خود استنباط کند. و حتی این جهت را جمع به قیاس عقلی بیشتر وارد است. اگر اشخاص غیر از ما در باره قیاس عقلی به تدقیقاتی پرداخته باشند بر ما لازم میگردد از تدقیقات کسانی که پیش از ما بعمل آمده است در موضوع متعلق خویش استعانت نماییم. تفاوتی ندارد که این محققین از لحاظ ملت (۱) (دین) خواه با ما شریک (همدین) باشند و خواه نباشند. زیرا آله یی که توسط آن تزکیه صحیح باشد پس این مساله که استعمال آن در خصوص تزکیه درست است یا نه و در حالیکه آن آله و وسیله مورد نظر در حد ذات خود جامع شروط صحت باشد. این امر که آن آله آیا عاید بکسانی است که با ما همدین اند یا نه؟ تأثیری ندارد. مقصد من از کسانی که از لحاظ دین مشارک نیستند قدمایی اند که قبل از ملت اسلام باین چیزها نظر افسگنده اند. چون حال بدین منوال است و کافه خصوصاتی که برای نظر بمعیاسهای عقلی احتیاج محسوس است، از طرف قدماطوری که سزاوار است، بررسی شده است، درین حال مناسب است که بکتاب ایشان مراجعت کرده بنگریم که چه ها گفته اند. اگر همه آن چیزهایی که درین خصوص بیان کرده اند

۱ - تعبیر ملت در کتب دینی ما به جامعه دینی دلالت میکند. و حتی مستقیماً بمعنای شریعت و دین نیز استعمال میشود. گویند فرق در بین ملت و دین چنین است: دین به الله تعالی، ملت به پیغمبر و مذهب به مجتهد منسوب است. (تعریفات سید).

صحیح باشد، قبول مینماییم را اگر در بین آنها چیزهایی باشد که درست نیست درین صورت به تنبیه علاقه مندان می پردازیم. چون ما ازین طرز نظر فارغ گردیم و آلاتی را بدست بیاوریم که توسط آنها بتوانیم به موجودات و صنعتی که درین موجودات وجود دارد، نظر افکنیم، پس درین حالت واجب است از صنعتی که بوسیله دانش مربوط مقیاسهای برهانی حاصل کرده ایم استفاده کرده و نظر به ترتیب و نحوی (۱) که در پیش گرفته ایم، در موجودات به بررسی و تفحص بپردازیم. و آشکار است که این مقصد تنها بذریعه تفحص جداگانه هر یکی از موجودات و با استعانت متأخرین از مستقدمین میتواند تأمین گردد. چنانکه در علوم تعالیم (یعنی ریاضیات) حالت بهمین منوال است. مثلاً اگر فرض کنیم که در زمان ماصناعت هندسه معدوم گردیده و علم هیأت نیز ناپدید گشته است و هر کس میخواهد جسامت و شکل اجرام مساویه و ابعاد آنها را از یکدیگر خودش به تنهایی تعیین نماید، معلوم است که این شخص هر قدر ذکی هم باشد، خارج از دایره امکان است که او به تنهایی خود بتواند مثلاً جسامت آفتاب را نسبت بر زمین و ساحه های کواکب دیگر را ادراک و تعیین کند. مگر که با وحی و باطریقه بی شبهه با آن صورت گیرد. و حتی اگر بچنین شخص گفته شود آفتاب نسبت بر زمین یکصد و پنجاه و یکصد و شصت چند بزرگتر است او این سخن را به دیوانگی گوینده منسوب میسازد. حالانکه مسأله از روی علم هیأت توسط برهان ثابت گشته است. و کسانی که اهل آن میباشند درین خصوص شبهه یی ندارند. و ازین نقطه نظر صناعت اصول فقه ضرورت دارد که با صناعت علوم تعالیم (ریاضیات) تمثیل گردد. نظری که متعلق بر خود فقه است پس از مرور زمان طویلی توانسته است تکمیل یابد. اگر امروز شخصی از جا برخاسته و بخواهد در باره (مسایل خلاف)

۱- مولف درینجا و در بسیاری از مواقع دیگر تعبیر (نحو) را بمعنای (متود) یعنی طریقه، اسلوب

که در اکثر ممالک اسلام در بین نظرار باب مذاهب مختلفه موضوع مناظره را تشکیل میدهد و نیز نتایجی که این ار باب نظر استنباط کرده اند واقف گردد، این حرکتی که به آن مبادرت ورزیده است با اینکه پیشرفتی هم کرده باشد، مع ذالک ممتنع میباشد. این کیفیت است که در حد ذات خود نه تنها برای صناعت علمیه بلکه برای صناعات عملیه نیز آشکار است. زیرا در بین اینها هیچ صناعتی (۱) وجود ندارد که آنرا یک شخص به تنهایی خویش بمیدان آورده باشد. درینحال برای خدمت که (صناعت صناعات است) چگونه میتواند عکس آن تصور شود. چون چنین است اگر ما ببینیم اممی که پیش از ما آمده و در گذشته اند، نظر باقتضای شرایط برهان بر موجودات به نظر اعتبار نگریسته اند، بر ما واجب میگردد تا بنگریم که ایشان چه ها گفته اند و در کتب خویش باثبات چه چیز پرداخته اند؟ از جمله اینها آنهایی را که موافق به حق است ممنونیت و شکران قبول میکنیم و راجع به آنهایی که موافق به حق نیست علاقمندان را آگاه و بر حذر می گردانیم، گویندگان آنها را معذور میدانیم. از این فهمیده میشود، مقصد و غایه بی که در کتب قدماست عبارت از مقصد و غایه ایست که شریعت ما را تشویق کرده است، پس نظر انداختن باین کتب شرعاً واجب میباشد (۲).

علاوه بر آن هر گاه سراغ شود که آنهایی را که اهلیت تحقیق و نظر در کتب را دارند از اشتغال باین کتب مانع شود این شخص در واقع با این عمل خویش مردم را از داخل به دروازه بی که شریعت برای دعوت به (معرفت الله تعالی) کشاده است منع میکند. و یقیناً تشبث به چنین کاری از یسک جهالت بزرگ نشأت

۱ - صناعت به تعبیر مولف عبارت از ملکه ایست که در نتیجه تحصیل حاصل گردد و انسان را در فهم و حل مسایل مقتدر گرداند و یا علمی که با ممارسه تحصیل گردد.

۲ - تعبیر امت نظر به استعمال قدیم آن همان معنایی را افاده میکند که ما امروز از تعبیر ملت در نظر داریم.

مینماید . و این عمل انسان را از خداوند دور میسازد . اگر بعضی اشخاص به سبب نقیصه فطری و یا از سبب فقدان نظر در دایره یک نظم و ترتیب و یا از لحاظ ناتوانی در قبال هوا و هوس خویش و از سبب صعوبت مندرجات این کتب و نبودن معلمی که آنها را راهنمایی کند و یا از اجتماع همه این اسباب و یا برخی از آنها راه خود را گم کنند و یا قدمهای ایشان بلغزد از آن لازم نمیگردد اشخاصی که حایز اهلیت مطلوبه باشند نیز از اشتغال این کتب باز داشته شوند . زیرا ضروری که ازین نقطه نظر از آنها متصور است ، چیزی است که نه باعتبار ذات بلکه بیک صورت عرضی لاحق گشته است . از چیزی که در حد ذات و ماهیت خود مانع باشد از سبب مضرتی که در آن بحالت عرض موجود گشته است ، نمیتوان صرف نظر کرد . و حتی میتوان گفت به پندار اینکه بعضی از اشخاص نارسیده بسبب اشتغال باین کتب به ضلالت دچار گشته اند ، اشخاص حایز را نیز از مطالعه کتب حکمت (فلسفه) منع نمودن باین شباهت دارد که بعضی از اشخاص را که احیاناً بسبب بند شدن آب در گلوی ایشان مرده اند علت اتخاذ کرده ، انسانی را که تشنه است از نوشیدن آب سرد و شیرین باز دارند تا که از تشنگی جان سپارد . زیرا امری که از سبب بند شدن آب در گلو حادث گردد امریست عارضی و مردن از تشنگی کیفیتی است ذاتی و ضروری .

باید ملتفت بود کیفیتی که باین صناعت عارض گشته به صناعات دیگری نیز عارض شده است فقهای و جوددارند که فقه وسیله آن گردید که از زهد و تقوای ایشان کاسته شده و باموردنیا منعم شوند و حتی بسیاری از فقهارادرینحالت مشا هده میکنند . حالانکه صناعت ایشان در حد ذات خود مستلزم فضیلت عملیه میباشد . پس درینحال بعید نیست حالتی که به صناعتی عارض گشته است مستلزم فضیلت عملیه میباشد . چون همه این مسایل در دایره اساساتی که بیان کردیم تکرر مینماید ، و ما مسلمانها اعتقاد داریم که این شریعت الهی حق بوده و ما را در باره

سعادت‌تی که عبارت از معرفت راجع بخداوند و مخلوقات اوست دعوت ورهنمونی میکند. و هر مسلمان از راه تصدیقی که به فطرت و طبیعت او موافق باشد میتواند به آن سعادت نایل آید « زیرا راجع به تصدیق طبایع انسانها مختلف است: بعضی از ایشان با برهان تصدیق میکنند و بعضی از ایشان به استناد (اقوال جدلیه) به تصدیق شبیه به برهان نایل میشوند، زیرا به پیش از آن استعداد ندارند. که متشابه است به تصدیق صاحبان برهان که توسط (اقوال برهانیه) بعمل میاورند (۱)» و چون این شریعت الهی ما نیز از انسانها را به آن سه طریق به تصدیق دعوت میدهد، بنابراین لازم می‌گردد که این طرز تصدیق برای همه انسانها بطور عام شامل باشد. شبهه‌ی نیست‌آنها‌یی که صرف از روی عناد لساناً بطریق انکار گرفتار شده اند و یا تنها از روی غفلت خویش به طریق دعوت بسوی خداوند واقف نیستند هر کدام آنها استثنایی را تشکیل میدهند. و سبب اینکه پیغمبر ما برای همه مردم سیاه و سفید مبعوث گردیده‌اند. نیز همین است. یعنی شریعت متضمن كافة طرق دعوت بخداوند میباشد. و این مطلب در آیه کریمه (ادع الی-

۱- برهان قیاسی است مرکب از یقینیات. این یقینیات خواه از ابتداء باشد که عبارت از (ضروریات) است و خواه و مستند بر واسطه‌ی بی باشد که عبارت از (نظریات) است.

برهان دو قسم است: انی و لمی. استدلالی که از علت به معلول باشد (برهان لمی) و استدلالی که از معلول به علت باشد (برهان انی) است.

جدل قیاسی است مرکب از مشهورات و مسلمات. و مقصد از آن الزام خصم است آنهایی را که از ادراک مقدمات برهان عاجز باشند به سکوت وا میدارد.

خطابه قیاسی است مرکب از مقدماتی که شخصی به مطنونیت و یا مقبولیت آنها متقاعد باشد. و مقصد از آن مردم را به چیزهایی که از نقطه نظر دنیا و آخرت بایشان سودمند باشد ترغیب و تشویق کردن است، طوریکه خطباء و واعظین بعمل میاورند، (تعریفات، سید).

سبیل ربك بالحكمة والموعظة و جادلهم بالتی هی احسن (۱) بخوبی تصریح گردیده است .
 چون این شرایع (۲) حق است و به (نظر) که مؤدی معرفت را جمع بحق است دعوت میدهد بنا برین ماسلمانان بطور قطعی میدانیم که نظر برهانی مستلزم مخالفت به تبلیغ شریعت نمیشد . زیرا حق مخالف نیست بلکه موافق آنست و یکدیگر را تایید میکنند .

اینکه در آیه اول این آیه اشاره به اینست که هر که با حق مخالفت کند خداوند او را در آخرت عذاب خواهد کرد .
 و در آیه دوم اشاره به اینست که هر که با حق موافق باشد خداوند او را در آخرت پاداش خواهد داد .
 و در آیه سوم اشاره به اینست که هر که با حق مخالفت کند خداوند او را در آخرت عذاب خواهد کرد .
 و در آیه چهارم اشاره به اینست که هر که با حق موافق باشد خداوند او را در آخرت پاداش خواهد داد .
 و در آیه پنجم اشاره به اینست که هر که با حق مخالفت کند خداوند او را در آخرت عذاب خواهد کرد .
 و در آیه ششم اشاره به اینست که هر که با حق موافق باشد خداوند او را در آخرت پاداش خواهد داد .
 و در آیه هفتم اشاره به اینست که هر که با حق مخالفت کند خداوند او را در آخرت عذاب خواهد کرد .
 و در آیه هشتم اشاره به اینست که هر که با حق موافق باشد خداوند او را در آخرت پاداش خواهد داد .
 و در آیه نهم اشاره به اینست که هر که با حق مخالفت کند خداوند او را در آخرت عذاب خواهد کرد .
 و در آیه دهم اشاره به اینست که هر که با حق موافق باشد خداوند او را در آخرت پاداش خواهد داد .

۱ - برای پروردگار خود ذریعه حکمت و موعظت نیک دعوت نما و با ایشان توسط آنچه بهتر است
 مناقشه کن . سوره نحل (۱۶) آیه (۱۲۵) . از سیاق افاده مؤلف برمی آید که وی درین آیه کریمه (حکمت)
 را به برهان و (موعظه حسنه) را به خطابیات و (مجادله با احسن) را به جدل مقابل میدانند .
 ۲ - مقصد مؤلف ازین (شرایع) یا شرایعی است که همه کتب سماوی تبلیغ کرده اند و یا احکامی
 است که در دین اسلام وجود دارند . (ب)

۱ - برای پروردگار خود ذریعه حکمت و موعظت نیک دعوت نما و با ایشان توسط آنچه بهتر است
 مناقشه کن . سوره نحل (۱۶) آیه (۱۲۵) . از سیاق افاده مؤلف برمی آید که وی درین آیه کریمه (حکمت)
 را به برهان و (موعظه حسنه) را به خطابیات و (مجادله با احسن) را به جدل مقابل میدانند .
 ۲ - مقصد مؤلف ازین (شرایع) یا شرایعی است که همه کتب سماوی تبلیغ کرده اند و یا احکامی
 است که در دین اسلام وجود دارند . (ب)

مطالعه تاریخ تکامل تشکیلات اداری ولایات در سلطنت دهلی نسبت به آنچه تا حال بعمل آمده است توجه بیشتری میخواند. تعیینات اداری در پراکنه‌ها، شق‌ها و بعداً سرکارها، پس از ظهور سلطنت دهلی بوجود آمد. فتح شمال هند را بدست خانواده‌های معزیه و شمسیه در اول باید جزئی دانست. با آنکه سران سپاه معزیه و شمسی حصارهای مهم را در تصرف داشتند، قدرت عالی در ولایات بدست زمین‌دارهای را چپوت بود. مؤلف قبلاً مقاله‌ای در طرز تکمیل واحدهای اداری بزرگ ولایت، شق و سرکار، در زمان سلطنت دهلی نوشته است. (۱) درین مقاله سعی بعمل آمده است که راجع به اصل منصب شقدار (که در پراکنه‌ها و وظیفه اداری داشت و مقدری عسکر جهت حفظ امنیت در آن جادرا اختیار او بود) بحث بعمل آید.

ترجمه پوهاند میر حسین شاه

منصب شقدار در زمان سلاطین

دهلی

مطالعه تاریخ تکامل تشکیلات اداری ولایات در سلطنت دهلی نسبت به آنچه تا حال بعمل آمده است توجه بیشتری میخواند. تعیینات اداری در پراکنه‌ها، شق‌ها و بعداً سرکارها، پس از ظهور سلطنت دهلی بوجود آمد. فتح شمال هند را بدست خانواده‌های معزیه و شمسیه در اول باید جزئی دانست. با آنکه سران سپاه معزیه و شمسی حصارهای مهم را در تصرف داشتند، قدرت عالی در ولایات بدست زمین‌دارهای را چپوت بود. مؤلف قبلاً مقاله‌ای در طرز تکمیل واحدهای اداری بزرگ ولایت، شق و سرکار، در زمان سلطنت دهلی نوشته است. (۱) درین مقاله سعی بعمل آمده است که راجع به اصل منصب شقدار (که در پراکنه‌ها و وظیفه اداری داشت و مقدری عسکر جهت حفظ امنیت در آن جادرا اختیار او بود) بحث بعمل آید. در اوایل قرن سیزده، قرن هفت، واحد اداری باندازه پراکنه وجود نداشت. سلطان غیاث الدین در تنظیم حکومت‌های ولایات لیاقت قابل توجه نشان داد و به این وسیله توانست حکومت مرکزی را استحکام بیشتری ببخشد. بالنتیجه جهت اداره مؤثر ولایات، شق‌ها و پراکنه‌ها تشکیلات اداری جدیدی بوجود آمد. اراضی وسیع سلطنت برای اینکه خوبتر اداره شده بتواند به شق‌ها و اقطاع‌ها تقسیم شد.

(۲) و با ایجاد شق ظاهر آ در همین زمان وظیفه شقدار بوجود آمد .

واقعہ نگاران دری نویس زمان سلطنت جز ضمن بحث و قایع در بار ، از احوال ولایات کمتر بحث نموده اند . در آثار آنها از وظیفه اداری و یا تشکیل اداری جدید خبری نیست . تقریباً تمام واقعہ نگاران مزبور ، به جزئیات تشکیلات اداری زمان خود بی توجه بودند ، برنی ، هنگام بحث از بعضی مامورین نام و عناوین اداری آنها را بیان می کند .

معدالك مؤلف مذکور (برنی) در ذکر احوال او اخر سلطنت علاءالدین خلجی اشارت ضمنی به بعضی از شقدارها دارد و از ظلم و فساد آنها می نالد (۳) ازین اشاره ضمنی راجع باصل مقام شقدار نه می توان معلومات صحیح بدست آورد ، امامی توان استنباط کرد که در زمان سلطنت علاءالدین خلجی (وظیفه) شقدار بخوبی استقرار یافته و حتی قبل از وی نیز [افسری] این صلاحیت اداری را دارا بوده .

وظیفه شقدار را ظاهر آ بلبن در ۱۲۷۹ / ۶۷۸ ، هنگامی که ولایت بز رگت سامانه و سونام را بدو واحد اداری (شق) تقسیم کرد بنیاد نهاد و آن دوشق عبارت بود از شق دیبلپور و شق سامانه . و پرگنه های مربوط آنرا عوض معاش نقدی بصورت اقطاع تقسیم نمودند (۴) چون شهر دیبلپور و سامانه دو مرکز شق جسد یسد التاسیس [محل اجتماع تجار] و از مراکز مهم دادوستد و صنایع بود و مقدار زیاد پول از مالیات آن به دست می آمد ، باید آنرا تحت خالصه میاوردند . علاوه بر آن اقطاع جدید التاسیس امر وهه رانیز برای خالصه نگهداشتند . این اقطاع از طرف دیوان وزارت اداره می شد و مامورین آن مستقیماً از طرف سلطان تعیین میگردید . برنی در ذکر نفرت پادشاه از مردمان بد اصل نام کمال و مهیار را ذکر میکنند . کمال را وزیرای سلطان می خواستند خواهجه امر وهه باشد ، اما سلطان مخالف بود و نه می خواست باین وظیفه مقرر گردد ، زیرا وی از نسل فروما یگان بود (۵) .

برنی در بیان بقیه داران که باثر ازدیاد مالیات صورت گرفت، اشارتی به فوجداران و شق داران دارد و ازین اشارت مطالب مهمی برای درک مقام شقدار به دست می آید. سلطان ازین نافرمانی بقیه داران بخشم آمد. برنی میگوید: در آن دو سال که سلطان در دهلی بود (۱۳۲۷-۱۳۲۸-۷۲۸-۷۲۹) ولایت دو آب باثر ازدیاد خراج و مالیات گوناگون ویران شد. هندوان انبارهای غله را آتش زدند و چارپایان خویش را بیرون کردند. سلطان فرمان داد آنها را از بین ببرند. عده ای از مقدم هارا بقتل رساندند و بعضی را کور کردند (۶) ازین جا معلوم می شود که شقدارها و فوجدارها افسرهای مهم نظامی بوده و جهت حفظ امنیت در شق ها و پورگنه ها تعیین شده بودند.

اشارت برنی به شقدار (که در فوق ذکر شده) دکتر قریشی را بر آن داشت که بگوید: واضح است که در یک ولایت چند شقدار مقرر بود و اگر این شقدارها مامورین اداری باشند باید چند شق وجود داشته باشد. دو آب مانند ولایت دهلی به فرمان وزارت اداره می شد و شقدارها بنابراین باید عالترین مامور اداری باشد (تسا بتوانند) او امر فوق (سلطان) را اجرا کنند (۷)

تحقیق این گفته توضیح بیشتری می خواهد، جای تعجب است که دانشمند دقیقی چون دکتر قریشی وجود فوجدار را در همین ولایت نادیده گرفت در حالی که خود برنی فوجدار و شقدار هر دو را ذکر میکند. فوجدار در شق حتماً صاحب جاه و مقام بود. در حقیقت دکتر قریشی مراجع دیگر قرون وسطی را که راجع باین مامورین مطالبی دارد مطالعه نه نموده. آن مراجع ما را به درک مقام و وظایف این مامورین کمک میکند. از آنجاییکه معلومات راجع به مقام و وظایف مامورین ولایات متکی بر مراجع متأخر است، باید اجزای غیر متجانس [این را بخند] را بخواهی و صله بز نیم تا بتوانیم صورت اصلی موضوع را روشن نماییم به قول نویسنده تاریخ مبارک شاهی

مقام فوجداری عالیترا از شقدار بود، زیرا شق یا ولایت در فرمان او بود و هم و وظیفه نظامی را انجام میداد. ملکی رایجی سرهندی تقرر دولت خان را به حیث فوجدار شق میان دو آب در ۱۴۰۴/ ۸۰۷ بیان می کند (۸) از آن خذ معتبر دیگر معلوم می شود که اداره خالصه پرگنه و شهر بر عهده شقدار بود. شهر غالباً مرکز ولایت یا شق بوده که مضافات آنرا به اشراف بحیث اقطاع عوض معاش میدادند. درینجا شقدار مانند فوجدار مسؤول حفظ امنیت شهر و اراضی متعلق به پرگنه بود.

عین الملک مهر و که از اعیان بود و از زمان علاء الدین خلجی تا سلطنت فیروز شاه ولایات مهم را اداره میکرد، در بعضی از مکاتیب خویش این موضوع را به خوبی روشن نموده است. در زمان محمد تغلق نیابت حکومت ملتان را باو گذاشتند، علاوه برین وظیفه شقدار شهر لاهور نیز با او بود. این وظیفه اخیر را از اینجهت به وی دادند که در اعمار شهر های بیکه با اثر ظلم مامورین، بغی یا حملات خارجی خراب شده بود، تجربه کافی داشت. شهر لاهور که در سرحد (کشور) واقع شده بود مرکز مهم گمرکی شمرده می شد و نیز مانند ملتان اهمیت خاص سوق الجیشی داشت. کاروان ها و تاجران زیادی به هر دو شهر می آمدند و بعضی ازین سوداگران بحدی ثروتمند بودند که مالیات شان درین شهر ها به بیست هزار تنگه میرسید. (۹) سلطان شهر لاهور را در خالصه نگهداشت و اطراف آنرا به اعیان سپرد تا عسکر سهمیه خویش برای حفظ سرحدات بتوانند نگهدارند. از واقعه ای که در فوق ذکر شد معلوم می شود که سلطان شهر های مهم را جهت توسعه و ترقی در خالصه شامل می ساخت و شقدار در آن جا نماینده مرکز (حکومت) بود. و اخیر الذکر در صورت لزوم می توانست تمام منابع آن جا را در اعمار شهر مصرف کند.

شمس سراج عقیف و مورخین بعد معلوماتی درین موضوع دارند. گویند فیروز شاه پس از آنکه حصار فیروزه را بنا نهاد و آنرا در ۱۳۵۶/ ۷۵۷ عوض شهر

هانسی مرکز شق ساخت. شقداری را در آن تعیین نمود. چون شق هانسی را امرای مختلف بحیث اقطاع عوض معاش به دست داشتند و سلطان میخواست شهر محبوب حصار فیروزه شهر آبادی شود، آنرا تحت خالصه آورد تا باین وسیله یکی از شقدار هامستقیماً آنرا اداره کند (۱۰) شقدار در آن جا فرمانده سپاه و عالیترین مامور ملکی بود.

مقام شقدار در دوره های بعد نیز به همان حال باقیماند. گویند سلطان بهلول لودی بسال ۸۸۴/۱۴۷۹ پس از آنکه پرگنه های کمپیلی، پلیالی و جیر کول را از تصرف سلطان شرقی جوانپور بیرون کرد، شقداری را در آن جاها تعیین نمود. (۱۱) ازین جا معلوم میشود که پرگنه های مذکور تحت خالصه آمدند زیر امامورینی را که معاش نقدی نه می گرفتند و به اقطاع بدون معاش کار میکردند مقطع یا وجهدار میگفتند (۱۲) بعد ها پرگنه بهوگاون که دژ رای پرتاپ بود بعد از آنکه رای مذکور به سلطان حسین شرقی پیوست جزو خالصه گردید (۱۳)

همچنین سلطان سکندر لودی بسال ۹۱۲/۱۵۰۶ میان زیتون (افغان) را شقدار پایتخت جدید التاسیس آگره مقرر کرد (۱۴) آگره قبلاً پرگنه ای بود در سر کار بیانه، اما سلطان سکندر آنرا با (نه) پرگنه دیگر (از بیانه) جدا ساخت و سر کار آگره را بوجود آورد و چون شهر آگره را میخواست توسعه دهد و از آن شهر عمده و پایتخت مملکت بسازد، جزو خالصه اش ساخت و میان زیتون شقدار آن جا را مامور اداره امور و توسعه و ترقی آن شهر نمود و نیز از آنجا موجود معلوم می شود که شقدارهایی که در پرگنه های مهم مقرر می شوند از اعیان عالیرتبه بودند.

از فرمانی که سلطان ابراهیم لودی صادر نموده است، معلوم می شود که پرگنه سندیله جزو خالصه بود و امور اداری و مالی آنرا به شقداری سپرده بودند که وظیفه ملک را داشت.

این فرمان سند اعطای املاکی است که [بنام] یکی از دانشمندان صادر شده است و متضمن معلومات بسیار مفیدی می باشد :

سی [کذا باید سه باشد] صد بیگه زمین بنجر منجمله موضع گونده متصل چکیسر اعمال پرگنه سند یله با سعی شیخ حسن [بن] بر خوردار حسین از بندگی حضرت سلیمانی خلد الله ملکه و سلطانہ عمل خالصه دیوان اعلی شقداری ملک ابو الفتح و وصول کنانیده شده است. بدهند و یاد دارند. (۱۵)

و نیز از تزک بابری معلوم می شود که شهر مهم حصار فیروزه را شقداری بنام حمید خان خاصه خیل اداره میکرد و به سال ۱۵۲۶/۹۳۳ چهار هزار سوار در فرمانداشت (۱۶) کذا الملك محمد بن عمر در همین وقت شقدار شهر کول بود (۱۷) و چون پرگنه های (تعلق به سرکار کاول را اعیان داده بودند و شهر کول در آن زمان بنا برداشتن باغهای انبه) و تجارت صنایع دستی عواید فراوان داشت آنرا شقداری بحیث نماینده مرکز [دیوان اعلی] اداره میکرد.

وظایف شقداران و زیردستان

شقداران و وظایف بسیار و گوناگون داشتند و وظیفه ایشان تنها حفظ امنیت در حوزه های اداری نبود بلکه در پرگنه های مربوط مامورین مالیات را در جمع مالیه و عواید دیگر معاونت می نمودند و در صورت لزوم علیه مقدم ها و زمیندارهای باغی به مامورین مالی (عامل ها) کومک نظامی می دادند (۱۸) و نیز مواظبت امور اعطای املاک (که بنام وجه معاش املاک یا وظایف یاد می شد) جز و وظیفه آنها بود (۱۹) زیرا این املاک به سادات، علما و فقرا داده می شد و عامل می توانست مانع این کار شود. خلاصه شقدار در پرگنه ها و وظیفه ملکسی و همچنان نظامی را بر عهده داشتند.

اعیانی که در پرگنه های خالصه شقدار بودند از مامورین عالی رتبه به حساب

می آمدند و وظیفه ملک را انجام می دادند و ظاهراً فیصدی زیاد مالیاتی را که از پرگنه مربوط خود ایشان به دست می آمد جهت تجهیزات لشکر یان خویش نگاه میداشتند. (۲۰)

مامورین زیردستی که در پرگنه ها و شهرهای خالصه تحت فرمان شقدارها مقرر می شدند عبارت بودند از: عامل، امین، قاضی و اخیر الذکر و وظیفه قضا را برعهده داشت و دفتر قاضی ظاهراً محکمه مهم عدلی در شهرها بود (۲۱) اما عامل وقت جمع غله، کار جمع مالیات را انجام میداد.

شیرشاه مانند متقدمین خویش در هر خالصه پرگنه و همچنان در شهرها شقداری را موظف ساخت (۲۳) زیرا این املاک به سادات، علما و متصوفین داده می شد و عامل می توانست مانع این حق ایشان گردد.

اما این شقدارها تحت فرمان دیوان اعلی و ظایف خویش را انجام می دادند شقدارها پرگنه ها و شهرهای پیرا که بایشان سپرده شده بود اداره میکردند و با از بین بردن جنگلاتی که بحیث پناگاه استعمال می شد باغیان را پایمال می کردند تمام رعایا بدون امتیاز مشمول عدل این شقدارها بوده (۲۴) سلیم شاه جهت مؤثر ساختن بیشتر کار شقدار در رفع جنایتکاران ایشان را مسؤول حفظ امنیت در حوزه اداری نمود هم چنان مقدم ها (مامورین موظف اداره قراء) مسؤول تمام جرائمی بودند که در دهات مربوط رخ میداد (۲۵) وقتی شقداری نزد پادشاه شکایت نمود: ملسکا (مگر) مال هر که کم شود غرامت آن برعهده شقدار باشد. پادشاه به ملایمت جواب داد: چنین است اگر او بفهمد از مدارک بسیار کمی که باختیار داریم معلوم می شود که کار شقدار با اندکی تغییر تا او آخر دوره سلطنت (دهلی) ادامه داشت. تغییر خانواده های سلطنتی باعث تغییر این و وظیفه اداری نه گردید. هر که خانواده سلطنتی جدیدی بنا نهاد مشاغل اداری قبلی را بحال خود گذاشت زیرا این وظیفه

های اداری بصورت تدریجی و آهسته بوجود آمده بودند، شیرشاه سوری که اوصاف جنرال با استعداد و راجل اداری هر دو در او جمع بود، اصلاحاتی (در سیستم اداری) بعمل آورد و آن ازینجهت بود که در جمع مالیات تسهیلات بیشتری بعمل آید. در هر پرگنه دو منصف خزانه و دو کاتب (یکی هندی نویس و دیگری دری نویس) را تحت فرمان شق دار گذاشت. شغل های عامل، امین و قانونگو سابقه قدیمی دارد و تا زمان حکومت سوریه به همان حال باقی بود. اصلاحات جدید شیرشاه به سیستم اداری اساس منطقی بخشید و فساد را که بعد از سکندر لودی در زمان سلاطین مغول در آن راه یافته بود از بین برد.

اسامی مامورین پرگنه های مختلف را که در زمان سوری ها تابع شق دار بودند و در کتب مختلف آمده است درین جدول می آریم :

واقعات مشتاقی	تاریخ شیرشاهی	تاریخ داودی
(۱) شق دار	شق دار	شق دار
(۲) منصف	عامل	خزانه چی
(۳) خزانه دار	امین	دو کاتب یکی دری نویس و دیگری هندی نویس
(۴) منصف خزانه	فتوح دار - خزانه دار	
(۵) دو کاتب یکی دری نویس و دیگری هندی نویس	دو کاتب یکی دری نویس و دیگری هندی نویس	
ورق ۵۰ ب	ورق ۱۱۳-۱۱۴	

با اطمینان کامل می توان گفت که شق دار مامور عالی رتبه ای بود در شهرها و پرگنه ها و وسیله ارتباط بین مقام سلطنت، مردم، شهریان و دهاقین بحساب می آمد. دفتر او مؤسسه ای بوده است مسؤول پیشرفت امور اجتماعی، زیرا این اداره نه تنها مسؤول حفظ آسایش مردم در قلمرو اداری (خویش) بود، بلکه مواظبت اخلاق

علیگره، ج ۴، ۱۹۶۱، ۱۲۱.

(۱۴) واقعات مشتاقی، و نیز رجوع کنید به تکامل تدریجی ولایت، شق و سرکار

اثر مذکور، ص ۱۴-۲۸.

(۱۵) فرمان سلطان ابراهیم لودی، مورخ ۹۲۷ هجری با اهتمام پروفیسر محمد شفیع

در رویداد اداره معارف اسلامیہ، جلسہ دوم، لاهور ۱۹۳۶، ص ۲۸۳-۴. قسمت

بالایی فرمان بخت نستعلیق نوشته شده و قسمت پایانی آنرا بخط ہندی نوشته اند.

(۱۶) بابر نامہ، متن ترکی، ص ۲۶۲. ظاہراً قسمت بزرگ پر گنہ

حصار فیروزہ را اعیان بحیث اقطاع عوض معاش بدست داشتند، و در او آخر سلطنت

ابراہیم لودی با او دشمن شدند. شہر حصار فیروزہ باقرای مربوط آن تحت ادارہ

حمیدخان شقدار بود. و حمیدخان مزبور بہ سلطان وفادار ماند.

راجع بہ تشکیل خاصہ خیل رجوع کنید بہ مقالہ مؤلف، تشکیلات نظامی

پادشاہان افغان، اسلامک کلچر، حیدرآباد، ج ۳۹ شماره ۳، ۱۹۶۵، ص ۲۲۳-۲۲۷

(17) The Monumental Antiquities and Inscriptions PP 2-3

باید بخاطر داشت کہ اقطاع الیاس خان ترک بچہ در سرکار کول بود.

واقعات مشتاقی ورق ۱۴۴.

(۱۸) برنی، ص ۴۹۷، واقعات مشتاقی ص ۶۷-۶۸.

(۱۹) همانجا ورق ۱۱ب و نیز مکتوبات قدوسی، مکتوب ۱۱۹، ص ۲۳۶.

(۲۰) در کتب درسی آنوقت ہند مدرگی کہ سہم شقدار را در مالیات پر گنہ تعیین

کند موجود نیست اما از آنچه از ابن بطوطہ بدست می آید معلوم می شود کہ در مالیات

سہمی داشتہ.

(۲۱) مکتوبات قدوسی مکتوب ۴۳ ص ۵۹.

(۲۲) شیخ رکن الدین لطیفی قدوسی ص ۳۵.

در سلطنت لودی مسلمان ہا نیز در اراضی حقوق زمینداری داشتند چو درسی را

کہ شیخ رکن الدین ذکر میکند مسلمان بود کہ یا باید قریہ را خریدہ باشد و فرزند یکی

از هندوهای باشد که مسلمان شده باشد .

(۲۳) واقعات مشتاقی ورق ۵۰ ب

رزق الله مشتاقی میگوید سیزده هزار پرگنه در امپراطوری سوروجسودداشت و شیرشاه در هر یکی از این پرگنه هاشقداری را تعیین نموده بود . عددی که در اینجا مؤلف ذکر میکند مبالغه آمیز است زیرا اعیانی که این اقطاع ها عوض معاش بایشان داده شده بود اشخاصی از طرف خود بحیث عامل تعیین نموده بودند و این عامل ها به پادشاه رابطه مستقیم نداشتند . به قول عبدالله شیرشاه يك هزار و سی پرگنه را بحیث خالصه نگهداشته و در هر یکی از آن ها شقداری برای اداره آن تعیین نموده بود . تاریخ داودی ص ۱۳۰ .

(۲۴) میرک نیازی را شیرشاه شقدار در شهر قنوج تعیین کرد و آن نواحی در پرگنه آن [شهر] شامل بود . پرگنه های سرکار قنوج را ظاهراً با عیان دیگر داده بودند زیرا امسند عالی میان معروف فورملی و پسر و جانشین او شامحمد فورملی از زمان لودی ها (تا این وقت) اقطاع بزرگی را بتصرف داشتند .

عباس خان سروانی میگوید: میرک نیازی آن حوالی را از دزدان و قطاع الطریقان پاک کرد . کسی را جرئت نبود خلاف رای او کاری کند . تاریخ شیرشاهی ، نسخه مجموعه حبیب گنج ، علیگره ص ۱۱۵ .

(۲۵) افسانه شاهان روتوگراف نسخه برتس موزیم لندن ورق ۱۵-۵-ب

(۲۶) واقعات مشتاقی ورق ۵۰ ب ، تاریخ شیرشاهی ورق ۱۱۳-۱۱۴؛

تاریخ داودی ص ۱۳۰ .

(۲۷) چیتنیه و شاگردومرید اورامیگویند به نسبت اعمال ناشایستی که از او

سوزده بود مامورین دولت در زمان سکندر لودی نزد شقدار ماتورا بردند . وی در آنوقت در هندوستان شمالی مشغول آواره گردی بود رجوع کنید به ج، ن سرکار سفرهای چیتنیه به نقل از دکنر قانون گر ، شیرشاه کلکنه ۱۹۲۱ ، ص ۳۵۵ .

(۲۸) واقعات مشتاقی ، ورق ۲۱ ب ، تاریخ داودی ص ۷۴ .

(۲۹) اقتدار حسین صدیقی : Espionage System of the Sultans of Delhi , Studies in

Islam , New Delhi , April 1964

(امیرعلیشیرنواپی) در آثار خود از هنرمندان و سخنوران ممتاز آن روزگار نام میبرد. خواندمیر بر آنست که ذکر نامهای تمام مردان علمدوست و ادب پرور آنروز مقدور نیست. زیرا در قلمرو سلطان حسین میرزای بایقرا و بخصوص در هرات عده آنان بیرون از حساب بود.

بابر در این باره گفته است: «عصر سلطان حسین عصر عجیبی بود». خراسان مخصوصاً شهر تاریخی هرات جایگاه افراد خوش قریحه و خوش ذوق بود و هر شخص به هر امری که اشتغال داشت در آن سعی و جدیت تمام می نمود. این بود که هرات در بساموارد از شئون حیات و زندگی به اوج ترقی و کمال رسید. از شرحیکه بابر در یادداشتهای معروف خویش آورده است، برمی آید که هرات پایتخت سلطان حسین روز بروز بصوب ترقی و تعالی سوق داده میشد. این شهر که در چهارراه بزرگ تجار تی واقع بود شکوه و ابهت بسی نظیر داشت. بازار عظیم آن پر از محصولات بلاد مختلف مانند ماورالنهر، ایران، چین، هند و اروپای غربی و روسیه شوروی بود. گرچه زندگی مردم چندان خوب نبود اما وفور نعمت بسی عظیم بود.

خلاصه آداب و رسوم، فرهنگ و هنر هرات قرن پانزدهم به عراق، ایران و امپراتوری عثمانی (زمان محمد دوم) رسیده بود. میتوان بخاطر آورد که امیر علی شیرنواپی با سلطان یعقوب ترکمان در رابطه حسنه داشت وی در سالهای (۱۴۷۹ - ۱۴۹۰ م) حاکم عراق بود. امیر موصوف برای وی کتاب می فرستاد. جامی شاعر نامدار در ترکیه عثمانی شهرت فروان داشت. محمد دوم فاتح قسطنطنیه و وارث او «بایزید دوم» برای او تحایف نقد و جنس می فرستاد. پس از آنکه قلمرو سلطان حسین بدست ازبکان ماورالنهر تسخیر شد، رسامان و هنرمندان که به ممالک عرب و هند مسافرت و مهاجرت کردند، به نحوی بسیار شایسته ای استقبال شدند

با بر گوید که در تمام جهان آنروزی شهری بمثال هرات یافت نمی شد. درین شهر تاریخی و در آن عصر طلایی هنرمندان هر وی آثاری بوجود آوردند که در آنها غنای معنوی و ذوق مفرط هنری مندمج بود و همه دال بر نبوغ و استعداد عالی هنرمندان آنروزگار بود. اشکال تزینی صورتهای ظریف و تصاویر جالب از افراد زیباپرست، زیباشناس، رسام، نقاش و صاحبان منزلت و جاه کشیده شد که محصول کلک نقاشان و رسامان آن عصر بوده و یکسر نمایشگر بر از ندگی هنر آن دوران میباشد. در اینکه این تصاویر مستند است یا خیر؟ میتوان با بردن نام جاویدان رفایل شرق یعنی استاد کمال الدین بهزاد هر وی به این پرسش پاسخ داد، بنا بر قول «مارتین» دانشمند سویدی بهزاد در صوتگری به درجه استاد بزرگ رسیده است و درین فن با «میم لینگک»، «دور بیرو» و «گول بینی» (۱) در یک ردیف قرار می گیرد.

در شروع بحث ما با این نکته که با بر در کتاب معروف خود (با بر نامه) تعریفات و توصیفات در باب هرات آنروز بجا گذاشته و عصر سلطان حسین میرزا را عصر عجیب خوانده است، مطالبی داشتیم. بنا بر آن در خور توجه است که پیرامون احوال سلطان حسین بای قره، آن شاه عدل گستر و رعیت پرور، چند سطر نیز داشته باشیم تا باشد که حق وی در جهان ادب و هنر ادا شود.

سلطان حسین میرزای بای قره :

وی یکی از نبیره های تیمور بود در سال های (۱۴۵۸-۱۴۵۹ م) آنگاه که در کنارهای بحیره خضر سنگر انداخته بود، باغتنام فرصت تاخت و تازهای بر سیستان، بلخ و هرات نمود و به اندک زمانی آن نواحی را متصرف شد و هرات را در سال ۱۴۷۱ مقرر حکومت خود برگزید و مدت ۴۸ سال براریمکه سلطنت جاوس داشت.

۱- از کتاب صورتهای انفرادی عصر نوایی تألیف ۱۰۱. سمینوف ص ۳ تا ۳ تا شکند ۱۹۶۴ (متر و سی)

شاه ابوالغازی معز ملک دین سلطان حسین آنکه دارد خاتم اقبالش از اختر نگین نام او بر خاتمی گر عکس اندازد شود. معنی اسرار ظل الله را مطهر نگین مهر میسازد در دولت قضا برد شمنش از نگین چرخ کالوده بخاکستر نگین خاتم او ملک معنی در نگین آورد و بس کی خواص خاتم جم آید از دیگر نگین در صمیم کان بیاد خاتم اقبال او از طرب پیوسته خندان باشد و از هر نگین روز و شب در حسرت انگشتی دولتش در معادل میزند بر سنگ خار اسر نگین ای که بهر خاتم اقبال تو هر با مداد آورد از کان مشرق خسرو خاور نگین (۱) در عصر سلطان حسین و وزیر دانشمند و هنر پرورش (نوایی) هرات دو باره شکوفان شد و رونق اولی خود را از سر گرفت. امیر علیشیر در هرات چندین مدرسه خانقا، و شفاخانه، بنا کرد درین مدرسه ها بزرگترین علمای وقت مشغول تعلیم و تدریس بودند. بنیان گذاران فرهنگ آن روزی هرات در امر بناهای مدارس بازارهای متعدد و حمام ها همت فوق العاده ای بکار میبردند و نیز در هر گوشه و کنار قصر های عالی شان بنا میگردید. و در آنجا بزم سخن از بزرگترین سخنوران و شاعران تشکیل میشد. هر کس بهر کاریکه مشغول بود همت و غرض او آن بود که آن کار را بکمال برساند از جمله صور تگران چیره دست و هنروران نامی آن عصر «شاه مظفر (۲)» «استاد روح الله میرک» و ستاره تابان فن نقاشی استاد بهزاد را میتوان نام برد. سلطان حسین با آنکه به هنر اراج راهمیت میگذاشت خود نیز شعر های در خور و وصف میگفت البته درین امر تلاش امیر علیشیر نوایی که در شورای سلطان نقش برجسته ای داشت بی تأثیر نبود. نقاشی در عهد سلطان موصوف بمنتها ی

۱- روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات تألیف معین الدین زمچی اسفزاری بخش یکم ص ۸-۹ به تصحیح

محمد کاظم امام چاپ دانشگاه تهران ۱۳۳۸

۲- مجله کابل ص ۱۷ ش ۱۰ ص ۶

کمال و جمال خود رسید. نقاش معروف، جهانگیر بخارا ایی که استاد پیر سید احمد تبریزی و بهزاد میباشد خود شاگرد «گونگ (۱)» نام چینی بوده است. سلطان حسین بای قرا در سال (۹۱۱ هـ) (۲) وفات یافت و در موضع بابا الهی بخاک سپرده شد. پسران وی چون «بدیع الرزمان میرزا» و «مظفر حسین میرزا» در هر گوشه و کنار خطبه سلطنت بنام خود خواندند و بنا بران امور مملکت بی نظم شد و تا آنکه شیبک خان از بک ظهور کرد و هرات را تصرف نمود و بالاخره در سال (۹۱۶ هـ) شاه اسماعیل صفوی هرات را از آن بکها متصرف شد و استادان بزرگ نقاشی مانند بهزاد، میرک، حاجی محمد، و قاسم علی را که در آینده به این چهارهای درخشان آسمان هنر آشنا خواهیم شد، با خود به تبریز برد.

پس از آنکه به تبریز رسیدند، قاسم علی را که در آینده به این چهارهای درخشان آسمان هنر آشنا خواهیم شد، با خود به تبریز برد. در تبریز قاسم علی در خدمت شاه صفوی درآمد و در آنجا به نقاشی اشتغال نمود. او در تبریز به فراگیری فنون نقاشی پرداخت و به تدریس نیز پرداخت. قاسم علی در تبریز به فراگیری فنون نقاشی پرداخت و به تدریس نیز پرداخت. قاسم علی در تبریز به فراگیری فنون نقاشی پرداخت و به تدریس نیز پرداخت.

قاسم علی در تبریز به فراگیری فنون نقاشی پرداخت و به تدریس نیز پرداخت. قاسم علی در تبریز به فراگیری فنون نقاشی پرداخت و به تدریس نیز پرداخت.

۱- تاریخ سلسله تیموری یا کورگانی، ابوالقاسم شکرانی من ۸۴-۸۶ سال ۱۳۱۷
 ۲- کسار نامه بزرگان ایران ص ۱۱۱-۱۱۲

شوخی نظاره

کاش يك نم گردش چشم تری میداشتم
اعتبارم قطره واری صورت تمکین نبست
دل درین ویرانه آغوش امیدی وانکرد
شوخی نظاره ام در حسرت دیدار سوخت
وسعتم چون غنچه درزندان دل تنگی فسرده
صورت انجام کار آینه دار کس مباد
الفت جا هم نشد سر مایه دون همتی
چون نفس عشقم ببرق بی نشانی پاک سوخت
انفعال آب کرد از نا کسبها یم مهر من
عشق بی پروا از من پروانه شمعی نریخت
دل بزندانگاه غفلت خاک بر سر میکند

تادرین میخانه منهم ساغری میداشتم
بحر می گشتم گر آب گوهری میداشتم
ورنه با این قطره منهم کشوری میداشتم
کاش يك آینه حیرت جوهری میداشتم
گرز بالین میگذشتم بستری میداشتم
کو دماغ ناز تا کرو فری میداشتم
جای قارون میگرفتم گرزری میداشتم
صبح بودم گر همه خاکستری میداشتم
خاک میگردم براهت گرسری میداشتم
تا بقدر سوختن بال و پری میداشتم
کاش چشمی می کشودم تادری میداشتم

بیدل از طبع درشت آینه ام درزنگت ماند

آب اگر میگشت دل رو شنگری میداشتم

(ابوالمعانی بیدل)

شعله آشام

میروم که برگیرم دامن دلارامی
چنگ نغمه پردازم گر شود هم آوازم
رند خانه بردوشم شعله می زند جوشم
بوسه گیر پندارم گرز جان شود یارم
در گریزم از هستی و ای اگر ز سرمستی
مرغ خانه پیوندم دانه جوی لب خندم
شاخ گلبن افرازم غنچه پوش بس رازم
ابر گوهر آویزم جلو ه بخش پایزم
هان به عشوه سازم کن رند بوسه بازم کن
زلف عبرین بویت می کشاندم سویت
دارم از لب نوشت در شرار آغوش
ای امید بد نامان رو سپید تر دامن
بوسه گیر آن رویم و ه چه دلکش صبحی
پنجه برده در خونم پرسد از غمش چونم

زلف یاسمن بوی دست سوسن اندامی
بانگ آشنا سوزی رقص آتشین گامی
تشنه کام آغوش هرزه کوش ناکامی
گونه شفق رنگی سینه سحر فامی
آن به از سبک دستی در فشاندم جامی
آن نیم که در بندم آشیان بهر بامی
بر کشای و بنوازم با نسیم پیغامی
آه اگر فرور یزم با نثار الهامی
سینه سوز رازم کن پخته کار نا خامی
و ه چه خوش سر آغازی و چه خوش سر انجامی
عشق بوسه پیوندی جان شعله آشامی
چون شود که در سازی با حریف بد نامی
گوشه گیر آن مویم و ه چه جانفزا شامی
بر تر از فرید و نم خسته یی بد آرامی

محیط پر تلاطم

چه خوش میبود تار و ز قیامت خواب میگردم ز خود میرفتم و تسکین دل بیتاب میگردم
 محیط پر تلاطم کی مراداد آنقدر فرصت که یکدم سر برون از حلقه گرداب میگردم
 سیاه بختی در یغمانعی در پیش پا افگسند و گر نه من گلیم خود برون از آب میگردم
 حیا میگشت مانع در شبستان وصال او که بیرون یکقدم از جاده آداب میگردم
 چه میشد کم ز گردون گر مرا هم فرصتی میداد چو شبنم یلک سحر در بستر گل خواب میگردم
 اگر مانع نمیگردید پاس آشنا یسی ها به هر جا میرسیدم شکوه از احباب میگردم
 چنان اسرار جانسوز نهانی داشتم در دل اگر بر سنگ میگفتم دلش را آب میگردم
 اگر میداشتم چون ابر نیسان چشم فیاضی نوید از اشک خود هر برگ گل سیراب میگردم

«نویسد»

تشنه گام

مجنون نگشته آنهمه بی پاوسر که من سنبل نبوده است پرایشان اثر که من
 شرین نبوده آنهمه پر شور و شر که تو فرهاد نیست آنهمه خونین جگر که من
 پیش من هیچ نیست گالی خو بتر که تو نزد تو نیست هیچ کسی خوارتر که من
 از دولت وصال تو ای چشمه حیات کس نیست تشنه گام در این رهگذر که من
 در ملک نیست هیچ مهبی دلنشین چرتو در دهر نیست هیچ کسی در بدر که من

سودای گلرخان همه سوداست سر بسر

عارف که دیده است ز خوبان ضرر که من

عارف چاه آبی

ای باداگر بگلشن ا حباب بگذری

زنها ر عرضه ده بر جانان پیام ما

حافظ

تلاش مدام

در کوه پایه ها

در دامن شفق

در پهنه فضا

در لای ابرهای فروزان و سرخ رنگ.

در مستی و خروش دل آبهای صاف

در دشت بیکرانه و در داغ لاله ها

آ نجا بجستجوی جمال تو میروم

و زخو یشتن بشوق وصال تو میروم

در کائنات شعر

این مرکز هنر

در جلوگاه حسن

در قاب با خبر

در حلقه های موج

در رشته گهر

در سینه های شرحه و پرسوز اشتیاق

اندر دل ستم زده آتش فراق

در چشم لاله گون و سرشکی چو ژاله ها

آ نجا بجستجوی جمال تو میروم

و زخو یشتن بشوق وصال تو میروم

- در گلستان بدیدن گلهای رنگرنگ
- در بوستان به خواندن اشعار دل پسند
- در آبخار کوه که سر میزند بسنگ
- در وسعت خیال در اندیشه بلند
- در ذوق والتذاذ دل بسته در کمند
- اندر دل شکسته عشاق پاک باز
- در بزم می کشان
- در شور عشق و جدو سرور و نیاز و ناز
- در کیف و عکس یا در میان پیاله
- آنجا بجستجوی جمال تومی روم
- وز خو یشتن بشوق وصال تو میروم
- در جستجوی ناز و ادای پریرخان
- در رمز و عده ها و حیای پریرخان
- در لذت و فاو جفای پریرخان
- در چشم مست و موج صفای پریرخان
- در مستی و رمندگی این غزاله ها
- آنجا بجستجوی جمال تو میروم
- وز خو یشتن بشوق وصال تو میروم
- در شعر نغز و دلکش حافظ و جام او
- در جلوه های سرو صنوبر خرام او
- در شاخه نبات
- در کوی میفر و ش

دو پیچ و تاب راه خرابات و نقش او

در نشه شراب که ناخورده مانده است

در «قول نی» و «نغمه» «چنگ و چغانه» ها

آنجا بجستجوی جمال تو میروم

وز خویشتن بشوق وصال تو میروم

جاییکه میروم

یا د تو میکنم

از خویش میروم

فریاد میکنم

چون شمع اشک گرم بر یزم ز دیدگان

آتش بفرق خویش بیزم بر ایگان

در نقش اشک خود

در شبیم سحر

در بوی گل و باد بهار و نسیم صبح

در اشک ژاله بر رخ گلگون لاله هاتمه

آنجا بجستجوی جمال تو میروم

وز خویشتن بشوق وصال تو میروم

یعنی برای تست تلاشی مدام من

«ثبت است بر جریده عالم دوام من»

«فلاح»

۱- روش‌های تحقیق

ج) انتقال و استعمال شواهد

۲- روش‌های نقل و استناد

۳- روش‌های استنباط

۴- روش‌های استنباط

اصول تحقیق متون قلمی

مقدمه:

تحقیق متون خطی یکی از مشکل‌ترین و مغلق‌ترین کارهای تحقیقی و علمی بشمار میرود. اصول تحقیق متون خطی به تنقید تاریخی آثار مخطوط سر و کار می‌دارد. مادر این مبحث یکی از عناصر عمده این اصول را که «صنعت نشر متون» (اکدوتیک) نامیده میشود، مطالعه خواهیم کرد. اكدوتیک علم نهایت پیچیده است ولی با تمرین و ممارست زیاد درك آن آسان می‌گردد. در واقع درین مبحث مانده تنها طریق ارائه متون را طوریکه مؤلف ترتیب و تدوین کرده است، مطالعه خواهیم کرد؛ بلکه طرز فهمیدن و به کار بردن آنها را نیز تدقیق خواهیم نمود.

بصورت کلی در نظر است راجع به سه مسأله آتی بحث بعمل آید:

۱- چه وضع و رفتار در مقابل يك متن اختیار باید کرد.

۲- چه وضع و رفتار در مقابل يك شخص تاریخی اختیار باید کرد.

۳- چه وضع و رفتار در مقابل يك مفکوره و يك مسلک اختیار باید کرد.

این سه مسأله به علم تاریخ و اصول آن که عبارت از تتبع، حفظ و انتقاد شواهد است، مربوط می‌باشد. بنابراین در آغاز این مقال تذکر طریقه‌های گوناگونی که اکنون علم تاریخ بکار می‌برد، خالی از مفاد نخواهد بود.

الف - تتبع شواهد:

۱- تاریخ بدون متون اتنولوجی (علم طرزهای مختلف اجتماعی بشری)

و علم ما قبل تاریخ .

۲- علم آثار قدیمه (شواهد مادی بدون نوشته) .

۳- سکه شناسی .

۴- مهر شناسی و علم نشانهای پستی .

۵- علم مسکتو بهاییکه روی سنگت نوشته یا کنده کاری شده است .

۶- بردی شناسی (از قرن چهارم قبل المیلاد تا قرن هفتم میلادی) .

در طبقه

۷- کتابت شناسی .

۸- علم کتابتهای سری .

۹- علم شناختن اوراق و اسناد .

۱۰- نام شناسی

۱۱- نسب شناسی

۱۲- شعار شناسی (Rer'aldigue)

۱۳- علم تصاویر و ضبط صدا

۱۴- زبان شناسی

۱۵- اقتصاد شناسی

ب) حفظ شواهد :

۱- حفظ آثار

۲- موزیم ها

۳- کتابخانه ها

۴- ضبط اوراق و اسناد

۵- کلکسیون ضبط آواز با تیپ گیری

۱- ...

ج) انتقال و استعمال شواهد:

- ۱- آثار
- ۲- سکه
- ۳- متون
- ۴- شواهد آثار و اسناد جعلی
- ۵- فیلم ها، نصاب و پروتیب و ریکارد

د) آرت تألیف تاریخ:

بعضی از این شعبه های علم تاریخ برای منظور ما اهمیت بیشتر دارد، معهدا شاید روزی به دیگرها نیز حاجت پیدا کنیم؛

تحقیق متون

در آغاز این مبحث، از اظهار دو نکته مهم ناگزیریم. این دو نکته که محقق متون را در صحت کارش یاری میکند بر حسب ذیل است:

الف: رجوع به نشریه اول برای شناختن متن حقیقی يك مؤلف و توسل به اثر قلمی که بدست افتاده باشد، کفایت نمیکند.

ب: سپس برای فهمیدن آن از ارائه يك معنای آنی که در ذهن ما خطور می کند بسی احتیاط باید کرد. زیرا شاید در مفکوره مؤلف غیر از آنچه باشد که مادرک و معنی میکنیم.

پلانی که در ذیل از نظر می گذرد روی همین دو اصل استوار بوده و بمقصد توضیح دو نکته بالاتر تیب یافته است.

تحقیق متن:

- ۱- جستجوی شواهد متن (کتابخانه ها، کتلاکها)
- ۲- تدهحص و مطالعه شواهد (کودیکولوژی یعنی نسخ شناسی).
- ۳- مقابله آثار قلمی.

از واسطی و بارزی است .
 قبلاً تذکر دادیم که توسل به یکی از شواهد برای شناختن متن صحیح يك اثر کفایت نمیکنند. ناگفته نباید گذاشت که رجوع و توسل بچندین اثر قلمی هم کافی نیست. بلکه لازم است به تمام آثار، رجوع شود تا اصل مقصد از نگاه علم آوری درست بدست آید (مثلاً اهمیت نسخه فلورانس برای تحقیق متن منازل السایرین) این شواهد را کجا و چگونه میتوان پیدا کرد؟

این شواهد در کتابخانه های مختلف شخصی یا عمومی نگهداری میشوند. از این جهت آغاز تحقیق، تفحص در کتابخانه های این کتابخانه ها میباشد. برای این منظور چند کتاب بسیار مهم را که توسط چند تن از خاورشناسان تدوین شده است و خلاصه کتابها در آنها پیدا میشود؛ نام میریم :

الف: برای ادبیات عربی:

C. Brockelmann. Geschichte der Arabischen Literature .

دو جلد (چاپ دوم Leyde ۱۹۴۵-۱۹۴۹) و سه جلد تکمیل (Leyde ۱۹۲۷-۱۹۴۲).
 درین کتاب درباره هر مصنف مقاله یی وجود دارد. پس از یک سلسله معلومات درباره زندگی و احوال هر مصنف، برو کلمن فهرستی از آثار وی داده و نسخه های چاپی و خطی هر یکی از آن آثار را نام برده است .
 همچنان برای آگاهی از آثار آن عده خاورشناسان که به زبان عربی نوشته اند به کتاب ذیل رجوع باید کرد .

G. Graf, Geschichte der Christlich-Arabische Literature.

پنج جلد روما ۱۹۴۴ - ۱۹۵۳ .

برای شناختن کتابهای کتابخانه ها کتاب ذیل معاونت خواهد کرد :

G. Vajda ' Repertoire des Catalogues des manuscrits Orales.

ب : برای ادبیات دری :

C.A. Story , Persian Literature , a bio—bibliographical Survey

این کتاب ، مانند کتاب برو کلمن میباشد . متأسفانه تا حال تنها سه جلد آن بچاپ رسیده که یکی درباره علوم قرآن (۱۹۱۷) ، دیگر در باره تاریخ و جلد سوم در باره ریاضیات و هیئت و جغرافیا است .
ج : برای ادبیات ترکی کتابی موجود است که فهرست آثار تاریخی را بدست

میدهد : Fr . Babmger, Die geschichtschreiber der Osmanen und ihve werke.

برای آثار یکه به موضوع دیگر مربوط است به این کتاب رجوع شود :

Bursali mehmer Tahei , Osmunli muielliferi سه جلد استانبول ۱۳۳۳ ه . ق .

پس از مراجعه به کتابهای فوق اگر ممکن باشد باید بخود کتابهای کتابخانه نیز رجوع شود تا متون بطور دقیقتر مطالعه گردد .

این نکته را نیز باید بخاطر سپرد که کتابهای برو کلمن و ستوری و نظایر آنها کامل نیستند . چه بسیاری از کتابخانه های هیچ کتابخانه ندارند و یا کتابهای آنها بچاپ نرسیده است (مانند ترکیه ، هندوستان و افغانستان) ، بنابراین کتابهای برو کلمن و ستوری بعضی از متون را ذکر نمی کند . از این جهت جریانات موضوع را با مطالعه و نظر اندازی کتب ، مجله ها و رساله ها که در باره آثار خطی و چاپی به بحث می پردازد ، تعقیب باید کرد . بطور مثال میتوان از مقاله های پروفیسور ریتز در مجله Der Islam و مقاله های جورج قنواتی در مجله MIDEO استفاده کرد . مخصوصاً مجله « معهد المخطوطات العربیه » که در ظل اتحاد ملل عربی به چاپ می رسد ، درین مورد بهترین مرجع بشمار میرود . همین معهد میکرو فیلمها و مهمترین آثار قلمی عربی را که در کتابخانه های جهان محفوظ میباشد ؛ جمع آوری می کند . مراجعه به کتاب مطبوع این کلکسیون فیلمها بسیار سودمند است . همچنان کتاب

صلاح الدین المنجد (معجم المخطوطات المطبوعه بین ۱۹۵۴ و ۱۹۶۰ بیروت) نیز درین مورد قابل یادآوری است. باید تذکر داد که نقص کتلاکها، اکثر اوقات تحقیق متون را بمشکلات مواجهه میسازد. پس باید برای پیشرفت دانش، کتلاکهای بعضی از کتابخانه‌ها تنظیم کرده شود. در اینمورد یادآوری چند سطر از سخنان دانشمند فرانسوی از نیست رینان بجا مییابد. وی در کتاب خود بنام «مستقبل علم» بر آنست که در امر ترتیب یک کتلاک انتقادی کتابخانه‌های مختلف، باید دقت کامل بعمل آید. آنانیکه درین تفحصات و تتبعات سهم گرفته‌اند، میدانند که این کتلاکها تا کدام اندازه برای دادن یک مفکوره صحیح راجع به محتویات آثار متذکره غیر کافی مییابد. هر چند اینکار شاید خیلی ناچیز بنظر جلوه کند؛ لیکن حقیقت امر اینست که تازمانی که یک کتلاک به پایه تکمیل نرسد و نقص و کمبودی آن رفع نگردد، تتبعات و تفحصات عالمانه ناقص خواهد ماند. چون رینان در خصوص عدم کفایت کتلاکها صحبت می‌کند، می‌خواهد راجع به مفهوم حقیقی کلمه کتلاک صحبت نماید یعنی او علاوه از شرح ظاهری در باره محتوی هر کتاب و مختصری در شرح حال مؤلفش، صحبت می‌کند و نیز نسبت‌هایی را که بین آثار و آثار دیگر وجود دارد. بیان می‌نماید. برای اینکه کار ترتیب یک کتلاک بطور درست انجام پذیرد، لازم است به دو اصل زیر توجه مزید بعمل آید:

الف: چیزیکه باید در یک کتلاک وجود داشته باشد:

یک کتلاک باید حاوی تشریحاتی باشد که اگر یک متتبع در فاصله دور آنرا بدست آورد، در باره محتوی کتابخانه معلومات صحیح و کامل حاصل نماید.

در مرحله اول کتلاک باید از نام صحیح کتابخانه با اسم مالک آن و محل وقوع آن کتابخانه، معلومات بدهد تا شخصی که نیازمند مراجعه به آن کتابخانه مییابد

بدون مشکلات وفوت شدن وقت به مرجع و شخص اصلی رجوع کند و معلومات لازم را بدست آورد. این موضوع مخصوصاً در مورد کتابخانه های شخصی خیلی مهم میباشد.

سپس كتلاك بايد شرح تمام آثار را که در آن کتابخانه موجود است بدهد. این موضوع که برای بعضی اشخاص چندان مهم معلوم نمیشود، برای شخصی که به غرض جمع کردن اسناد يك موضوع مشخصی تتبع می کند، دارای مزایای زیاد میباشد.

برای هر جلد کتاب، كتلاك اول باید عنوان و نام مؤلف کتاب را (اگر در اثر موجود باشد) بدهد. به ملاحظه نوشته و قایم نبایدا کتفا کرد، شاید آن نوشته درست نباشد. برای جلوگیری از اشتباه، خواندن صفحه اول کتاب ضروری است و کولو فون (خاتمه) کتاب نیز ملاحظه گردد.

سپس يك سلسله تفصیلات دیگر از قبیل تاریخ و چگونگی اثر، یعنی طول عرض، اوراق کتاب به سانی متر (در يك كتلاك مکمل باید طول و عرض متن خطی درج گردد) نوع نوشته (کوفی، ثلث، نسخ، نستعلیق، شکست، دیوانی، میرزایی و غیره) خصوصیت نوشته (زیبا، عادی، خراب، معرب، بدون نقطه) در كتلاك ذکر گردد.

همچنان باید تاریخ، اسم محرر، اسم شخصی که نوشته آنرا فرمایش داده است، محل تحریر (اگر این تفصیلات موجود باشد عموماً در کولو فون می آید) مهر های مهم تفصیلات ملکیت خرید یا وقف مخصوصاً اگر تشریحات متذکره يك تاریخ و یا يك محل تحریر داشته باشد، ذکر گردد.

علاوه از مطالب فوق، باید چند چیز دیگر که برای تتبع کنندگان خیلی مهم میباشد نیز در نظر گرفته شود. آغاز و ختم متن (که اگر عنوان اثر کمبود یا غلط باشد میتواند اثر را تشخیص کنند) کولو فون (اکثر بشکل مثلث میباشد) اسم محرر، تاریخ

تحریر، محل تحریر و غیره. بالاخره بعضی اوقات شواهد نقل (اسناد، اجازه قراءت، سماع و کتابت) عموماً در آغاز یا ختم متن به ملاحظه می رسد و برای مطالعه تاریخ خیلی بارزش است.

وقتیکه يك مجموعه دارای چندین متن باشد، اول تشریحات عمومی جلد مجموعه صورت می گیرد و بعد صفحه آغاز، صفحه آخر، عنوان، مؤلف، تاریخ، اسم محرر، آغاز و ختم کولوفون هر يك از نسخ این مجموعه ولو کوچک هم باشد داده میشود. نباید فراموش کرد که برای متونیکه در حایشه نوشته میباشد هم باید به ترتیب فوق عمل شود.

تمام نقاط فوق برای اوراق مورد بررسی که کمی مفصل و برای کتلاکهای که مکمل میباشد، حایز اهمیت فراوان است، علاوه تا کتلاکهای مکمل باید حاوی يك خلاصه حیات مؤلف، يك تشریح مختصری درباره محتوی اثر و مراجعات به منابع بیوگرافی و ببلوگرافی و غیره باشد و تاریخ کتا بخانه (آغاز، ورود مسلسل کتب و غیره) را توضیح نماید.

بالاخره بسیار خوب خواهد بود که به کتب متذکره یعنی برو کلمن برای عربی و ستوری برای دری و غیره مراجعه شود.

ب) ترتیب و نمایش يك کتلاک :

برای ترتیب يك کتا بخانه و تنظیم کتلاک آن، طریقه های متعدد وجود دارد. یکی به اساس مؤلفین (که درین طرز یا قرون یا موضوعات اساسی و یا حروف الفبا در نظر گرفته میشود) دیگر به اساس موضوع آثار و یا به اساس زبان و یا بالاخره به اساس جای حفظ اصلی و غیره. هر یکی از این طریقه ها دارای مزایا و نواقص میباشد. نویسنده در «کتلاک آثار قلمی افغانستان» خود، از نگاه زبان و به اساس ترتیب ابجدی عناوین، کتب را انتخاب کرده و يك قسمت را برای مجموعه ها تخصیص داده است :

ترتیب منتخبه هر چه که باشد، برای فراهم کردن تسهیلات لازمه در ملاحظه کتلاک، فهرست های مختلف، مانند عناوین آثار، مؤلفین، موضوعات، اسمای اشخاص یا محل، زبانها، مبدای صدور یا کلسیون و غیره لازم میباشد. از فهرستهای متذکره تنها آن چیزها باید ترتیب شود که کتلاک را تکمیل می کند.

در يك کتلاک مکمل که منظور آن ارائه دادن شرح مختصر زندگی هر مؤلف میباشد، ترتیب به اعتبار اسمای مؤلفین شاید بهتر باشد. زیرا از تکرار جلوگیری بعمل می آید، در اینصورت يك فهرست عناوین آثار ضروری بنظر می رسد.

نقطه مهم و قابل تذکر اینست که ترتیب کننده کتلاک، باید خود را بجای شخص تفحص کننده تصور کند که میخواهد متنی را مطالعه کند و تاریخ آن را بنویسد. پس کتلاک طوری بوی عرضه گردد که معلومات مورد ضرورت خویش را به سهولت در آن بیابد تا وظیفه مشکل خود را به خوبی انجام دهد.

وقتی که معلوم گردید که شواهد در کجا میباشند چطور باید آنها را جمع کرد:

شواهد يك متن میتوانند طبع یا نوشته شوند. اگر شواهد مطبوع باشد، انسان میتواند يك نسخه آنرا از کتابفروشی و یا از مطبعه ناشر، بدست آورد یا اقلاً در يك کتابخانه آنرا مطالعه کند. در صورتیکه نشریه قدیمی یا کمیاب شود، انسان میتواند همانطوریکه برای آثار قلمی کار کرده است، بکار پردازد.

برای شواهد قلمی چندین راه حل موجود است:

از این راه حل مطالعه آنها در محل خود آثار قلمی میباشد. مشروط بر اینکه آثار قلمی مذکور در کتابخانه ای که موجود است، به سهولت مورد مطالعه قرار گیرد. این راه در حقیقت بهترین طریق بحساب میرود. زیرا انسان میتواند موضوع را مستقیماً و عمیقانه ملاحظه کند. بد بختانه پراگندگی آثار قلمی و مخارج طاقت فرسای مسافرت اکثراً این راه حل را ناممکن میسازد.

برای آثار یک دسترسی به آنها میسر نمی باشد، سه راه حل دیگر موجود است :
 اول اینکه توسط شخصی که در محل اثر قلمی بود و باش دارد يك نقل آن گرفته
 شود. این راهی است که در طول قرون متمادی قبل از اختراع عکاسی تعقیب می شد.
 بعضی اوقات در جایهایی که لوازم عکاسی و شخص ذی صلاح برای عکس گیری
 موجود نباشد، هنوز هم از همان اصول قدیمه متذکره کار گرفته میشود.
 وقتیکه چاره بهتر بدست نباشد، میتوان بطریق فوق عمل کرد، اما نقلی که
 تا اندازه ممکن مطابق به اصل باشد، باز هم عاری از اغلاط نیست. نقص دیگر اینست
 که يك نسخه بردار شاید مهرها، تشریحات خارج متن و غیره را که برای مطالعه
 آثار قلمی خیلی مهم است، کاپی نکند.
 عکس این نقایص را رفع میکند. اگر عکس به اندازه کافی بزرگ باشد، مفاد
 و مزیت آن اینست که مطالعه را آسان میسازد، اما نقیصه عکس کلان اینست که هم
 خودش و هم مصارف پستی برای فرستادن آن گران تمام میشود.
 راه حل اخیر که از همه مساعدتر میباشد، میکرو فیلم است. بعضی کتابخانه های
 بزرگ برای اجرای میکرو فیلم، مجهز هستند. میکرو فیلم نسبتاً ارزان بوده و مانند
 عکس نسخه خطی را بطور صحیح تهیه میکند. لیکن تنها يك نقص دارد و آن
 اینست که مطالعه موضوع نامساعد میباشد. هرگاه آله پروژکسیون برای انداختن
 تصویر فیلم بروی پرده یا آله قرائت موجود نباشد، میتوان از يك زره بین کوچک
 که شی راده مرتبه بزرگتر نشان میدهد، استفاده کرد. اگر کدام حصه مکر و فیلم
 بیشتر مورد مطالعه و تدقیق قرار داده شود، میتوان آنرا عکس گیری کرد. در اینجا
 موجودیت فیلمو تیک (یعنی محل نگاهداشت کلکسیون فیلمها) انجمن مخطوطات
 عربی را که در قاهره هست و کارهای مهمه تتبع کنندگان را با شرایط بسیار مساعد
 انجام میدهد، خاطر نشان می سازیم. همچنان برای آثار متعدد که در ترکیه وجود

دارد، يك شعبه مر كزی در انقره تأسیس گردیده است كه جمیع امور عكس گیری را به عهده دارد. باوصف بیانات فوق عكس یا فیلم بمثابة این نیست كه خود نسخه را انسان بچشم می بیند. زیر بعضی اوقات عكس هم حقیقت را طوری كه لازم است، نشان نمی دهد. در اینجا باید متذكر شد كه مطالعه انتقادی يك متن و نشر آن مقتضی زحمت زیاد و صرف مبالغ هنگفت میباشد، بخصوص اگر مقدار آثار قلمی زیاد باشد. لهذا تماس با مؤسسات علمی كه اینگونه مصارف را تماماً یا قسماً متقبل میشوند بهترین چاره اساسی برای انجام چنین يك كار علمی میباشد. در اینجا بطور مثال از مر كز ملی تتبع علمی پاریس كه منظور آن كملك و فراهم نمودن تسهیلات برای متتبعین ملل مختلف است، میتوان یاد آور شد. در ممالك مختلف دنیا چنین مؤسسات وجود دارد. نگارنده را عقیده بر این است كه در افغانستان وزارت اطلاعات و كلتور، انجمن تاریخ و مؤسسات دیگر علمی از مساعدت، تاحدی كه در حوزه صلاحیت و توان شان باشد، بفرص پیشبرد تبعات دریغ نخواهند داشت.

۲- تفحص و مطالعه شواهد:

بمنظور ترتیب يك نشریه انتقادی يك متن و قتیكه محل شواهد معلوم گردید و سپس نسخ متعدد آن جمع آوری شد و از آنها بیکه مستقیماً به دسترس نبودن نقل شان فراهم گردید، در حقیقت مرحله اول كار پایان رسیده است. حال چه چیز را باید انجام داد. باید هر یکی ازین شواهد را كه كتلاك هاء يك شرح خارجی مختصر و بعضاً غلط داده است، دقیقانه مطالعه كرد. این مطالعه موقع میدهد كه يك طبقه بندی ارلی از نگاه قدامت و محل صدور صورت بگیرد. این طبقه بندی راجع به عصرها و محل های انتشار متن معلومات خواهد داد. مخصوصاً طبقه بندی مذکور سلسله انتقال آنها را كه برای نشان دادن تاریخ خیلی

اهمیت دارد، هویدا خواهد ساخت. معلوماً تیکه برای هر نسخه باید داده شود، آنهایی است که در باره کتلاک گفته ایم. تنها مطلب قابل یادآوری اینست که در جمع کردن آنها باید متنهای صحت و دقت به کار برده شود. *تسلسلها* *تخلیفات*

قبل از آغاز این کار قاعده بی را باید اختیار کرد که هر یکی از شواهد را با کمال سهولت نشان بدهد. بهتر آنست که حرف اول اسم محل پیدایش و یا کتابخانه بیکه در آن يك شاهد حفظ شده است، انتخاب شود. *تسلسلها*

اگر چندین شواهد از يك محل بدست آید آنها را توسط يك عدد كوچك که در بالای حرف گذاشته میشود از هم تفریق و تمییز می نمایند. در صورتیکه در يك اثر دو شاهد مختلف به ملاحظه برسد يك حرف بر رقم کلان و يك حرف بر رقم خورداستعمال میشود.

۱- در حقیقت مهمترین مشکل پیدا کردن تاریخ يك اثر میباشد. سهلترین صورت آنست که تاریخ در خود اثر پیدا شود. عموماً نویسنده تاریخ ختم نسخه را در کولوفون اثر می نویسد. لیکن گاهی تذکر میدهد که اثر به کدام شرایط آغاز شده است و آن در وقتی است که اثر طویل باشد و هم بعضاً محرر در آخر يك فصل یا يك کتاب تاریخ را ثبت می کند. مثلاً در نسخه کتاب شفای ابن سینای بلخی که در کتابخانه سلطنتی افغانستان تحت نمر ۴۹۲۶۵ حفظ شده است ۵۳ تاریخ وجود دارد. اما از مقایسه خط متن با خط نوشته بیکه در سرورق ۲۱۴ ب موجود است، پیدا میشود که این تاریخها به اصل مربوط میباشد.

بعضاً استنساخ يك اثر توسط چندین محرر یا در يك وقت که هر کدام يك حصه آنرا نقل کرده است، صورت می گیرد (مثل دو جلد تبصیر الرحمن اثر علی بن احمد حنبلی که در موزیم کابل تحت نمر ۲۶۸۵ حفظ شده است) یا محرر کار را که محرر دیگر ناتمام گذاشته به پایه تکمیل می رساند (مثلاً الهی نامه خواجه عبدالله انصاری در در مجموعه ۲۲۹۴ کتابخانه سلطنتی افغانستان در کتلاک نویسنده).

گاهی اتفاق می افتد که يك قسمت اثر خراب یا مفقود میشود بعد توسط شخص دیگری قسمت خراب یا مفقود شده تجدید میگردد (مثلاً نسخه کلیات سعدی در کتابخانه سلطنتی افغانستان، کتلاک نویسنده، فارسی ۹۷، که بدست علی محمد شیرازی در ذوالحجه ۱۲۵۵ هـ. نوشته شده است. این نسخه در آب افتاده و قسمی خراب شده بود سپس سردار غلام محمد خان آنرا تکمیل کرده است) در این صورت حصه تکمیل شده از یک منبع دیگر به نسخه اصلی پیوست می گردد که بدین لحاظ هر دو حصه به حیث دو شاهد مختلف يك اثر که هر دو نامکمل میباشد، بحساب میروند.

نسخه قلمی منازل السائرین متعلق به « کتابخانه ملی برلین » از همین نوع است. اوراقی که حاوی پراگرافهای الف - ۲۵، الف ۴۳ - ۵۰، ب، ۶۵، ج ۶۷، ب، ۱۰۹، ب ۱۱۱ الف ۱۲۴ تا آخر متن توسط نفر دوم تحریر و تجدید شده است. و در آن تاریخ (۱۱۷۰ هـ.) و سلسله های انتقال در حاشیه دو ورق اخیر نشان داده شده است. مابین يك متن B^۳ که از حصه های قدیمی و يك متن B^۳ که از حصه های جدید و مورخه دار تشکیل یافته، میتوان تمییز داد.

و قتیکه هیچ علامت مستقیم برای تشخیص تاریخ يك اثر موجود نباشد، باید دیده شود که علامت غیر مستقیم وجود دارد یا خیر، این علامات مهرها، نوشته های ملکیت و اوراقی و غیره را در بر می گیرد.

بعضاً اسم محرر برای ثبت و تعیین تاریخ اثر قلمی کفایت می کند: مثلاً نسخه نهایت زیبای منازل السائرین (کتابخانه ایاسوفیا ۲۱۰۱) که عاری از تاریخ میباشد توسط خطاط معروف یا قوت المستعصمی امضاء شده است. این امضاء کفایت می کند که ما این نسخه را از قرن هفتم هجری بدانیم، یعنی عصری که در آن این هنرمند حیات بسر می برد.

عنقریب در بیروت يك کتاب توسط دکتر صلاح الدین المنجد در چندین جلد منتشر

خواهد شد که تصاویر نوشته خطاطان مشهور را با یادشتهایی در باب شرح حال هر یکی از آنان ارائه خواهد کرد. این نشریه برای تثبیت تاریخ آثار خیلی مفید خواهد بود. وقتیکه اثر نه حاوی تاریخ و نه امضا و نه سلسله انتقال (که در آن اشخاصیکه تاریخشان توسط رساله های بیوگرافی داده شده است) باشد چه باید کرد؟ باید به خصوصیات خارجی (سبک نوشته، نوع کاغذ، تزئین و غیره) رجوع شود. برای این منظور در کتابخانه بیکه تحقیق در آن صورت می گیرد، باید تجسس شود که آیا آثاریکه سبک نوشته آنها شبیه به شیوه نوشته متن مورد مطالعه که حاوی تاریخ میباشد هست یا خیر. همچنان میتوان به مجموعه های نوشته ها مانند:

1 - A. J. Arberry, Specimen of Arab and

Persian Paleography (1739)

2 - G. Vajda, Album de Paleographie Arab (1958)

۳- صلاح الدین المنجد، کتاب العربی المخطوط الی القرن العاشر الهجری، قاهره ۱۹۶۰، جوع کرد.

برای تزئین (چوکاتها، مینا کاری و غیره) بعضی از این مجموعه ها مثالهایی میدهند. بسیار احتیاط باید کرد که یک نتیجه قطعی از یک تخمین احتمالی داده نشود. اگر یقین حاصل نگردد باید در بین قوس علامت سوالیه گذاشته شود. بهر حال باید از توضیحات تقلیدی انسان که بعضی از مالکان و یا تاجران برای تزئید قیمت یک کتاب میکنند و یا کتاب را به یک شخصیت معروف مربوط میسازند سخت خود داری بعمل آید.

در آخرین مطالعه میتوانیم یک طبقه بندی کروئولوژی شواهد را ترتیب نماییم. برای منازل السایرین به صفحه (۸) نشریه نویسنده مراجعه شود. همچنان میتوانیم یک طبقه بندی را به اعتبار محل نشر نسخه، به آن ضمیمه کنیم و این موضوع بعضاً برای انتقال متن ما را رهنمونی میکند.

نوشته دو بور کوی

فتح مسلمانان اثری بهتر از کتاب بلاذری یافت نمیتواند شد. فتوح البلدان بعدها بحیث يك مرجع نه تنها برای مؤرخان، بلکه برای جغرافیه نویسان نیز خدمت کرد. ابن فقیه، مقدسی و یاقوت حموی بارها از آن نقل کرده اند.

یعقوبی، احمد بن ابویعقوب واضح (متوفی ۲۸۴/۸۹۷) يك مؤرخ قابل اعتماد بود. او روزگار جوانیش را در ارمنستان و در خدمت آل طاهر در خراسان سپری کرد. وی در تاریخ خود از کارروایی های امرای طاهری یادآوری کرده است (۱) چنین می نماید که یعقوبی تاریخ خود را در سال ۲۵۸/۸۷۲ به پایان رسانیده است. این آوانی است که موصوف در شرق حیات بسر می برده است. یعقوبی در سال ۲۵۸/۸۷۲ که خود ناظر سقوط طاهریان بود، به غرب رفت. جای تأسف است که یعقوبی با وصف آنکه از وقایع شرق بخوبی مطلع بود، راجع به صفاریان بسیار اندک نگاشته است. در حقیقت او صرف در خصوص کارروایی های یعقوب بن لیث صفار در سیستان، کرمان و فارس، شرح مختصری درباره آن، به بحث پرداخته است. ولی با آنهم از این مقدار، چیزهایی میتوان آموخت که حصول آن از سایر مأخذ میسر نیست.

بقول پروفیسور (M.T.Houtsma) ناشر تاریخ (۲)، یعقوبی با طبری وجه مشترك ندارد. منابع او به دسته دیگری که برای مسعودی نیز مواد تهیه می دارد متعلق است. معینا در باب نقل و قایع سیستان و خراسان یعقوبی از مأخذ اصلی و عمده طبری، آثار مدائنی، استفاده کرده است. در یعقوبی تشریحات مختلف دلچسپ رامی یابیم که از آنها در طبری اثری دیده نمیشود.

یعقوبی بدون طرفداری به شرح درست وقایع عمده جاری می پردازد. هر چند او مأخذ خود را ذکر نمی کند؛ اما اثرش از لحاظ صحت و تمامیت شایان توجه

۱- یعقوبی، تاریخ ج ۲ ص ۵۸۶.

۲- تاریخ، ج ۱ ص ۸۶-۲۷۸۱.

میباشد. همچنان تجربه بیکه از راهگذر سفرهای طولانی و از طریق مشورت با جهانگردان دیگر اندوخته و در عین حال بصیرت و فهم منتقدانه او مزایای کارش را بیشتر ساخته است.

طبری، ابو جعفر محمد بن جریر هم عالم الهیات و هم مؤرخ بود. در سال ۲۲۵/۸۳۹ در آمل چشم بجهان کشود. او برای اكمال معلومات به بغداد سفر کرد و بجهت کسب دانش به مصر و سوریه نیز مسافرت نمود. در سال ۳۱۰/۹۲۲-۲۳ در بغداد پدر و دزدندگی گفت. اثر تاریخی او یعنی «تاریخ الرسل والملوک»، درباره مسائل سیاسی، اداری، اجتماعی و اقتصادی اطلاعات تاریخی فراهم می سازد. با آنکه از منابع خود نام نمی برد لیکن قدر مسلم اینست که تازمانیکه به صحت يك روایت یا شرحی ایقان کامل حاصل نکنند، به اخذ آن دست نمی برد. يك مورد بیکه موصوف بدان بطور صریح اتکا دارد، شرح هر چشم دید است. چنانکه در تشریح فتح کرمان و فارس توسط یعقوب بن لیث صفار این مسأله بملاحظه می رسد (۱) اما بطور عموم اختلاف منابع او و توجه ذاتی وی در تقویت اطلاعات، در روایاتش مشهود است.

مسهودی، ابوالحسن علی بن حسین (متوفی ۳۴۵/۹۵۶) يك مؤرخ مقتدر دارای علاقه فروان، تمایل قوی تحلیلی و يك سبک عالی ادبی بود. او راهرو دوتس (Herodotus) اعراب می نامیدند و این مقایسه نابجانیست. مسعودی در سال ۳۳۲/۹۴۳ به نوشتن تاریخ بزرگ جهان خود، یعنی کتاب اخبار الزمان شروع کرد. گفته شده است که این کتاب درسی مجلد بوده اما از این مقدار بجز از مجلد اول آن باقی نمانده است. این کتاب مشتمل بر شرح مفصل تمام دوره زندگی یعقوب بن لیث صفار است. اگر کتاب مذکور به تمامی در دست می بود، راجع

۲- طبری، چاپ ام. جی. د خویه و دیگران، لیدن، ۱۸۷۹-۱۹۰۱ ج ۳، صص ۱۷۰۰-۴.

به تاريخ قديمي صفاريان معلومات بيشتري در اختيار ما قرار مي گرفت (۱) و از كتاب اخبار الزمان اقتباسات زيادي در كتاب ديگري بنام الاوسط صورت گرفته است. اما متأسفانه كتاب اخير الذکر نیز فعلاً^۲ در دست نيست. در اين کتاب در خلال ساير موضوعات، علت توقيف عمرو بن ليث صفار توسط اسمعيل بن احمد را مورد بحث قرار داده است (۲).

يگانه شرح مفصل درباره تاريخ صفاريان، در کتاب مروج الذهب و معاون الجواهر مسعودي بجا مانده است. اين کتاب در سال ۳۳۶/۹۴۷ به پايان رسيد و در سال ۳۴۵/۹۵۶ بر آن تجديد نظر صورت گرفت. در اين کتاب خلاصه مواد دواثر فوق الذکر آمده است. اين کتاب در خصوص يعقوب بن ليث و برادرش عمرو بن ليث معلومات مفيد ميدهد و از مهارت قابل ملاحظه ييکه آنها در جنگ نشان دادند ياد آور ميشود. (۳) گرچه بيان او در مورد آنان بسيار اندک است، اما اين معلومات در دواثر قبل الذکر نيامده است. (۴) مسعودي در آخرين کتاب خود موسوم به کتاب التنبيه مطالبی راجع به فعاليت ادبي خویش آورده است.

نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر (۲۸۶/۸۹۹-۳۴۸/۹۵۹)، کتاب تاريخ بخارا را بنام نوح بن نصر ساماني نوشت. اين اثر نخست بعربي و به يك سبک بسيار عالي و با فصاحت تحرير يافته بود. بعد در سال ۵۲۲/۱۱۲۸-۲۹، توسط ابونصر احمد بن محمد قباوي به زبان دري ترجمه شد. درين ترجمه بعضی از مطالب حذف شده است. در سال ۵۷۴/۱۱۷۸-۷۹ محمد بن زفر، يك ترجمه مختصر از آن تهيه کرد و آنرا به صدر عبدالعزیز بن برهان الدين والي بخارا تقديم داشت. بالاخره يك نويسنده

۱- رك . مروج الذهب ج ۸ ص ۴۱.

۲- ايضاً ص ۱۹۳.

۳- ايضاً ص ۵۵.

۴- ايضاً.

نامعلوم آنرا تاهجوم مغول ادامه داد و به همین شکل اخیر توسط شیفر بچاپ رسید.
تاریخ بخارا شرح منصلی را در باره علل و نتایج جنگ عمر و بن لیت با اسمعیل
بن احمد سامانی که در دیگر منابع آنرا نمیتوان یافت، در اختیار مامی گذارد.

سلامی، ابوعلی الحسین بن احمد مورخ و شاعری بود از بیهق و در قرن چهارم
هجری حیات بسر می برد. او کتاب باارزشی تحت عنوان تاریخ ولات خراسان
به عربی نوشت. این کتاب امروز فقط از طریق اقتباساتی که از آن در کتابهای بزرگ
از قبیل کتاب گردیزی، ابن الاثیر، عوفی، جوزجانی و ابن خلکان صورت گرفته،
شناخته شده است.

تاریخ مسکویه (متوفی ۴۲۱/۱۰۳۰) یعنی تجارب الامم و تعاقب الهمم که بیشتر به
مردم و حوادث سیاسی که نویسنده شخصاً از آن واقف بوده سروکار دارد.
تاریخ صفاریان متأخر بخصوص آن خلف بن احمد (۳۵۲/۹۶۳-۳۹۹/۱۰۰۹) به یک
پیمانه وسیع با تاریخ آل بویه پیچیده شده است. بنابراین در کتاب تجارب الامم،
راجع به صفاریان متأخر و آل بویه مطالب بسیار دلچسپ می یابیم.
عتبی، ابو نصر محمد بن عبدالجبار (متوفی ۴۲۷/۱۰۳۶) یا (۴۳۱/۱۰۳۹-۴۰)،
تاریخ یمینی را در سال ۴۱۱/۱۰۲۰-۲۱ به اتمام رسانید و آنرا به احمد المسمندی
وزیر تقدیم داشت. این تاریخ وقایع سلطنت امیر سبکتگین و سپرش سلطان محمود
و امرای آن عصر را شرح میدهد و بیک سبک خیلی عالی و مشرح نوشته شده است. بقول
میولر (۱) عتبی نظر خود را در باره حوادث تاریخی آزاد تر از آن حدی که از یک
مؤرخ درباری میتوان متوقع بود، بیان کرده است. تاریخ یمینی یگانه تاریخ
ثقه بیست که در زمان سلطان محمود در باره سلطنت او نگاشته شده و روشنایی زیادی
بالای ارتباطات صفاری- غزنوی انداخته است.

۱- دیده شود بار تولد ترکستان تا حمله مغول چاپ لندن ۱۹۵۸ ص ۱۹.

گر دیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود کتاب زین الاخبار را در سال ۱۰۴۹/۴۴۰ نوشت. این کتاب يك تاريخ عمومي ايران (آریانا مترجم) از عصر افسانوی به بعد میباشد و بخصوص با فرمانروایان خراسان تادوره سلطان عبدالرشید غزنوی (۱۰۴۹/۴۴۰-۱۰۵۳/۴۴۴) که این کتاب برای وی اهداء شده است، سروکار دارد. متأسفانه يك قسمت بزرگ این اثر از میان رفته است. زین الاخبار از جمله قدیمترین تاریخهای بسیار مهم زبان دری است که درباره صفاریان معلومات مفید بدست میدهد. گر دیزی از منابع خود نام نمی برد؛ امامین ارتاناندازیسی به ابن الاثیر شباهت دارد. چنین می نماید که چندین صفحه آن تقریباً ترجمه تحت اللفظ ابن الاثیر است، یا شاید هر دو مؤلف از عین منبع استفاده کرده باشند. این منبع بدون شك همان اثر سلامی است. مشابهت بیان گر دیزی و سلامی مخصوصاً درباره عمرو بن اللیث از روی اقتباساتی که از نویسنده اخیر الذکر در کتاب وفيات الاعیان ابن خلکان صورت گرفته است، بوضاحت آشکار میتواند شد (۱)

ابن الاثیر الشیبانی، ابوالحسن عزالدین محمد (۵۵۵/۱۱۶۰-۶۳۰/۱۲۳۲-۳۳)، نویسنده الكامل فی التاريخ است. ابن الاثیر حوادث تاریخی تا سال ۱۲۳۱/۶۲۸ را شرح میکند. بقول ابن خلکان (۲) «الكامل یکی از بهترین کتب تاریخی است». هر چند در محلی بدست تحریر سپرده شده که در مرکز متصرفات خلافت بود، با اینهم در خصوص شرق معلومات زیاد میدهد. ابن الاثیر برای تاریخ سه قرن اول اسلامی مطالب را بطور عموم از طبری و بلاذری و هم بعضی از موضوعات لازم را از سایر مآخذ گرفته و راجع به سالهای بعدی از سلامی، عتبی و ابن مسکویه استفاده کرده است. هر چند تاریخ ابن الاثیر از مؤرخان

۱- ابن خلکان، وفيات الاعیان ترجمه و چاپ de Sane، پاریس ۱۸۴۲-۷۱ ج ۴ ص ص

دیگر متأثر می‌باشد؛ اما با آنهم این اثر در میان منابع دست اول که درباره امرای صفاری سیستان به بحث پرداخته اند؛ از لحاظ سادگی و وضاحت و ترسیم ماهرانه حوادث حایز ارزش فوق العاده است.

عوفی، نورالدین محمد، نویسنده کتاب جوامع الحکایات است. او این اثر را در سال ۱۲۲۸/۶۲۵ به نظام الملک محمد وزیر شمس الدین التتمش اهداء کرد. بسیاری از حکایات در این کتاب بدون شبهه مبنای حتمی دارد. لیکن بعضی دیگر مصنوعی و با عبارات زیبا تلفیق یافته است تا بیشتر قابل مطالعه گردد. بقول پروفیسور بار تولد در بعضی از این حکایات راجع به صفاریان مطالبی موجود است (۱) صرف نظر از بعضی موارد، تأثیر سلامی در این کتاب دیده می‌شود. به همین است می‌بینیم که بعضی وقایع در آثار گردیزی و ابن اثیر و کتاب عوفی به عین شکل شرح شده است. چون متن اصلی سلامی را در دست نداریم، لهذا نمیتوانیم در خصوص چگونگی استفاده عوفی از آن اظهار نظر کنیم. لیکن شبهه بی نیست که عوفی در ضبط روایات شرقی که به صفاریان ارتباط داشته صادق بوده است. وی این روایات را با آنکه تنظیم و طبقه بندی درست در آنها بمشاهده نمی‌رسد، برای ما ثبت کرده است. بیشتر وقایع مربوط به صفاریان به یعقوب بن لیث بنیان گذار این سلسله منوط می‌باشد و با این شرح و بسط در منابع دیگر نیامده است.

جوزجانی، ابو عمر منهاج الدین عثمان بن سراج الدین (متوفی بعد از سال ۱۲۶۵/۶۶۴) کتاب طبقات ناصری را در سال ۱۲۶۰/۶۵۷ تحریر داشت. تاریخ او بشرح وقایعی پرداخته که آثار گردیزی و ابن اثیر نیز محتوی آن است. لیکن با وصف آن جوزجانی در نوشتن تاریخ خود روش مستقل دارد و تحت تأثیر آندو مؤرخ پیشرو نرفته است. او در تاریخ خویش می‌نگارد که در نوشتن وقایع مربوط

1- Barthold, W. (Zur Geschte Soffariden) Orient. Studiet - Festchrift Th. Noldke (Gieszen 1906) P. 176.

به دودمان صفاری به کتاب تاریخ ثانی یا قصص ثانی مؤلفه ابن هیصم نظر داشته است (۱) از روی گفتار و تشریح جوزجانی و گردیزی و ابن اثیر میتوان فهمید که شاید این هر سه مؤلف از طریق منبع واحد یعنی تاریخ ثانی یا قصص ثانی از سلامی استفاده کرده باشند. علاوه بر آن جوزجانی در نگارش طبقات ناصری از معلوماتیکه در نتیجه مسافرت به سیستان و نقاط دیگر (در سال ۶۱۳/۱۲۱۶-۱۷) اندوخته، کار گرفته است. اومی گوید:

«موضعی دیدم در جنوب شهر سجستان که آنرا در طعام گویند بیرون شهر که آن موضع را ریگ گنجان گویند، در جوار آن موضع بر سر بلندی قصری خرابست. جماعتی ثقات چنین تقریر کردند که یعقوب لیث و برادران و تبع و موالی او در هر هفته یک روز بدین موضع آمدندی (۲)».

ابن خلکان، احمد بن محمد بن ابراهیم شمس الدین (۶۰۸/۱۲۱۱-۶۸۱/۱۲۸۲) نویسنده کتاب گرانهای و فیات الاعیان است. از این کتاب چندین چاپ صورت گرفته و توسط Mac Gucking de Slane به انگلیسی نیز ترجمه شده است. ابن خلکان هر چند به سرزمین اصلی امپراتوری عباسی علاقمندی داشته، لیکن شخصیت های مهم قسمت های شرقی قاهر و اسلامی را از یاد نبرده است. او تنها درباره دانشمندان به بحث پرداخته، بلکه راجع به امرا، سیاستمداران و عساکر نیز صحبت کرده است. او در نوشتن شرح احوال یعقوب بن الیث الصفار، از یک تعداد منابع بسیار مهم زمان خویش که اکنون از اکثر آنان اثری باقی نمانده، استفاده کرده است (۳) یکی از آنها خذیکه وی از آن مستفید شده، کتاب تاریخ بغداد مؤلفه

۱- جوزجانی طبقات ناصری ترجمه راورتی چاپ لندن ۱۸۸۱ صص ۱۹-۳۱۷.

۲- ایضا صص ۲۰ و همین کتاب به تصحیح پوهاند عبدالحی بیبی چاپ کابل (چاپ دوم) ۱۳۴۳ صص.

۱۹۷ (مترجم).

۳- ابن خلکان ج ۴ صص ۲۰۱-۲۲۳.

ابو الحسين عبیدالله بن احمد بن طاهر است که از آن طبری بکلی اختلاف داشت. این اثر ادامه تاریخ بغداد تألیف پدر ابو الحسين عبیدالله بود و از پایان خلافت مهتدی (٢٥٥/٨٦٩-٢٥٦/٨٧٠) آغاز شده و دوره خلافت معتمد (٢٥٦/٨٧٠-٢٧٩/٨٩٢) معتمد (٢٧٩/٨٩٢-٢٨٩/٩٠٢) مقتفی (٢٨٩/٩٠٢-٢٩٥/٩٠٨) و مقتدر (٢٩٥/٩٠٨-٣٢٠/٩٣٢) را دربر گرفته است (١) پدر احمد بن طاهر (متولد در سال ٧١٩/٢٠٤) در سال ٨٩٤/٢٨٠ به عمر هفتاد و شش سالگی پدر و دزدی نگفت (٢) بنا بر آن باید ابو الحسين عبیدالله در عصر یعقوب و عمر و بن لیث جوان تر بوده و اثر خویش را در یک تاریخ بسیار بعدتر به اكمال رسانیده باشد. ابو الحسين عبیدالله بحیث یک عضو خاندان حکمفرمای طاهری بدون شك با شرق پیوندهای خانوادگی داشت. لهذا او از وقایع خراسان و سیستان نسبت به یعقوبی و طبری و مسعودی بهتر مطلع بود.

یکی از اشخاص بسیار مهم و ذی صلاح در تاریخ یعقوب بن لیث صفار ابو عبدالله محمد بن الازهر الاخباری است که ابن خلکان از او نقل قول کرده است. ابو عبدالله معلومات خویش را از شخصی بنام علی بن محمد که از احوال یعقوب بن لیث و جنگهای وی بخوبی اطلاع داشته، اقتباس نموده است (٣) گمان میرود این شخص همان علی بن نصر بن منصور بن بسام (متوفی ٣٠٣/٩١٥-١٦) (٤) شاعر و مورخ ادبی بوده باشد.

ابن خلکان از کتاب تاریخ ولات خراسان، مؤلفه سلامی که فعلاً آشفته می باشد نیز بسیار استفاده کرده است. لیکن بجهت رعایت اختصار، دروفیات الاعیان به حذف

- ١- ابن خلکان ج ١ ص ٢٩١؛ ابن الندیم، کتاب الفهرست چاپ Roedige, Flugle لا پیزیک، ١٨٧١ ص ١٤٦.
- ٢- ابن الندیم کتاب الفهرست ص ١٤٦.
- ٣- ابن خلکان ج ٤ ص ٣٠١ و ما بعد.
- ٤- کتاب الفهرست ص ١٥٠؛ مروج الذهب ج ٧ ص ٢٥٧.

چيزهاي زيادي در باره عمر و بن ليث مبادرت ورزيده است (١).
 تاريخ سيستان، اين كتاب توسط يك نويسنده نامعلوم به دري نوشته شده بود.
 تاريخ مذکور بدو بخش جداگانه انقسام يافته و مجموعاً حاوي ٤١٥ صفحه است.
 قسمت اول (از صفحه ٣٥٨ تا ٣٥٨) تاريخ شرح سيستان تا سال ٤٠٠ هـ را احتوا
 مي کند. اين قسمت به سبک بسيار قديم يعنى سبک آخر قرن چهارم و آغاز قرن
 پنجم هجري نوشته شده است.

قسمت دوم که شرح وقايع تا پايان قرن هفتم مي پردازد، به سبک ساده تر نگاشته
 شده و از صفحه ٣٥٩ تا ٤١٥ را در بر گرفته است.

تاريخ سيستان براي دودمان صفاري يك متاع بسيار گرانبهاست. نويسنده
 اين كتاب با تعريف و تمجيد يکه از يعقوب بن ليث و عمر و بن ليث و ابو جعفر احمد
 بن محمد بن خلف بعمل مي آورد، برخلاف بعضي از مورخان يکه از سيستان نبودند
 و نسبت به دودمان صفاري آنقدر توجه نداشته اند؛ اظهار مي دارد که صفاريان در سيستان
 عوام پسند و حکمرانان ملي بودند. نويسنده عزل امير خلف بن احمد توسط
 محمود غزنوي را، يك مصيبت عظيم براي سيستان مي انگارد (٢).

٢- جغرافيه نويسان عرب :

در خصوص سيستان - سرزمين اصلي صفاريان - يك مقدار معلومات بسيار مفيد
 را از کتب جغرافيايي که توسط مؤلفين عربي بدست تحرير سپرده شده است، ميتوان
 يافت. اين معلومات در خصوص توپوگرافي، کمونيشن، اقتصاد، زندگي و
 رسوم و رواجهاي محلي و معتقدات که پس منتظر رويدادهاي سياسي و نظامي را
 روش مي سازد؛ ميباشد.

١- ابن خلکان ج ٤ ص ٣٢٠-٣٢٢.

٢- همانجا ص ٣٢٢.

٣- ابن خلکان ج ٤ ص ٣٢٠-٣٢٢.

٤- تاريخ سيستان ص ٣٥٤ چاپ بهار تهران ١٣١٤-١٩٣٥.

٥- همانجا.

ابن خرداد به ، ابو القاسم عبید الله ، در روزگار خلافت معتمد (۸۷۰/۲۵۶) -
 (۸۹۲/۲۷۹) در جبال در رأس اداره بسیار مهم امور پستی و استخبارات ایفای وظیفه
 می نمود . او مؤلف کتاب المسالك ، یکی از قدیمترین کتب جغرافیایی در زبان
 عربی میباشد که تا کنون بکار سیده است . از تحقیق ام . جی . دخویه (M.j.de Goeje)
 معلوم میشود که ابن خرداد به ، کتاب خود را نخست در سال ۸۴۹/۲۳۲ تدوین
 کرد و بعد در سال ۸۸۵/۲۷۲ آنرا برای بار دوم بطور مکمل تر تدوین نمود .
 یعقوبی ، احمد بن ابو یعقوب واضح (متوفی ۸۹۷/۲۸۴) ، کتاب البلدان را
 در سال (۸۹۱/۲۷۸) نوشت . این کتاب علاوه بر موضوعات اصلی آن یعنی مسائل
 جغرافیایی ، محتوی معلومات دلچسپ تاریخی نیز میباشد . درین کتاب در باره
 حکمرانان سیستان تا مرگ خلیفه المنصور ، آنگاه که این ولایت استقلال خود
 را از دست داد (۱) و باخرامان پیوست گردید ، بحثی آمده است .
 سبک یعقوبی ساده و کتاب وی از شرحهای خیالی و افسانوی عاری است و
 اطلاعات او صحیحیت دارد ، بدان سبب مورد اعتماد جغرافیه نویسان آن عهد قرار
 گرفته است . یعقوبی در باره کابل نیز تشریحات سودمندی دارد ازین رهگذر ما
 مدیون این دانشمند بزرگوار میباشیم (۲) .
 ابن رسته ، ابو علی احمد بن عمر ، کتاب الاعلاق النفیسه را در سال ۹۰۳/۲۹۰
 نوشت . او در کتاب خود از یک نفر جغرافیه دان موسوم به ابو العباس السجزی (۳) نقل
 قول کرده است . چنین معلوم میشود که او در خصوص سیستان تشریحات خیلی مهم
 را از السجزی گرفته است . ابن رسته اولین کسی است که راجع به یک دژ خارجی
 در سیستان معلومات داده است (۴) .

۱- کتاب البلدان چاپ دی خویه لیدن ۱۸۹۲ ص ۲۸۲-۸۶ .

۲- ایضاً ص ۲۹۰ .

۳- کتاب الاعلاق النفیسه چاپ دخویه ، لیدن ۱۸۹۲ ص ۱۷۴ .

۴- ایضاً .

ابن فقیه الهمدانی ، کتاب البلدان را در سال ۹۰۳/۲۹۰ تحریر کرد. جغرافیه نگارانیکه کارشانرا بطور منظم انجام داده و تا اواسط قرن چهارم هجری بوجود نیامده اند، جز اصطخری ، ابن حوقل و مقدسی نبوده اند .

اصطخری ، ابواسحق ابراهیم بن محمد الفارسی (۳۴۰/۹۵۱) نویسنده کتاب المسالك است. این کتاب در حقیقت بر اساس رساله جغرافیایی ابوزید احمد بن سهل بلخی (متوفی ۳۲۲/۹۵۱) که فعلاً در دست نیست، تحریر یافته است. قدر مسلم اینست که یا ابوزید احمد بلخی یا اصطخری از سیستان دیدن کرده است. اصطخری زرنج را نسبت به سایر بلاد شرقی بیشتر شرح می کند (۱) چنین معلوم می شود گفتار او در باره صفاریان- یعقوب و عمرو و طاهر و علی (۲) از کدام شخص سیستانی که به روایات تاریخی سرزمین خویش و قوف کامل داشته ، اخذ شده است . اصطخری دومین نویسنده بیست که از آسیا بهای بادی سیستان صحبت می کند (۳) نویسنده اولی که درین باب سخن رانده ، مسعودی است (۴) .

ابن حوقل ، ابوالقاسم (۳۶۶/۹۷۶-۷۷) که تا اسپانیا سفر کرد و بخوا هشت اصطخری بر نقشه ها و متن جغرافیایی او تجدید نظر نمود و کتاب المسالك والممالك را دوباره نوشت (۵) .

اگر آثار جغرافیایی اصطخری و ابن حوقل نمی بود معلومات مادر باره سیستان بسیار اندک می بود .

مقدسی ، شمس الدین ابو عبدالله محمد بن احمد (۳۷۵/۹۸۵) ، به همین دسته جغرافیه نویسان متعلق است. اثر بسیار مهم جغرافیایی او موسوم به احسن التقاسیم

۱- اصطخری ، المسالك چاپ قاهره ۱۳۸۱/۱۹۶۱ ص ۱۳۹ و مابعد

۲- ایضاً ص ۱۴۲ ۳- ایضاً ص ۱۴۰ .

۴- مروج الذهب ج ۲ ص ۸۰

۵- کتاب جغرافیایی ابن حوقل موسوم به صورت الارض است. (مترجم).

فی معرفت الاقالیم است. A. Sprenger (۱) مقدسی را یکی از بزرگترین جغرافیة نویسان می شمارد. مقدسی راجع به اقلیم، تولیدات تجارت، پول، اوزان، مقاس ها، عادات اجتماعی، مالیه و خراج هر مملکت که از اطلاعات مهم برای تاریخ ثقافت شرقی است معلومات میدهد.

آثار جغرافیایی بعدی از قبیل معجم البلدان یا قوت (۱۲۲۸/۶۲۵) نیز درباره سیستان معلومات قابل توجهی میدهد. (۲) پرو فیسور لسترنج، جغرافیة یا قوت را بحیث مخزن معلوماتی می شمارد که از عهده تعیین ارزش آن نمیتوان بدر آمد.

۳- معلومات درباره عواید :

راجع به عواید دوره صفاری معلومات معین در هیچ منبع عربی بملاحظه نمی رسد. مگر از آثار آتی الذکر در خصوص درآمد امپراتوری اسلامی که ظهور صفاریان نیز در آن عصر بود، میتوان يك مقدار اطلاعات سطحی بدست آورد.

ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۷۳۲-۱۳۳۳/۸۰۸-۱۴۰۶) لستی را از يك كتاب بنام جراب الدوله (ابنار آذوقه دولت) نقل می کند که ارزوی آن مقدار عواید تحویل داده شده زمان فرمانروایی مامون (۱۹۸-۸۱۳/۲۱۸-۸۳۲) را میتوان فهمید. در حالیکه مدرک دیگری بر آنست که مقدار مذکور مربوطه به تقریباً نیم قرن پیش از زمان خلافت مامون بخصوص عهد خلافت جدلو مهدی (۷۷۵/۱۵۸) (۴) میباشد.

در عهد خلافت هارون الرشید (۷۸۶-۸۰۹) مقدار اندکی از عواید امپراتوری اسلامی در سال ۸۰۰ برای مصرف یحیی برمکی وزیر آل عباس

1- Sprenger, A. Die Past-und Reiserooten des Orients (leipzig, 1866-73)

P.XVIII.

۲- یا قوت، معجم البلدان، چاپ و مستفید (لا یبزیك ۱۸۶۶-۷۳)، ج ۳، ص ۴۱ وما بعد.

۳- ابن خلدون، المقدمه ترجمه و چاپ پرو زنتال نیویارک ۱۹۵۸ ج ۱ ص ۳۲۱-۲۲

۴- لسترنج، فلسطین در تحت تسلط مسلمانان (بیروت ۱۹۶۵) ص ۴۴

صیغه یازدهم (نهم) لفظه مان ز با اب ک...
... (۱) ...
... (۲) ...

نویسنده : عنایت الله شهرانی

لغات مستعمل در لحجه دری بدخشان

-۵-

- ج -

۱- جاز jaaz : اسم (ك دف ج) جهاز هوایی ، طیاره ، هواپیما .

۲- جاغر jaagher : اسم (د ك ج ف) جاغور ، اما در اصطلاح مردم بمعنی قدرت و حوصله نیز آمده چنانچه گویند : همو مردك كه دعوا میكنه البت كه جاغر شه داره (همان شخصی كه دعوا میكند شاید قدرت دعوارا نیز داشته باشد) جاغر به دار ندگی نیز اطلاق میگردد .

۱- چینه دانه مرغان ، به عربی حوصله گویند «غیاث»

۲- حوصله مرغ باشد ، عنصری گوید :

خورند از آنکه بماندز من ملوك زمین تو از پلیدی و مردار پر کنی جاغر «لغت فرس»

۳- جالک jaalək : اسم (دك ج ف) در کشم قبضه خوشه و در محلات دیگر

پوپک و یا توپک تسبیح و هم خود توپک معمول باشد. جالک بمعنی جالی jaaly و یا تور Toor نیز استعمال میگردد .

۴- جاگه jaaga : اسم مکان (ك دف ج) در اصل جایگه و یا جایگاه جای خواب ، بستر خواب .

۵- جام jaam : اسم ظرف (ك ف ج) ظرف آب خوری که در همه جایها معمول

است و بدر و ازی joom جوم گویند، هر گاه جامك jaamæk تلفظ گردد معنی تاس و یا جام حمام را میدهد اما بصورت عموم جامك ظرفی باشد که از حلبی و یا ارمنی (هر دو بیک معنی در ردیف های گذشته نیز در زمینه ذکر بعمل آمد که گاه گاه تنکه Tənəka هم گویند) ساخته شده و روغن را با آن آب کنند و خوراک های کم بداخل آن پزند در کشم و خوست و فرنگک و لایت بغلان به اسم ایلاغو ailaagho یاد میکنند. در ساحه جرم و بعضی از مناطق دیگر دیکتال dayktaal هم گفته می شود.

۶- جامه jaama: اسم (ج ف ك) جامه و چین.

۱- بدر و ازی جومه jooma.

۲- در مناطق جرم (در وی darawe) جامه کهنه و کارگری معنی میدهد.

۳- کیپنگک و یا کیپنک، چین های نمادی و بزرگیست که شبانها در وقت زمستان آنرا می پوشند مگر معمولاً این قسم چین و یا جامه بر سر کوه ها پوشیده می شود، در ترکی بمعنی پروانه نیز آمده.

۴- جیلک jaylak چین بی پنبه.

۵- قاغمه qaaghma جامه ایست که از پشم گوسفندان و پنبه ساخته می شود و بافت آن در دستگاه اورمک صورت میگیرد.

۶- در و ازی چین و یا جامه های نخنی که بشکل الاچه (اله چه) بافته شده

نیز ساخته می شود و معمولاً دیز این های آن راه دار و برنگ های ملگی mallagy (نخودی شکل) و سفید سرخ و سفید و غیره می باشد.

۷- بروزن نامه پارچه بافته نادرخته را گویند و بمعنی قبای پوشیدنی هم است و جام و صراحی و کوزه و کدری شراب را نیز گفته اند، برهان قاطع.

۸- بدخشانسی ها نیز بگفته برهان قاطع پارچه بافته نادرخته را «جامه» و

تولغ Toolagh گویند مثلاً «یک جامه کرباس» به اصطلاح «یک توپ کرباس» معنی

میدهد و توپ در اصطلاح کابل و مناطق دیگر اندازه معیاری فروش تکه باب است اما طول و بر کر باس خور دتر از طول و بر تکه های دیگر است، تولغ Toologh زیاده تر در بین تر که معمول بوده و شاید ترکی باشد.

۷- جاندار jaandaar: اسم مرکب (کف ج) زنده جان که عموماً به آهو و گرگ اطلاق می شود در صفت وقتی استعمال می شود که مقید ذکر شود.

۱- جاندار خدا jaahdaarixada: کلمه ایست که حقارت و خور دی کسی را بیان کند و گاهی در موقع تعجب هم گفته می شود.

۲- اپارت apaart و کلکات kalkaat دو کلمه ایست که در درواز بعوض جاندار خدا استعمال میگرد و جلیس هم معنی میدهد.

۳- جاندار خدا- جمله ایست در موقع ترحم به ذیروح گویند، افغانی نویس.

۸- جانم صدقت jaanəmsadgat: (کف ج) قربانت شوم و در اصطلاح دروازیها قربونت گرم qəboonatgarəm یعنی قربانت کردم معمول است.

۹- جای بندی jaay bandy: (کد ف ج) آنست که مواشی را بمقصد چاق ساختن مدتها تغذیه کنند: گوسفندها را مثل قشقار qəshqaar (قچ) و یا گوسفند قسیر gəsgr (گوسفندیکه بره نیاورده باشد و به اصطلاح مردم بغز bəghəz نباشد) جای بند نمایند و گوشت آنرا بغرض خوردن خود یا فروش بمصرف می رسانند.

۱- دگر dagar بره های یکساله را گویند که در آینه قشقار می شود.

۲- دروازیها جای بندی را ساقوم saqom گویند و ترکی زبانها و دری زبانهای همجواریهاش سقوم و یا ساقوم saaqom را به حیوان تنبل و انسا نهی گپ ناگیر استعمال میکنند.

۱۰- جبغ jabagh: صفت (ج) حیوانی که موی های بدنش زیاد و ژولیده باشد

۱- در کشم جمبغ jambag

۲- در دروازی جغیل jəghayl در فیض آباد و جرم این لغت نیز معمول است

۱۱- جپان jappaan : با تشدید (پ) صفت - زن چاق و تنبل .

۱- بدروازی جپان را ترسن Tarsən گویند و ترسن که اصل آن «تورسن»-

Toorsən «باشد لغت ترکی و بمعنی پاینده و برجا آمده بر علاوه اینکه نام و اسما بعضی اشخاص را به این نام میگذارند به آدم‌های تنبل و بیکاره نیز استعمال میکنند، کسانی را که اولادشان زودزود تلف و از بین میرودند طفل بعدی را تورسن نام میگذارند تا آرزوی پایداری وی را زبان زد سازند .

۱۲- جپله jəpala : (صفت-قید)، (ج ف) چالاک، تیز، شخصی بالباس کوتاه

و چسپ .

۱- دروازی‌ها چقون Chaqoon گویند و چقون در محلات دیگر چقان Chaqaan

با تشدید (ق) تلفظ می‌گردد که معنی تیزی و چالاکگی را افاده میکند و این لغت بین ترکی‌زبانها مستعمل بوده و احتمال ترکی بودن آن زیاد است .

۱۳- جتانه jattaana : اسم (ك ج ف) شیرینی که برای قاصد عروسی از طرف

شخصی دعوت شده داده می‌شود، همین شیرینی که مخبر و یا قاصد جمع میدارد بنام «جتانه جمع کن» یاد می‌گردد .

۱- بدروازی آسال aasaal گویند .

۱۴- جت jat : اسم مصدر (ج ف ك) دعوت کردن بخانه، نه بشکل جدی و رسمی

بلکه بر سبیل شوخی . از اینکه در هر خانه مهمان نوازی و قبول کردن مهمان زیاد حس می‌شود، تعداد مهمانها زیاد می‌گردد و در مراکز و حکومتی‌ها این حالت شکل عادی و ظاهری را بخود گرفته و دهاتی‌ها این جت و یا اشاره دعوت خانه را تقریباً به شهرهای بقسم شوخی صورت کنایه میدهند، چنانچه همه خواهند دانست مردمان حکومتی جرم نهایت مهمان نواز و دارای مهمان زیاداند، برای اینکه آنها را از يك

طرف شوخی و از جانب دیگر ظرافت و آزار داده باشند (جت جر می) را خیلی
عمومیت دارد به آنها نسبت میدهند.

۱۵ - جخس jakhass: با تشدید (خ) اصوات (ج ف دك) صدای عو عو و یا عف عف

سگ که بعضاً جخ جخ jakh، jakh: هم استعمال می شود.

۱ - دروازی ها جقس jaqqass: تلفظ کنند.

۱۶ - جدی jady: صفت نسبتی (ك ف ج) سکه (به فتح سین و کاف) اعیانی مثلاً

دو برادر یکی از يك پدر و مادر باشند با هم برادران جدی اند، دروازی های این لغت را

خدگی xadgy گویند که اصلاً «خودگی» و یا «از خود» باشد.

۱۷ - جرت و فرت jortofert: حاصل مصدر (دك ج ف) غالمغال بیهوده جار و جنجال

کردن، کلان کاری.

۱ - کرو فرو خودستائی «افغانی نویس»

۲ - جرتك jertak: صفت (ك د ف ج) آدم سبك و كم جو ضله (آدم سبك و بی-

تمکین) افغانی نویس

۳ - جرتنك jertanak: (ك) مرادف جرت و فرت بمعنی صدای بلند و بیهوده

خیز بیجا و غیره.

۱۸ - جرچی jarchy: اسم فاعل شخصی که اعلانی را به آواز بلند در روی بازار

پخش میکند، جرچی بمعنی غیلاننده و یا به اصطلاح مردم لول دهنده را نیز گویند

همچنان جر بمعنی خندق کنده، چقوری و یا درز بزرگ را اگر بند مثل جوی کلانی

که با اثر سیل و یا آب کنده شده باشد.

۱ - جر: بفتح اول و سکون ثانی هر شگافی را گویند عموماً از زمین شگاف تر را

برهان.

۱۹ - جر جر jorzal: اسم (ك ف ج) شوربای بی گوشت که بعضاً آب و نمک گویند.

- ۱ - پیاوه نیز معمول باشد و انواع آن عبارت از تخم پیاوه، کچالو پیاوه زردک پیاوه، کدو پیاوه ترک‌های درایم در فیض آباد که به اسم «بوز بیتل» یاد کنند.
- ۲ - جر جرک jərjərək: اسم تصغیر جر جر و بدر وازی «سیه نمک» باشد
- ۲۰ - جرغات jərghaat: اسم (دک ج ف) ماست که از شیر سازند و در هزاره

نیز این لغت معمول باشد.

- ۱- ترکی، ماست که در پشته و مستی گویند - افغانی نویسنده مگر در ترکی به لغت دیگری که «قتغ qatəgh» است نیز به ماست اطلاق میکنند و قتغ در دری به سفیدی (شیر - قیماق) نیز استعمال می‌گردد. مثلاً «چای قتغ» بمعنی شیر و یا قیماق که در شور چای انداخته می‌شود، شور چای که اصطلاحاً «شیر چای» گویند یکی از غذاهای معروف و مشهور و معمولیست که حداکثر مردم از طرف صبح صرف کنند، چاشت نیز بعضی شور با و غیره اکثر مردم از آن استفاده میکنند.
- ترکیبات شیر چای (شور چای) چای سیاه، شیر یا قیماق و یا مغز چار مغز، نمک و آب باشد و برخلاف خوراک‌های دیگر هر گس باید در چینی‌های مخصوص که بغرض شیر چای خوری ساخته شده‌اند تنها بخورد و بمثل شور با، نان در داخل آن بغرض نرم شدن انداخته شود و رسم است که هر کس مجبور و مکلف است تا چینی خود را بنوشد و در غیر آن نوعی از بی‌نواکتی شمرده می‌شود. شیر چای را مردم و اخان و شغنان به حد اعلی استعمال میکنند از آن سبب است که تجارت چای سیاه در آنجا زیاد است شیر چای در بدخشان کیفیت خاص دارد گرچه چای تلخ نیز بین مردم رواج دارد حتی تا جاییکه میگویند.

زجوش چای جو شم این ندادر گوش می‌آید که چای تلخ روشن میکند طبع سخندانرا ولی باز هم شیر چای مقام دیگری را بخود گرفته است.

- ۲۱- جرق Jarəq: صفت (ج ف ک) شخصیکه بروی خود داغ چپچک داشته

- باشد و چشمهایش غیر عادی معلوم گردد .
- ۱- دروازیها بیجر BiJer و بجیر BoJeer گویند .
- ۲- در کشم کنایه از شخص که لب آن از حالت عادی کمتر باشد نیز استعمال میگردد .
- ۲۲- جرقسین Jaraqaseen : (صفت) (ك ج) جلایش دار ، شخص جدی .
- ۲۳- جرکی Jerkey : حاصل مصدر (ف ج) قهر و پیشانی ترشی کردن و به اصطلاح مردم دروازیپشونی ترشی کردن .
- ۲۴- جرلی jraley : صفت (ك د) زخمی و افکار .
- ۲۵- جرموق Jarmooq : اسم آله (د ك ف ج) پای پوش چرمی زمستانی
- ۲۶- جرمیز Jarmayz : (ك) کور kawar و میوه آنرالمبونی lamboni گویند و کور kawrar است معرف که بجهت دواپی استعمال کنند .
- ۲۷- جریه : Jarya : اسم (د) خار پشت .
- ۲۸- جرغندود Jəzghandood : صفت (ج ك ف) کنایه از سوختن بسیار ، دودیکه از اثر سوختاندن پشم و یاتکه پشمی و تکه های روغن متصاعد شود
- ۱ - جرغندود Chəzghəndood : گفته شود کنایه از درد آنچه که دارای روغن باشد .
- ۲۹- جزک Jazək : اسم صفت (ك ج ف) بقیه دبنه و چربو که به اثر حرارت بشکل جامد باقی می ماند ، کنایه از شخص تیز و چالاک که بدروازی جزرگ Jazrak گویند و نیز بشکل جزدک Jazdək اسم (د) جزه Jeza و یا جزگ Jazək آمده است .
- ۳۰- جسلم Jasmal : صفت (ك د) خوب تسمه مانند یکه زودنشکند ، انسان قوی و لایزالندام که به اسم «آدم تسمه» نیز یاد کنند .
- ۳۱- جغت jaghet : صفت (ك ج ف) آدم جنجالی ، لولی . لولی Loley و جغت jaghat هر دو مترادف هم اند مگر غالباً به طبقه نسوان استعمال میگردد .

مثلاً: زن اکه مراد بسیار جغتست (خانم اکه مراد خیلی غالمغالی است) در اینجا بمعنی «بی آب» و یا «بی شرم» نیز استعمال میگردد. مثال دوم: الله خدا جان دختراکه مراد ایقه لولی بودس که (الله و یا خدا یا دختر مراد بسیار بی شرم و غالمغالی بوده) در اینجا بر علاوه بی شرم و غالمغالی و جنجالی، به اصطلاح گریانو ک و یا کسی که توسط گریه و غالمغال مقصد خود را اجرا نماید نیز نسبت داده می شود.

۳۳- جغد jəghd : صفت (ك د ف ج) کهنه، لباس فرسوده، شخص کهنه پوش (جغد بن jəghdeen)

۱- جغد ک jəghdəd : نیز صفت و کلمه مترادف و تصغیر جغد است.

۳۳- جغز jəaghz : اسم (د ف ج) درزو کفیدگی چوب دیوار و غیره.

۱- کشمی ها جغ jəgh گویند.

۲- جغز jəghz : نوعی از پرنده.

۳- جغاندن jəghaandan : و چغانندن Chəghaandan پاره کردن معنی

میدهد الفاظ جغیدن jəghedan و jəghedan و جغیده jəgheda نیز استعمال میگردد.

۳۴- جغله jəghala : اسم (ك د ف ج) توتوهای سنگ - سنگ ریزه.

۱- تکه و پارچه - افغانی نویس.

۳۵- جغیل jəghayl : که مترادف آن کشین Kəsheen است بمعنی گدو نامعلوم

معمولاً در مورد تار استعمال میگردد مثلاً در کلاوه گفته می شود که: کلاوه بسیار

جغیل شده سرو پای آن معلوم نیست، این لغت در بین ترکی زبانها بمعنی دری

آن معمول است.

۳۶- جفت jəft : اسم (د ك ف ج) دودانه از یک جنس - یکجا شدن.

۱- به قلبه نیز استعمال میگردد و هم چنین بازی است بنام جفت و طاق.

- ۳۷- جفته *jafta*: حاصل مصدر (ك ج) خیز زدن، زدن توسط هر دو پای پس، در اصطلاح حرکات ناموزون و بی جای اشخاص.
- ۱- الامک *alaasak*: را نیز بمعنی جفته استعمال کنند.
- ۲- لگد اسپ و خر که به هر دو پای اندازد (رشیدی - غیاث)
- ۳- بفتح اول بر وزن هفته خمیده و کج باشد و چوب بندی تاک انگوز او سقف خانه را گویند و طاق ایوان را هم گفته اند و بضم اول سرین و کفل مردم و اسپ و شتر و غیره. باشد و لگدی را نیز گویند که اسپ و شتر و امثال آن اندازند و گره رسیدن را هم می گویند - برهان.
- ۴- جفتک *jaftak* و یا جفتک *jaftak*: بمعنی جوزه - ملحق.
- ۵- جفته زن *jaftazan*: دشنامی است که به آدم های جنگی نسبت داده می شود.
- ۳۸- جفیدن *jafeedan*: مصدر و بشکل جو فیدن *jofeedan* نیز معمول باشد بمعنی مکیدن، کشیدن آب و مزه چیزی توسط زبان.
- ۱- دروازی ها «بوش کردن *Boshkardan*» گویند.
- ۲- بعضاً جو فیدن *Chofeehan* و چوشیدن *Chosheehan* هم استعمال می گردد.
- ۳۹- جق جق *jaqqaj*: اسم (ك ج) گریه و غال مغال طفل.
- ۱- زنگ زنگ *Zengzeng*: نیز گفته می شود.
- ۲- شور و غوغا - غیاث.
- ۴۰- جقسین *jaqaseen*: صفت (ك) کسی که در هر کاری غال مغال نموده از انجام آن خود داری کند، غالمغالی.
- ۱- جرتسین *jartaseen*: نیز به عین معنی استعمال می گردد (ج)
- ۴۱- جگر سوز (ك د ف ج) غمخوار و دلسوز، در اصطلاح بمعنی مادر استعمال می شود مثال: او بی چاری که بین جگر سوز نداره چته رنگ منگش پریده

(آن بیچاره را ببین که بنی مادر است و چطور رنگ پریده معلوم می شود) تکلیف و سوزشی که در بعضی اوقات از خوردن بعضی چیزی شور و شیرین احساس می شود
افغانی نویس: *šoprinol* (شاپرینول) - ۸۵

۴۲- جگی جگی *jigyjigy*: (دک ج) زاری کردن، جان جان گفتن بکسی له، عذر البته تملق و چاپلوسی نیز معنی میدهد مگر بیشتر جگی جگی بدوستان و اولاد در اوقاتیکه ایشان قهر کنند استعمال میگردد. *šoprinol* (شاپرینول) - ۸۵

۱- لفظیست که در حالت اضطراب گویند، غیاث *šoprinol* (شاپرینول)

۴۳- جل *jal*: اسم در (ک ف دج) معمول است و آن تکه ضخمی باشد از نخ و یا از پشم که اسپ و یا خرا ابدان پوشانند (ترکی) *šoprinol* (شاپرینول)

۱- در واز یهاجل خرا «توغوم *Toghom*» و از اسپ را اجل بنامند *šoprinol* (شاپرینول)
بعضاً این لغت را بشکل «جول *zol*» تلفظ کنند هرگاه «جل *jal*» خوانده شود در آن صورت حرارت و شدت گرمی مراد می باشد. و نیز به عین تلفظ پرنده را معنی میدهد که کشمی ها آنرا «جلك *jalak*» میگویند. *šoprinol* (شاپرینول)

۴۴- جمبیرك *jamberək*: اسم در (ج) مروج است و دختران هنگامیکه از جوی و یا چشمه آب می برند، آنرا بر سر میگذارند برای اینسکه کوزه سرشان را افکار نسازد، جمبیرك يك توتة حلقوی ضخم است که از تکه ساخته شده است و «جمبیلک *jambelək*» نیز یاد میکنند، در مناطق کشم «فرك *Fərək*» گفته می شود و فرك به عین تلفظ در حصص جرم به اشخاص دماغی (متکبر و مغرور) اطلاق میگردد. *šoprinol* (شاپرینول)

۴۵- جمبیل *jambel*: اسم (ک ج) نوعی از نبات است که از آن اوماج سازند و بعضاً آنرا «Bəl» گویند. *šoprinol* (شاپرینول)

۴۶- جمر *jəmər* صفت (ج ف ک) چیچکی. *šoprinol* (شاپرینول)

۱- بدروازی بجر *Bəzər* خوانند. *šoprinol* (شاپرینول)

۴۷- جمسوزك jəmsozək: حاصل مصدر، شیرینی دادن، گرفتن شیرینی از سبب لباس یا جامه نو.

۴۸- جنجلك jənɟək: اسم، صفت (ك دف) کلوله، نوعی از نشستن کاکل‌های چمک.

۱- بدروازی جنجیل jənjel.

۴۹- جندی jənde: صفت (ك ف ج) دیوانه، و مد هوش و اشخاص عصبی

۱- بدروازی دیونه deyona.

۲- کسیکه جن دارد، آدم عصبی مزاج، افغانی نویس.

جن را «جند jənd» گویند و بعضاً به اسم «اجینه ajena» نیز یاد کنند و «جندك jəndək» را با اسم تصغیر جند استعمال میکنند.

۵۰- جندك باد jəndəkbaad: اسم (ك ف ج) گردباد به نحوی که گرد و خاک را متصاعد سازد.

۱- بدروازی «گردبادك gardbaadək» گویند.

۵۱- جندمش jəndəməsh: (ك دف ج) پروانیست، مهم نیست و باصطلاح کابل بیلایم.

۵۲- جنده janda: صفت (ك دف ج) ژنده، کهنه و فرسوده (جغد jəghd) هم به عین معنی استعمال میگردد که شکل دیگرش جغدین jəghdeen است و «تلت Təlt» و «تلتین Təlteen» نیز بمعنی جغد و جغدین استعمال میگردند.

۵۳- جنگك جنگ jəngjəng: بکسر دو جیم (حاصل مصدر) غالمغال و نق نق کردن و معمولاً به غال مغال اشخاص ضعیف البنیه و ترسو اطلاق می شود.

۱- تملق و چاپلوسی، افغانی نویس.

۵۴- جنگك زرگری jəngzərgary: اسم مرکب (د ك ف) جنگك ساختگی

- ۱- کنایه از جنگ ساختگی باشد ، برهان
- ۵۵- جنور janwar : اسم و صفت (ك د ف ج) مخفف جانور برای حیوان استعمال میشود و گاهی هم بقسم کنایه به انسانها گفته می شود .
- ۱- آهو .
- ۲- بدروازی و بعضی حصص دیگر جنور عبارت از مرغیست معروف از جنس بازو باشد که بدان دیگر مرغان را شکار کنند .
- ۵۶- جنش jansha : حاصل مصدر (دروازی) یکجاشدن رمه ها ، پهلو به پهلو بودن دورمه .
- ۵۷- جنگ و پنگت jengopeng : (حاصل مصدر) (ك د ف ج) غالمغال ، شور مشور بفضاً «جنگ و پنگت jengoweng» نیز گویند و این کلمه در باره اشخاص ضعیف بکار میرود .
- ۵۸- جنگ jeng : صفت (ك ك) کالای جیک jek شده و به اصطلاح کابل چمک شده و صدا نیز معنی میدهد و بدروازی جنگ jəng گویند .
- ۱- جنگس jəngass : صدای گریه طفل .
- ۵۹- جنگرتک jəgərtək : (ك) بخود پیچیده - کشین و ژولیده .
- ۶۰- جنبیدن jənbedan : مصدر (ف ك ج د) شکل دیگر آن جمبیدن jəmbedan بمعنی حرکت خفیف کردن - شور خوردن اشکال دیگر این لغت « بجم bəjəm » و یا بجمب bəjmb بجنب bəjənb ، جنبید jənbed ، جمبید jəmbed نجمبید ، نجمب و جنب و غیره می باشد .
- ۶۱- جوار jowaar : اسم مکان (ك د ف ج) جوی ، نهر .
- ۱- جوبار که اصلاً جویبار است نیز معمول می باشد .
- ۲- اسم تصغیر هر دو « جوارک jowaarək » و جوبارک jobaarək است .



۶۲ - جواز *jōwaaaz*: اسم آله (ف ج ك) دستگاہ

و روغن كشی است در نواحی تخار و بدخشان و نقاط دیگر.

۱ - آ و جواز *aaw jōwaaaz*: قسم دیگری ازین

دستگاه است که توسط آن شالی را پاکت کنند.

۲ - بضم اول بر وزن گدازها و ن سنگین و چوبین را

گویند و ظرفی را نیز گفته اند - برهان

۳ - سببر کو به باشد چون ها و ن چوب لیف که در آن سببر غیره کو بند فرخی گوید:

ای بکو پالی گران گفته پیلان را پشت × چون گر نجی که فرو کو فزه باشد بجواز - لغت فرس

۴ - ظرفیکه در آن روغن از حبوبات کشند - افغانی نویسنده

۶۳ - جوازك *jōwaaazək*: اسم آله (ك د ف ج) اغور - ها و ن کوچکیکه در آن

زرد چوبه را کو بند علاوه از جوازك و اغور این عملیه را توسط لمبان سنگ -

lambaansang که نوعی از اغور می باشد اجرا کنند و بدروازی آنرا سنگ

گیلونك *ghel'onək* گویند و سنگ غیلانك *ghaylaanək* و یاسنگك جر، سنگك جر كك

jarkənək يك نوع بازی است که سنگ ها را از سر کوه ها بطرف پایین رها کنند.

۶۴ - جوال *jowaal*: اسم آله (ف ج دك) ظرفیکه در آن گندم، گاه، جو و غیره کشند.

۱ - *anabadmōi* - جوال، اندازه و مقدار معین جو و گندم است و مردم بدون اینکه در معاملات

قرض دادن و یا پاشیدن گندم و غیره وزن کنند جوال را معیار قرار میدهند. معمولاً

از دو چیز پشم و نخ ساخته می شود نخى آن که زیاده تر در حصص قطعن زمین بافته

و ساخته می شود، شکل سفید و ملگی *malagy* (نخودی شکل) دارد و پشمی آن اکثر آ

دیز این راه دار سیاه و سفید می باشد.

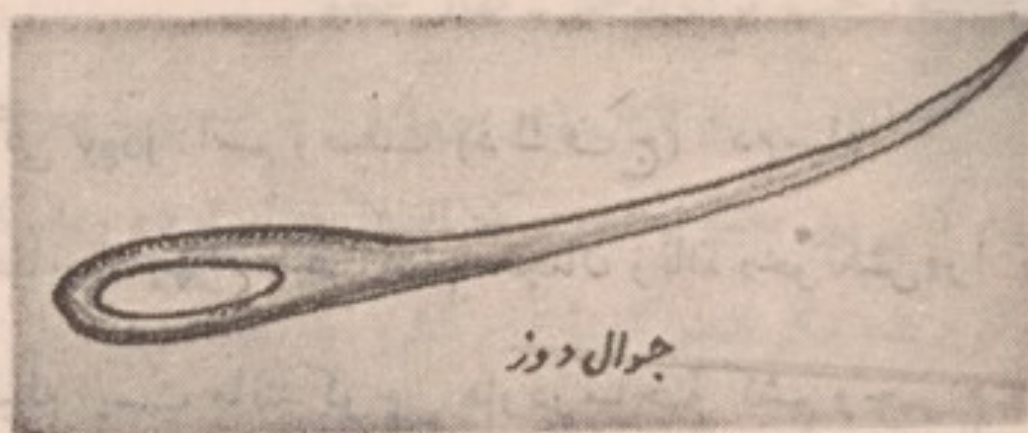
۲ - چیزیکه در آن غله اندازند - غیاث.

۳ - بضم اول بر وزن زغال معروف است و آن ظرفی باشد از پشم بافته که

چیزها در آن کنند و یک لنگ بار را نیز گویند و بمعنی مکرو حيله نیز آمده است. کنایه از بدن انسان هم است و کنایه از چیزهای کشاده باشد.

۴- در بدخشان نیز جوال کنایه از چیزهای کشاده مورد استعمال میباشد.

۶۵- جوال دوز jowaaldoz : اسم آله (د ف ج ك) سوزن خیلی کلان و بزرگتر



زسوزن که برای دوخت جوال ، خرجین ، جل و پالان حیوانات بکار می آید. این نوع سوزن توسط آهنگرهای محلی ساخته می شود.

۶۶- جوانه jəowaana : صفت (ك د ف ج) نر گاوسه ساله و نر گاو یکه تازه آماده قلبه کردن شده باشد.

۶۷- جوخار jawkhaar : اسم و شکل تصغیر آن جوخار ك jaw khaarək و آن گنجشکی باشد که خوراك آن جوو بشکل خاکستری « جوخرك jawkherək » نیز معمول است.

۶۸- جوره jawra : صفت (د ك ج ف) سردی زده .

مثال : امسال ای دست خنکی مرده جوره میزنه .

جوزون jowzoon : اسم مکان ، جایست در فیض آباد واقع در وسط شهر و آن نام قدیمی فیض آباد و شکل اصلی آن جوزگون بوده است.

۷۰- جوشك jooshək : اسم (ج ك) نام خوراکیست که از کله و پاچه حیوان و گندم سازند.

۷۱- جوغاشم jawghaashəm : اسم (خاش) گلی است کوهی برنگ الوانی که

در بهار می شکوفد.



۱- الوانی یا الوان رنگیست بشکل نارنجی مایل

به سرخی هم چنان الوان تکه ایست برنگ مذکور

۷۲- جوق jawoq: صفت (ج) جغد یسن، کهنه

و کهنه پوش.

۷۳- جوگی jogy: اسم و صفت (د ک ف ج) آدم سیاه

چهره مخصوصاً سیاه چهره لاغر اندام همچنان زنان «خونکش» را گویند

۱- قبیله ایست مانند کوچی ها و در ساحه کشم و جر م «قوال qowaal»

نیز گفته می شوند.

۲- درویش و مرتاض هندو (نوعیست از کبوتر که سر و منقار آن سفید

و بعضی از پرهای آن سیاه و بعضی سرخ باشد) افغانی نویس.

۳- جت jat: نیز به عین معنی استعمال میگردد.

۷۴- جولک jolək: اسم، نوعی از طیور برنگ خاکستری مانند گنجک.

۷۵- جومه Joma: اسم (د) جامه عبارت از چین های پنبه دار و چین های بی

پنبه را جیلک jaylak: گویند.

۷۶- جون jon: (د) بمعنی جان برای محبت و جان استعمال می شود.

۷۷- جووت Jowət: صفت (ک ف ج) ممسک.

۱- در مناطق درواز کنسک Kanesk که در کابل نیز معمول است مورد

استعمال دارد.

۲- جووت شاید از جهود (یهود) که به بخل و ممسکی شهرت دارد گرفته

شده باشد.

در منطقه کشم جوت Jot بایک واو تلفظ میگردد.

۷۸ - جهل Jehl: قهر و غضب، کوترم Kotaram نشان دادن خود را، ستیزه
مثلاً: کسیکه بزودی از جای بر نخیزد. میگویند جهل کرده و شاید از کلمه جهل
و نادانی گرفته شده باشد.

۷۹ - جهیزی Jehezy: (ك ف ج) اموالیکه پدر هنگام عروسی به دخترش میدهد.

۱- اسباب و رخت برای دختر - بهار عجم.

۸۰ - جلاب Jallaab: اسم فاعل (عربی) (د ك ف ج) سوداگر و محترک.

۱- آدم کش نیز معمول است که اصلاً جلااد بوده و بشکل غلط مشهور
به جلاب مبدل گردیده مگر لفظ و کلمه آدم کش به اصطلاح کابل لجوج و بدو به
کسیکه اشتباه جنایت و نامهربانی بدان باشد مستعمل است.

۲ - کنایه از شخص خلاف طبیعت که

بلفظ است گویند - افغانی نویس.

۸۱ - جیداق Jaiqaa: صفت (ج ف) خمیازه

در وقت حرکت لباس‌ها را بالا گرفتن و جیداقی
کنایه از کسیست که در کار جایت نشان بدهد.
و آدم‌های جیداقی را چپله Japala هم گویند.

۸۲ - جیرک Jayrak: اسم (خاش) گیاه است

که از برگ آن سبزی پخته کنند و چون

بزرگ شود آنرا برای سوخت جمع آوری نمایند و بنام سیچ Seech و یا
Seechak سیچک نیز یاد می‌گردد.

۸۳ - جیره Jera: اسم (ك) نام پرنده ایست که از کبک خوردتر و مشابه به مینا

می‌باشد و بشکل جیر Jer هم استعمال شود.

۱- جیره Jayra: عبارت از نان سرکاری که به اندازه داده می‌شود و کنایه از کسیکه



بمزدور و یا اقارب خود نان کم میدهد. *Idol*: راجه - ۸۷

۲- جیر: نوعی است از چرم - افغانی نویسنده.

۸۴ - جیس *Jees*: (کف ج) دیدن طرف کسی به قهر، انسان دهن باز پیشانی ترشی.

که بدروازی اپارت *apaait* و کلکات *Kolkaat* گویند.

۸۵ - جیک *Jeek*: صفت (کف ج) چمک و بی اتو.

۸۶ - جیو *Jaywək*: اسم تصغیر (ج ف ک د) جیب کرتی، پیراهن و غیره

در کشم *Jəok* تلفظ میگردد.

۸۷ - جیه *Jeya*: ضمیر (کف ج) مادر، بدروازی *nəna* و جیه کلان بمعنی مادر

کلان و مادر کلان را معمولاً ماما هم گویند اما مادر وازی *Velə* فی و بی *Bəby* گویند،

ماما که در اصطلاح محلات دیگر ما، برادر مادر است *Tagha* گفته می شود.

۱ - جیجی *Jeejy*: اسم، سینه و پستان مادر از زبان اطفال.



تیمه (تاج) *aspil*: راجه - ۱۸

تیمه راجه کابل و لاهور و پاتلی پوتلی

تیمه راجه کابل و لاهور و پاتلی پوتلی

تیمه راجه کابل و لاهور و پاتلی پوتلی

تیمه راجه کابل و لاهور و پاتلی پوتلی

تیمه راجه کابل و لاهور و پاتلی پوتلی

تیمه راجه کابل و لاهور و پاتلی پوتلی

تیمه راجه کابل و لاهور و پاتلی پوتلی

تیمه راجه کابل و لاهور و پاتلی پوتلی

تیمه راجه کابل و لاهور و پاتلی پوتلی

تیمه راجه کابل و لاهور و پاتلی پوتلی

تیمه راجه کابل و لاهور و پاتلی پوتلی

تیمه راجه کابل و لاهور و پاتلی پوتلی

تیمه راجه کابل و لاهور و پاتلی پوتلی

دوستی ما را به هم نزدیک کند
 آفتاب ز غمگانی در مشرق
 او که در نالفا او به - متذکر
 او که نالایه لاشکون او
 ۸۵۶۱

ادب دری در سرزمینهای دیگر

اشعاری از گویندگان تاجیک در باره

مردم و کشور افغان

سلام دوستی به مردم افغان

مردم کار و شجاعت - مردم افغان ، سلام!

از دیار شوروی ، از ملک تاجیکان سلام!

سرفرازیم اینکه مهمان شما گردیده ایم ،

اولین حرف است در گفتار هر مهمان سلام .

ما شمارا این سلام از دوستان آورده ایم ،

تحفه یی از میوه های بوستان آورده ایم .

عصر ها همسایه ایم و همزبان ما و شما ،

در یک آهنگیم شعر و نقش خوان ما و شما ؛

میخوریم از پنجه و آمو آب مان ما و شما ،

محو کرده دشمنان را بی امان ما و شما ؛

هر یکی بپیراق آزادی خود افر اشتیم ،

خرمن نعمت ز کشت دوستی برداشتیم .

اتحاد شوروی در راه صلح است استوار ،

کشور افغان درین راه است باوی هم قطار ؛

جنگجو از صلحجو مغلوب خواهد شد یقین ،

میل عاجز میشو د چون برخورد با کوهسار !

مردم کار و شجاعت - مردم افغان ، سلام !

از دیار شوروی ، از ملک تاجیکان سلام !

اوگوست ۱۹۵۸

عبدالسلام دهاتی

سلامنامه

به دوستان افغانی

السلام ، ای ملت همت بلند

السلام ، ای دوستان ارجمند !

بماند ای رودکی ، امروز ما

میهمان این دیار دلپسند :

هیچ شادی نیست اندر این جهان ،

برتر از دیدار روی دوستان !

از دیاری که بهارش بی خزان ،

عشق میروید ز خاک پاک آن ،

آسمانش چون دل ما بی غبار ،

بر شما با دا سلام ، ای دوستان .

هیچ شادی نیست اندر این جهان ،

برتر از دیدار روی دوستان .

پایه صلح امانی - دوستی است ،

لذت عشق و جوانی - دوستی است .

دوستی مارا به هم نزد یک کرد،
آفتاب زندگانی دوستی است .

«هیچ شادی نیست اندر این جهان،

بر ترازدید ار روی دوستان .»

میر سعید میرشکر

ستاره ها و نقاب

هست شهر عجب به شرق زمین
اخترانش نقاب بگرفته ،
گراز آنهاییکی کشاید روی ،
صورت ماهتاب بگرفته .

• • •

صبحگاهان ستاره هال جوی ،
کوزه برکتف میشود روان ،
نیمه روز مسیر کوچه کنند ،
شام در کلبه هاشو ندنهان .

• • •

هست در شهر خودیگانه قمر ،
اصل آن از ستارگان بوده است .
یکت سحر گاه رفته بر لب جوی ،
رخ رها از نقاب بنموده است .

• • •

باخبر گشته آفتاب از آن ،
به تماشا شتاب بنموده است .
از سربام شهر نظاره ،
سوی آن ماهتاب بنموده است

از همان وقت ، آفتاب آنجا
تساقد بام خانه نزدیک است .

شهر تفسان همیشه از نورش
آن چنانی که بزم تاجیک است .

ای اگر آن ستاره ها یکسر ،
از رخ خود نقاب پرتابند ؛

قمر ستان شود سراسر شهر ،
اختران فلک به اشک آیند .

عبدالجبار «قهاری»
به مردم افغان

ای یارو بسا دران افغان ،
ای خواهر و ما دران افغان !

از مابسه شما سلام بادا ،
صد عزت و احترام بادا !

راهی که به این دیا رفتاد ،
از قلعه کوه سار افتاد .

از بیشه ورودو کشت افتاد ،
گویا ز بر بهشت افتاد .

هر بوته و هر نهال دیدیم ،
با کشور خود مثال دیدیم .

آنها که در این دو کشور ستند ،
گویا که دو گانه خواهر ستند .

آنها که در این دو کشور ستند ،
آنها که در این دو کشور ستند ،

از همان وقت ، آفتاب آنجا
تساقد بام خانه نزدیک است .

شهر تفسان همیشه از نورش
آن چنانی که بزم تاجیک است .

ای اگر آن ستاره ها یکسر ،
از رخ خود نقاب پرتابند ؛

قمر ستان شود سراسر شهر ،
اختران فلک به اشک آیند .

عبدالجبار «قهاری»
به مردم افغان

ای یارو بسا دران افغان ،
ای خواهر و ما دران افغان !

از مابسه شما سلام بادا ،
صد عزت و احترام بادا !

راهی که به این دیا رفتاد ،
از قلعه کوه سار افتاد .

از بیشه ورودو کشت افتاد ،
گویا ز بر بهشت افتاد .

هر بوته و هر نهال دیدیم ،
با کشور خود مثال دیدیم .

آنها که در این دو کشور ستند ،
گویا که دو گانه خواهر ستند .

آنها که در این دو کشور ستند ،
آنها که در این دو کشور ستند ،

که به هم بر
مثال نان
کنداده در
به حکمت
ای به شعر
ان حکم به
به نثار نیت
کس در گری
باید فرد گ
ای به هر دو
بنا بر این
بستانه آ
بنا بر این
بنا بر این
بنا بر این

گویا که به هم برادرستند.

اندام مثال نان گندم،

سیمای کشاده دست مردم.

سرهای به حکمت آفریده،

دلهای به شعر پروریده.

یاران حکم به آبرو و یید

درماچه تفاوتیست، گو یید؟

مارا که سحر دگر- دگر نیست.

خورشید و قمر دگر- دگر نیست.

یک ابر به هر دو ملک خیزد،

باران بر ابری بریزد.

از رودی گانه آب نوشیم،

یک نوع به تن لباس پوشیم.

یک طبع و یکی طبیعت ماست،

تپس دوستی فرض و سنت ماست.

[Faint handwritten text in the left margin, including a large heading 'بهاره' and other illegible lines.]

[Faint handwritten text in the bottom half of the page, including a signature 'غفار میرزا' and other illegible lines.]

مثنوی مولانا
دو مثنوی ناله و آواز
مثنوی مولانا
مثنوی مولانا

جنبش تصوف و تکامل مثنویهای عرفانی

-۲-

ج. مثنوی مولوی شاهکار عرفانی :

نردبان آسمان است این کلام
هر که زین بر میرود آید پیام
نی پیام چرخ کسو اخضر بود
بل پیامی کز فلک برتر بود

۱- مولوی بزرگترین شاعر متصوف :

بزرگترین و عالیترین شاعر متصوف در تمام دوره‌ها، جلال‌الدین محمد است که مولینای بلخ یا مولوی نیز نامیده میشود. مولینا جلال‌الدین محمد فرزند سلطان العلماء بهاء‌الدین محمد بن حسین الخطیبی الکبری الحنفی، بزرگترین شاعر متصوف افغانستان است که در سال ۶۰۴ هجری در بلخ، مرکز ثقافت و فرهنگ آن‌دور، تولد یافت. چون اکثر عمر خود را در آسیای صغیر بسر برد، بمولینای روم نیز معروفست. دو بار ازدواج کرد و در سال ۶۷۲ در شهر قونیه وفات نمود.

پدرش محمد بن حسین نواسه دختری علاء‌الدین خوارزمشاه صوفی بزرگ بود و پیروان زیادی در طریقت داشت و از فاضلان و مشایخ عارفان بشمار می‌آمد و از خلفای شیخ نجم‌الدین کبری بود. نخست نزد خوارزمشاه مقرب بود. بعد حسد محمد خوارزم شاه تحریک شد و مخالفان نیز از وی شکایتها

کردند که موجب رنجش خوارزمشاه گشت و وی نیز مجبور بمهاجرت شد. این مسافرت مقارن ظهور فتنه مغول اتفاق افتاده و فتنه مغول هم درین مهاجرت بی تأثیر نبوده است. بقاء الدین در حدود ۶۱۷ بلخ موطن خود را ترک گفت. درینوقت جلال الدین چهارده ساله بود و با پدر خود به هرات آمد و از آنجا به نیشاپور رفت و بدیدن فریدالدین عطار رسید. عطار، جلال الدین را دعا کرد و مثنوی اسرار نامه خود را بوی داد و ببهاء الدین گفت: این فرزند را گرامی دار، از ناصیه او بزرگی هویداست. باشد که از نفس گرم آتش بر سوختگان عالم زند.

بهاء الدین و لدو خانواده اش بمکه رفتند. از آنجا بملاطیفه شدند و چهار سال بماندند، سپس در آسیای صغیر متوطن گردیدند. هفت سال در لارنده مقیم گشتند و بعد بدعوت سلطان علاء الدین کیقباد (۶۱۷-۶۳۶) درازدهمین پادشاه سلاجوقی روم، بقونیه مرکز حکومت او رفتند. بهاء الدین که عالم بزرگی در علوم ظاهری و باطنی بود، بتدریس علوم و نشر فضایل و ارشاد پرداخت. علاء الدین نیز بوی سخت ارادت داشت.

جلال الدین نزد پدر تحصیلات خود را آغاز کرد. پس از وفات پدرش (۶۲۸) از مجالس درس برهان الدین محقق ترمذی که از شاگردان پدرش بود و آنوقت در مسلک خواص اهل طریقت مقامی داشت، کسب فیض کرد و نه سال از وی ارشاد گرفت. آنگاه بحلب و دمشق و سایر شهرهای سوریه سفر کرد و اقامت گزید و اخذ معرفت و در کنگر مجلس اصحاب طریقت نمود. سپس بقونیه برگشت و بتدریس مشغول شد.

روزی بر حسب اتفاق با شمس الدین علی بن ملک داد تبریزی برخورد و این ملاقات در حیات وی عظیم تأثیر کرد. شمس از مولینا پرسید که غرض از مجاهدت و دانستن علوم چیست؟ مولینا گفت: روش سنت و آداب شریعت است. شمس الدین

فرمود این خود ظاهر است. مولینا گفت: و رای آن چیست؟ شمس گفت: علم آنست که ترا بمعلوم رساند و بشاهراه حقیقت کشاند و این بیت حکیم سنایی بر خواند:

علم کز تو ترا بنستاند
 جهل از آن علم به بود بسیار

مولوی از استماع این سخن متأثر و متحیر گشت و مرید شمس گردید و تسبیح تأثیر شمس از قیل و قال مدرسه و مجلس اهل بحث پای بیرون کشید و گوش بنغمه نی داد و بساط سماع گسترده. شمس صوفی شوریده حالی بود که سحبه متبارز، نفس گرم و جاذبه بزرگ و بیان مؤثر داشت. از شهری شهری می آمد و با اهل ریاضت و درویشان و عارفان انس و الفت مینمود. در حدود ۶۴۲ بسراغ مولوی آمد و او را شیفته خود نمود و راهبر و حانی او شد. مولوی مدتی از صحبت وی فیض برد و تعظیم و احترام بزرگی بوی می نهاد، چنانچه از گفتارش هویدا است. شمس باری بدمشق مسافرت کرد و برگشت و باز بارشاد پرداخت و انگیزه عشق و شوق مولوی را فراهم کرد و آتش عشق او را دامن زد.

شمس دارای وجد و حال بود و در آن حال بظواهر چندان اهمیت نمی گذاشت. بیباک بود و اسرار افاش می گفت. همان بود که مردم شوریدند و در سال ۶۵۴ هجری ویرا کشتند. از برخی غزلیات برمی آید که وی ناپدید شد و هر چند مولینا او را جستجو کرد اثری از وی نیافت.

مولوی پس از یک سلسله سرگذشتها و ریاضتها در عالم علم و عرفان بمقام بلندی رسید. سپس برسم مشایخ خلیفه ای برای خود معین کرد که نخستین آن صلاح الدین فریدون زرکوب است. مولینا توجه و علاقه وافرو اعتقاد تمام بوی ابراز میداشت.

پس از ده سال که وی وفات نمود (۶۵۷) حسام الدین حسن بن محمد حسن را بر خلافت برگزید. وی یازده سال در حال زندگانی مولینا و دو از ده سال پس از وفاتش جانشین وی بود. پس از وفات حسام الدین (۶۸۳) خلافت بسطغان ولد پسر مولوی رسید.

حسام الدین از پیر و ان بزرگت او بود و در علم تقوی و معرفت بدرجه عالی رسیده بود. بتشویق و تذکروی بود که مولوی مثنوی شاهکار ذوق و عرفان افغانستان را نوشت. مولوی در قونیه خانقاهی درست کرد و پیر و ان پروانه و ارگرد شمع درخشان عرفان وی جمع آمدند و دستگاه تصوف در قونیه نفوذ و اعتباری یافت و بنام طریقه مولوی مدتها باقی بود. مولوی پس از شصت سال سوز و گداز و هجر بوصول حقیقی رسید.

سلطان ولد پسر مولوی که اسمش بهاء الدین احمد است، در سال ۶۲۳ هجری متولد و در سال ۷۱۲ در قونیه وفات شد و در تربت مولوی دفن گشت. وی سی سال از مشایخ بزرگ اهل طریقت بود. بزبانهای دری و ترکی شعر میگفت. ذوق عارفانه و قریحت شاعرانه او شهرت بسزایی دارد. سه مثنوی از او باقیست که مشهورترین آنها ولد نامه است در شرح پدر و اولیاء و تفسیر مطالب و مقالات عرفانی. به نثر نیز پرداخته مطالبی دارد. وی در ادبیات ترکی مقام و تأثیر بزرگت دارد و چون پدرش از عوامل بزرگت انتشار ادبیات افغانستان و زبان دری در ترکیه بشمار میرود.

۲- مثنوی معنوی یکی از بزرگترین آثار ادبی جهان:

مثنوی معنوی از بزرگترین آثار ادبی جهان و متضمن بیست و هفت هزار بیت و دارای شش دفتر است که در حدود ۶۵۷ تا ۶۶۰ هجری نظم آن آغاز گردیده و قبل از مرگت مولوی تمام شده است. مثنوی معنوی نه تنها بزرگترین محصول اشعار و بهترین آینه افکار جلال الدین بلخی است، بلکه کاملترین دیوان تصوف زبان دری نیز میباشد که در بحر رمل (فاعلاتن فاعلاتن فاعلات) سروده شده و یکی از عالیترین شاهکارهای نبوغ و الهام بشر است. روح عمیق، حرارت و شور، زیبایی، تعلیمات بلند اخلاقی، شکوه سبک رنگ آمیزی درخشان، آهنگ روح و حنواز آنرا از نیر و مندترین کتابها ساخته است. سراسر کتاب از معنویات مملوست که آنرا گیرا و زیبا جلوه میدهد.

مثنوی عرفانی را سنائی اساس گذاشت و عطار در بیان عقاید صوفیانه آنرا بکار برد
و مظهر شور و ذوق گردید. سپس مولوی آنرا بکمال رسانید :

هفت شهر عشق را عطار گشت ماهنوز اندر خم یلک کوچه ایم
مولوی پس از اینکه دفتر اول را نگاشت بنا بر وفات حسام الدین دو سال دیگر
در نگارش مثنوی وقفه رخ داد :

مدتی این مثنوی تا خیر شد مهلتی با یست تا خون شیر شد
چون ضیاء الحق حسام الدین عنان باز گردانید ز اوج آسمان
چون به عراج حقا یق رفته بود بی بهارش غنچه هانشگفته بود
چون ز دریا سوی ساحل باز گشت چنگ شعر مثنوی با ساز گشت
مطلع تاریخ این سودا و سود سال هجرت ششصد و شصت و دو بود
آغاز هر دفتر بنام حسام الدین است چنانچه از جمله :

ای ضیاء الحق حسام الدین تویی که گذشت از مه بنورت مثنوی
مثنوی را چون تو مبداء بوده ای گرزون گردد تو اش افزده ای
مطلع دفتر پنجم اینست :

شه حسام الدین که نور انجم است طالب آ غاز سفر پنجم است
ای ضیاء الحق حسام الدین راد او ستاد ان صفا را اوستاد
گر نبودی خلق محجوب و کشیف ور نبودی حلقها تنگ و ضعیف
در مدیحت داد معنی داد می غیر این منطق لسی نکشاد می

محتویات مثنوی حکایت‌های مسلسل منظومی است که مولینا با ذکر آنها نتایج دینی
و حقایق عرفانی را بزبان ساده و از راه تمثیل و حوادث روز بیا ن میکند و با این
ترتیب بسیاری از آیات قرآن کریم، اخبار و احادیث نبوی را بسبک عرفانی شرح
و بیان میکند. مولوی چون دیگران با نقشه معین بنظم مثنوی نپرداخته تا آنرا

بفصول بخش کند، بلکه هر چه دلش میخو است، میگفت. در شعر نظم و سیاق و ترتیب بکار نبرده است. اشعارش چون صحنه طبیعت پراکنده، زیبا و بی تکلف و پراز لطف است. برای آنکه راهبری و ارشادش نتیجه مثبت بدهد و موضوع را ذهن نشین کند، معانی را با حکایت و داستان توجیه کرده است. هر بحث و موضوع را با حکایت و داستانی آغاز میکند و همینکه دانست فکر خواننده را کاملاً متمرکز کرده است، حکمت و منظورهای عرفانی بمیان می آورد و بیان حقایق میپردازد. خواننده برای آنکه سلسله داستان نگسلد مجبور میشود آنرا بخواند و بختم داستان برسد که این از نظر داستان نگاری و رمانهای تبلیغی ارزش عالی دارد. مولوی در مثنوی بحدیقه و منطق الطیر عطار نظر داشته غالب افکار آنرا و یادامتهای آنرا بیشتر پرورش داده و عمیقتر ساخته است. مثنوی چون منطق الطیر دارای یک موضوع واحد نیست. در تمام مثنوی چندین ضد تمثیل و حکایت آورده شده و منظورهای عمده تصوفی و عرفانی خود را در آن گنجانیده است. تقسیمات آن بدفترها نیز از نظر موضوع نیست بلکه از روی مقدار است. اما در این مثنوی هر فصل از آنست که در دفتر اول پس از مقدمه در کلیات و تصریح فکر اساسی خودش که (عشق) است و در هر چیز جاوه گرسنه و باید سر آن پنهان باشد و فاش گفته نشود و در حدیث دیگران سر دلبران گفته آید، بحکایت کنیزک و عاشق شدن سلطانی بروی میپردازد و میگوید این داستان را که در حقیقت نقد حال ماست بشنوید:

در ایام قدیم سلطانی بود متدین، روزی بشکار رفت در راه کنیزکی را دید و بروی عاشق شد با پول و مال فراوان ویرا خرید و با خود آورد و مدتی با او سپری کرد. اما کنیزک پیوسته زار و ناتوان میشد تا اینکه مریض شد و بیستر افتاد. سلطان بزرگترین طبیبان کشور را حاضر کرد و وعده داد که انعام فراوانی بایشان خواهد داد. اما طبیبان هر چند کوشیدند ثمره نپخشید. سلطان مایوس شد. بسوی مسجد رفت

آنجا ناله و گریه سرداد و عذرها کرد. بحر بخشایش بجوش آمد. در محراب مسجد خوابش برد. در خواب دید که میگویندش شخصی که فردا می آید مشکل ترا خواهد گشود. روزی دیگر منتظر آمدن مردم مسافر شد. چون او را دید بعزت و اکرامش پرداخت. پس از آن ویرا بیستر مریض حاضر کرد و مرض او را برایش گفت. مردم مسافر گفت: برای تشخیص بهتر است ویرا ساعتی با مریض تنها بگذارند. همه از اطاق برآمدند. مردم مسافر از موطن مریض و خویشان و شهرهاییکه دیده بود پرسید و درین حال نبضش را بدست داشت و بچهره و وضع او دقیقاً نه مینگریست. تا اینکه سخن بشهر سمرقند رسید نبض او شدید تر شد و چهره اش سرخ گشت و یک هیجان در او پدید آمد. مردم مسافر از دوستان او در شهر سمرقند پرسید. او هر يك را نام گرفت تا اینکه از محله سرپل کوی غات فریاد کرد. نبض او بشدت زد، رنگ چهره اش دگرگون و هیجانش تیز تر شد. مریض گفت که درین محل زرگری بود، مرا خرید و مدتی با او بودم اما مرا فروخت تا باین دیار رسیدم چون مردم مسافر علت در دریافت دانست که علت آن مرض جسمانی نبود، بلکه علت روانی بود که در جسم ظاهر شده بود. در عصر حاضر زیگموند فروید در تحلیل و تجزیه روحی ازین نوع امراض بکثرت یاد کرد که در روانشناسی و طب به (Hysteria) معروفست. سپس بوی گفت با ید کسی از رازش آگاه نشود. خلاصه موضوعه را با سلطان در میان گذاشت و اضافه کرد راه حل آنست که زرگر مذکور را با تحف و هدایای زیاد اینجا طلب کنید. کس فرستادند و زرگر را خواستند تا برای سلطان زیواتی درست کند. چون زرگر آمد مردم مسافر به سلطان گفت که کنیزک را بوی بخشید. کنیزک نزد وی آمد و کم کم صحت یافت و بازرگرمی بود. اما زرگر بتدریج زرد و زار میشد تا ناتوان گشت و پدر و دزدنگی گفت. عشق کنیزک نیز کاستی گرفت. عشقهایی که از بی رنگ بود عاقبت رنگ است. کنیزک صحت یافت و دیگر بیاد زرگر نیفتاد چه بقول مولوی

عشق مردگان پاینده نیست باید شخصی زنده را گزید که هرگز محو نگردد. البته نابود ساختن زرگراز ترس و یابنا بر کدام ملحوظ دیگر نبود، بلکه به سبب الهامی صورت گرفته بود. این نیک بد نما، بهر امتحان نیک و بد صورت گرفته بود.

بشر بحقیقت کار کمتری میبرد و از روی ظواهر قیاس و قضاوت میکند؛ چنانچه گویند بقالی طوطی زیبا داشت که با سوداگران نکته ها میگفت. روزی طوطی شیشه های روغن بادام راریخت، بقال بقهر شد و بسرش کوفت و موهایش بریخت و از گفتار فروماند. دکاندار افسوس میخورد. پس از دوسه روزی درویش شوریده حالی که موی سر نداشت نزدیک دکان آمد، طوطی که او را بدید گفت تو نیز مگر شیشه روغن بادام راریخته ای مردم از قیاس او بخنده آمدند که درویش صاحب دل را مانند خود پنداشته بود و نباید کار پاکان را از خود قیاس کنیم گرچه در نبستن شیر و شیر یکی است.

مولوی در طی داستان پیش که یکی از چند صد داستان مثنویست، چند بار سلسله داستان را گسیخته، مطالب فلسفی و مفاهیم عرفانی خود را ارشاد و راهبری میکند پند و اندرز میدهد و باز داستان خود را از سر میگیرد.

این حکایت مثنوی را نظامی عروضی در مقالت چهارم چهارم مقاله آورده و با تفصیل بیشتر این نوع معالجه را با بوعلی سینا نسبت میدهد و سلطان راقا بوس گوید. همچنین نظامی گنجوی در اسکندر نامه از عشق ارشمیدس با کنیزك چینی یاد میکند. این داستان با برخی از حکایتهای عطار در منطق الطیر و با روح کلی منطق الطیر ارتباط عمیق دارد. بعد جامی این داستان را بصورت دیگری در سلامان و ابسال پرورده است. نکات عمده و مفاهیمی که درین داستان مضمراست و از آن بسنخ فکری مولوی میتوان پی برد اینهاست:

۱- دیدن عجز بشر و قدرت خداوند و عدم اعتماد بر اسباب ظاهری (۲) چگونگی

خیال و تأثیر آن در زندگی مادی و معنوی انسان (۳) لزوم رعایت ادب در حضور مرد کامل (۴) چگونگی عشق و اینکه حال در قال نمی گنجد و عشق در بیان نمی آید (۵) ظهور حقیقت و بینایی او از دلیل و برهان عقلی (۶) رمز قصه سرایسی و داستان پردازی مولوی (۷) اشارت باینکه طیب و معالجه بمطالعه علامتهای ظاهر نباید اکتفا کند، بلکه در احوال نهانی نیز باید کنجکاری نماید (۸) لزوم تدبیر و اندیشه در کار و انتقاد از اعمال جاهلانه (۹) فایده کتمان سر (۱۰) فریفته شدن آدمی بظواهر امور (۱۱) پایداری عشق حقیقی و ناپایداری عشق مجازی (۱۲) ضروری بودن پاداش و کیفر (۱۳) بیان اینکه هر چه مرد کامل میکند، صواب و مطابق حکمتست (۱۴) غلط بودن قیاس بنفوس و سنجش بی بنیاد (۱۵) ذکر این مطلب که دل پاک میزان حق و باطلست (۱۶) بی نیازی انسان از مجاهدت و ریاضت پس از وصول او بدرجات کمال (۱۷) بیان اینکه انسان تسلیم هر کس نباید بشود و انتقاد از مرشدان سالوس. اینک سبک مثنوی مولوی از حیث رسایی مقصود و انسجام موضوع و لطافت معنی و دقت فکری، صفا و متانت و پختگی اندیشه عرفانی، بسیار عالیست. مولوی معانی را با اندیشه بار یک مر بوط ساخته در ترکیب الفاظ مهم نیر و مند است. توجه مولوی بیشتر بمعانی بوده و بلفظ کمتر متوجه شده است و اینکه مولوی این وزن را انتخاب کرده منظورش آن بوده است تا مقصود را آسانتر و سهولت اظهار بدارد. جذبه و شور و ذوق بحدی بود که مولوی نمیتوانست در زندان الفاظ و عروض و قافیه محبوس بماند:

قافیسه اندیشم ردندار من گویدم مندیش جز دیدار من
حرف و صوت رگفت را بر هم زدم تا که بی این هر سه با تو دم زدم

بنا برین مولوی در شعر خرد نمیخواسته هنر نمایی بکند، بلکه منظورش تلقین و ارشاد بود. برای همه و به زبان همه سخن گفته است. کلام او معانی و مفاهیم عالی و مجرد عرفانی و فلسفی دارد و هم حکایت و تمثیل. اینک سبک مثنوی مولوی را

۳- فلسفه مولوی: بشنو از زنی چون حکایت میکند

آب دریا را اگر نتوان کشید، آب را در کوزه بکشید. باید چشید
 مولوی فلسفه عمیقی دارد او با فلسفه «نوافلاطونی» مکتب اسکندریه از نزد یک
 آشنا بود و در سراسر آثار خود، همان روحیه و عرفان را با تصوف اسلامی آمیخته
 اظهار میدارد. بنظروى حقیقت جهان یکی است و آن حقیقت مطلق و زیبایی مطلق
 و خیر مطلق است که بر هر چیز درین عالم می تابد و همه جلوه گاه اوست. روح بشر
 نیز پرتوی از آن نور کلی است که از اصل جدا شده، شوق و آرزوی وصل او را در تب
 و تاب دارد و امیدوار است چون سایه باصل باز گردد. در حال در زندان بدن
 زندانی است و آرزوی پرواز بسوی اصل آنرا بر سیدن و حصول کمالات معنوی
 تشویق میکند. این تب و تاب ناله های هجران است و این آرزو پرداختن بعرفان
 و مقامات معنوی است. موضوع شعروی عشق و وحشت بمبدأ خود، یعنی ذات
 خداوند و طریق بازگشت بوی که در مقدمه دفتر اول شرح شکایات نی است که
 کنایت از روح میباشد و از اصل خود جدا شده است:

بشنو از زنی چون حکایت میکند	وز جداییهاش کنایت میکند
کز نیستان تا مرا بپریده اند	وز نفیرم مردوزن نالیده اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق	تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش	باز جوید روزگار وصل خویش
من بهر جمعیتی نالان شدم	جفت بد حالان و خوش حالان شدم
هر کسی از ظن خود شد یار من	وز درون من نجست اسرار من
آتش است این بانگ نای و نیست باد	هر که این آتش ندارد نیست باد
آتش عشقت کاند رنی فتاد	جوشش عشقت کاند رنی فتاد

مولوی سرزندگانی را در ارتقا پیشرفت داند. بر بطلان عقیده جبر بیان سخن

گوید، بادست و پا و اعضا بکار باید پرداخت و از کار و تشبث نباید فارغ نشست
عقل، خرد و اعضا و استعداد خود را باید بکار انداخت :

پایه پایه رفت با بدسوی بام	هست جبری بودن اینجا طمع خام
پای داری چون کنی خود را تو لنگ	دست داری چون کنی پنهان تو چنگ
خواجه چون بیلی بدست بنده داد	بی زبان معلوم شد او را مراد
دست همچون بیل اشارت های او است	آخر اندیشی عبارتهای او است

نباید بظواهر صورت فریفته شد و معنای حقیقت را از دست داد و بزرگی بشر در
معنویات، اندیشه و خرد و استعداد و کار او است. صورت فقط محل ظهور معنی است
و اندیشه و تفکر مهمتر و اصل سخن و گفتار است و لفظ حجاب آن است :

چند صورت آخر ای صورت پرست	جان بی معنیت از صورت نرست
خواجه چون بیلی بدست بنده داد	بی زبان معلوم شد او را مراد
نقش برد یوار مثل آدمست	بنگر از صورت چه چیزا و کمست
جان کمست آن صورت با تا برا	رو بجوان گوهرنا یا برا
صورت از معنی چو شیر از بیشه دان	یا چو آواز و سخن ز اندیشه دان

معرفت و علم نزد موای ارزش بزرگی دارد و روح همه عالم است و علم و معرفت
است که بشر را بر جهان فرمانفرما ساخته :

خاتم ملک سلیمانست علم	جمله عالم صورت و جانست علم
آدمی را زین هنر بیچاره گشت	خلق دریا و خلق کوه و دشت
ز و پلنگ و شیر ترسان همچو موش	ز و نهنگ بحرد رصفر او جوش

دو بی و دو گانگی و تخالف همه در عالم حس است اما اقتضای جهان معنی یکرنگی است :

چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد	موسی با موسی در جنگ شد
هر نبی و هر ولی را مسلکی است	لیک با حق میبرد جمله یکی است

بین علوم کشفی و استدلالی تفاوتی است. آنکه بعلم استدلالی میپردازد پس از زحمت و کتاب و تدریس راه دراز صعب طی میکند و بجایی میرسد. اما اهل کشف که فقط بتصفیه باطن و پاکی دل مشغول میشوند بادل پاک همه آنچه را که اهل استدلال با زحمت زیاد گرد آورده اند، می بینند و راه صد ساله را یک شبه میروند.

آن صفا آینه و صف دل است صورت بی منتها را قایل است
پای استدلالیان چو بین بود پای چو بین سخت بی تمکین بود
گر باستند لال کار دین بدی فخر از ی راز دار دین بدی

بار یا صفت و جهاد نفس نباید دست از زندگی عادی و وظایف بشری کشید و با توکل نباید بیکار نشست تا زندگانی تعطیل نشود:

گفت پیغمبر به آوا ز بلند با تو کل ز انوی اشتر بیند
رمز ا لکاسب حبیب الله شنو از تو کل در سبب کاهل مشو
گر تو کل میکنی در کار کن کشت کن پس تکیه بر جبار کن

درویشی، فقر و ناداری و در یوزگی نیست، بلکه رستن از غرور و خودپرستی است و از صورت گذشتن و بخدا پیوستن است. در غیر آن دنیا وسیله است و باید از راه مشروع آنرا بدست آورد. درویشی در استغنا و بی اعتنائی است نه در احتیاج و ناداری. گاهی میشود که دو نفر با عقاید و افکار مخالف هم بیک زبان سخن میگویند و گاهی هم دو نفر با عین عقاید و افکار، زبان شان مختلف است، اینست که همدلی و صمیمیت راه وحدت است و میتواند اقوام را از بیگانگی به اتحاد و یگانگی در آورد.

ای بسا هندو و ترک همزبان ای بسا دو ترک چون بیگانگان
پس زبان همدلی خود دیگر است همدلی از همزبانی بهتر است

مولوی که متمایل به اهل اشراق و عقاید افلاطون نیست بمشائیان و طرفداران ارسطو کمتر وقعی میگذارد.

پای استدلایان چو بین بود در آستانه پای چو بین سخت بی تکمین بود
 سر عرفان و رازایمان - و لینا در دیوان شمس تبریزی نیز بشکل غزلهای شور
 انگیز ظهور میکنند از سنائی و عطار یاد میکنند:
 اگر عطار عاشق بود سنائی شاه و فایق بود نه آنم من نه اینم من که گم کردم سرو پارا
 در آشفته‌گی و جوششهای پیایی عشق پناه بزرگ عارف و کعبه دل یگانه راه بکوی
 وصال دوست است:

طواف کعبه دل کن اگر دلی داری دلست کعبه معنی مگر چه پنداری
 طواف کعبه صورت حقت از آن فرمود که تا بواسطه آن دلی بدست آری
 هزار بار پیاده طواف کعبه کنی قبول حق نشود گر دلی بیازاری
 هدف عمده آنست که بوحده و باطن نظر انداخت و از ظاهر و تظاهر و ریا
 اعراض کرد حقیقت دید نه مجاز را، باطن و واقع را ارزش داد نه ظاهراً و قشراً.
 از نمایش بیرون بگشایش درون باید گرایید و دیده بنور حقیقت و اشراق دوخت
 مغز را باید گزید نه پوست را:

دنیه دون نزد دانا جیفه است جیفه را پیش سگان انداختیم . . .

۴- مولوی بنیادگذار سبک عراقی در دیوان شمس

پس از مثنوی تألیف بزرگ مولوی، مجموعه غزلیات اوست که با اسم مرشد
 روحانی اش به «دیوان شمس» موسوم شده است عده بی این غزلیات راسی هزار
 شمرده اند. گرچه مملو از احساسات، عواطف و شور است و متانت و شکوه
 بیمانندی دارد، اما کمتر شرح و تحلیل شده است. دیوان شمس مولوی مورد نظر سعدی
 بود که وی غزلیات شیرین و آبدار خود را ازین منبع فیض الهام گرفته و نگاشته
 است. حافظ نیز غزلیات جاودان خود را بپیروی از همین اثر نوشته است. مولوی
 در دیوان شمس بزرگترین نمونه غزل عرفانی است که بدینوسیله اساس و تهداب

سبک عراقی را گذاشته است .

از سایر آثار مولوی کتاب « فیه مافیه » است محتوی گفته های مولوی خطاب بمعین الدین پروانه که سراسر مطالب آن عرفانی و تصوفی است . مقداری از مراسلات و مقالات مولوی نیز باقیست .

تأثیر مولوی در افکار و اذهان پیروان و مقلدان او بیشمار است . نفوذ معنوی و ادبی مولیانه تنها در افغانستان و وطن اصلی او بیکران است که حلقه ها و محافل مثنوی خوانی بین اهل ذوق و حال ترتیب میشود و ابیات مثنوی با آواز مخصوص خوانده میشود، بلکه در هند ، ماورالنهر ، فارس و آسیای صغیر نیز بحد اعلی است و شهرتش بارو پا نیز رسیده . مثنوی بزبانهای مختلف ترجمه شده در شرح مثنوی تفسیرهای زیادی بزبانهای دری ، عربی ، ترکی ، و هندی تحریر گردیده است .

پروفیسور نکلسن و دکتور آربری از شرق شناسان بزرگ انگلیس اند که بتصوف و ادبیات عرفانی پرداخته اند و نه تنها مثنوی و دیوان شمس را بچاپ رسانیده اند ؛ بلکه آنرا بانگلیسی ترجمه کرده و حواشی و تعلیق نموده و باین وسیله ادبیات عالی عرفانی ما را در حلقه های علمی معرفی کرده اند .

مینو بسند که سقراط کسیست که فلسفه را از آسمان بزمین آورد و میگوبند ، اگر این درست باشد ، برتر اندر سل کسیست که آنرا در زمین مهار کرد . امام مولوی یگانه شخصیتست که عشق را با سما نها صعود داد و رشته زرینی از عشق بافت . وی آتش عشق را در کانون عالم شعله و رساخته و به آن عشق ملکوتی که از ورای این عالم خاکی نور میگرفت در سینه ها آتش زد . روح پر شور که مانند پیک خجسته ای با عالم غیب در تماس بود ، سرچشمه الها مست .

مولوی شاعر نیست و مثنوی او مجموعه اشعار نه ، مولوی برتر و فوق تر از شاعر است . مثنوی او الها ماتیتست که از عالم ماورای طبیعت گرفته شده است . سخن مولوی بحر است و بحر در کوزه نگنجد جز قسمت یکروزه و اگر نتوان آب دریا

را نوشید بقدر تشنگی که باید چشید .

مولوی (مولینا جلال الدین بلخی) از آن سخنوران نیست که در مثنوی خود یا کاملترین دیوان عرفانی و چه در غزلیات شمس افکار «نوافلاطونی» بخصوص فلوطین را ترجمانی کرده است . وی اساس غزل عرفانی را گذاشت . دیوان مولوی که بدیوان شمس موسومست از احساسات ، عواطف و شور مملو است ، متانت و عظمتی دارد که در نوع خود بی نظیر است . دکتر نکلسن انگلیسی این اثر را بانگلیسی ترجمه کرد و تعلیقاتی بدان افزود . غزلیات عرفانی که آغاز آنرا سنائی و عطار در دیوان خود کردند ، بامولوی در دیوان شمس پر ما به گردید و بنیاد سبک عراقی باینصورت گذاشته شد . سپس سعدی آنرا قوام بخشید و پدایه عالیترین رسانید و حافظ شیرین سخن غزل عرفانی را کامل کرد و حضرت بیدل باوج اعلی رسانید .

در غزلیات مولوی اصطلاحات عرفانی به شایسته ترین صورت بکار برده شده است . بمشکل میتوان قضاوت کرد که حافظ با بر خسی دیگر از شاعران که اینگونه اصطلاحات را در شعر بدان لطافت بکار برده اند و غزل عرفانی را رونق بخشیده اند آیا صوفی و پیر و کدام طریقه صوفیانه بوده اند ، یا برای آنکه بزبان مخصوص سخن زده باشند ، اصطلاحات صوفیه را بکار برده اند . بکار بردن اینگونه اصطلاحات ، آن شاعران را از مقصود اصلی نیز دور نکرد . لیکن باید افزود که اصطلاحات ساقی ، دیرمغان مغ ، میکده ، صوفی ، قدح ، سالوس ، زرق ، خمخانه ، اهل نظر و غیره را مولوی پیش از حافظ در دیوان شمس خود بوفرت استعمال کرده و بعد حافظ آن اصطلاحات را بکار برد . البته باین اساس ، سبک عراقی که میگویند سعدی و حافظ از مؤسسان آن بودند ، بسیار قبل از آن بامولوی طلوع کرده بود در بنیان گذار واقعی آن مولوی است . اگر بنا باشد سبکهارا با اساس شهرها و موطن شاعران نام گذاری کنیم آنرا باید «سبک بلخی گفت» .

اعزام استادان پوهنځی ادبیات و علوم بشری

جهت تحصیلات عالی بخارج

از آغاز سال ۱۳۵۰ یک تنه از استادان دیپارتمنت های مختلف پوهنځی ادبیات و علوم بشری جهت تحصیلات عالی و یا پرضمینه مطالعه و تحقیق بخارج اعزام شده اند.

گزارشهای پوهنځی ادبیات و علوم بشری

۱- پوهنځی ادبیات و علوم بشری جهت تحصیلات عالی در رشته تاریخ در پوهنتون انگلیند تاریخ (۱۶) سرطمان به جمهوری هند اعزام شد.

۲- پوهنځی ادبیات و علوم بشری جهت تحصیلات عالی در پوهنتون پوهنتون به تاریخ (۲۱) آمد به ایالات متحده امریکا اعزام گردید.

۳- پوهنځی ادبیات و علوم بشری جهت تحصیلات عالی در پوهنتون پوهنتون به تاریخ (۶) سینه عازم تاروین شد.

۴- پوهنځی ادبیات و علوم بشری جهت تحصیلات عالی در پوهنتون ایالات متحده امریکا شد.

۵- پوهنځی ادبیات و علوم بشری جهت تحصیلات عالی به تاریخ (۶) سینه به اتحاد جماهیر شوروی اعزام گردید.

رو نویسد و غیره تا آنکه که باید چندی

مرا لوی و مولی جلا... از آن مسطور... کیه مرستی خود را
که طریق میوان هر قدر دور... از آن مسطور... کیه مرستی خود را
مرا لوی که بدین... از آن مسطور... کیه مرستی خود را
مرا لوی که بدین... از آن مسطور... کیه مرستی خود را

در بیان اهمیت علم نجوم و بیان دلایل آن

در بیان اهمیت علم نجوم... از آن مسطور... کیه مرستی خود را
که طریق میوان هر قدر دور... از آن مسطور... کیه مرستی خود را
مرا لوی که بدین... از آن مسطور... کیه مرستی خود را
مرا لوی که بدین... از آن مسطور... کیه مرستی خود را

در بیان اهمیت علم نجوم... از آن مسطور... کیه مرستی خود را

اعزام استادان پوهنحی ادبیات و علوم بشری

جهت تحصیلات عالی بخارج

از آغاز سال ۱۳۵۰ يك تعداد از استادان دپارتمنت های مختلف پوهنحی ادبیات و علوم بشری جهت تحصیلات عالی و یا بغرض مطالعه و تحقیق بخارج اعزام شده اند. استادان مذکور عبارتند از:

- ۱- پوهندوی محمدحسن ضمیر ساپی استاد تاریخ شعبه تاریخ و جغرافیه جهت تحصیلات عالی در رشته تاریخ در پوهنتون علیگر به تاریخ (۱۶) سرطان به جمهوریت هند اعزام شد.
- ۲- پوهنیار محمدحسن کاکر استاد تاریخ شعبه تاریخ و جغرافیه جهت ادامه تحصیلات عالی در پوهنتون پرستن به تاریخ (۲۱) اسد به ایالات متحده امریکا اعزام گردید.
- ۳- پوهنیار بایزید اخلک عضو مؤسسه زبانشناسی پوهنحی ادبیات و علوم بشری جهت تحصیلات عالی در رشته زبانشناسی بتاریخ (۶) سنبله عازم ناروی شد.
- ۴- پوهنمل محمدحسین راضی استاد شعبه ژورنالیزم جهت تحصیل در رشته ژورنالیزم در پوهنتون اندیانا بتاریخ (۲۴) اسد عازم ایالات متحده امریکا شد.
- ۵- پوهیالی خانباز تینوال استاد شعبه پنتو جهت تحصیلات عالی به تاریخ (۶) سنبله به اتحاد جماهیر شوروی اعزام گردید.

۶- پوهنیار شاه علی اکبر شهرستانی استاد دیپارتمنت فرانسیسی جهت يك سلسله مطالعات در رشته زبان و ادبیات فرانسیسی بتاريخ (۷) سنبله عازم فرانسه شد .

۷- پوهیالی جلال الدین استاد شعبه پښتو جهت تحصیلات عالی بتاريخ (۱۳) سنبله به اتحاد جماهیر شوروی اعزام گردید .

۸- پوهنیار عبدالرزاق پالوال عضو مؤسسه بشرشناسی پوهنځی ادبیات جهت تحصیلات عالی در رشته بشرشناسی بتاريخ (۳۰) سنبله عازم ایالات متحده امریکا شد .

۹- پوهنوال محمدرحیم الهام استاد شعبه دری جهت يك سلسله مطالعات در رشته زبان و ادبیات انگلیسی بتاريخ (۲۵) سنبله عازم انگلستان شد .

۱۰- پوهیالی محمد عباس عبادی استاد شعبه ژورنالیزم جهت يك سلسله مطالعات در رشته ژورنالیزم بتاريخ (۸) عقرب عازم جمهوریت ترکیه گردید .

تقرر در کدر تدریسی دیپارتمنت دری

به اثر پیشنهاد پوهنځی ادبیات و علوم بشری و تصویب شورای پوهنتون کابل و منظوری مقامات ذیصلاح دکتور محمد افضل بنووال که اخیراً تحصیلات عالی خویش را به سویه دکتوری در رشته زبان و ادبیات دری در پوهنتون تهران به انجام رسانیده از تاریخ اول سنبله (۱۳۵۰) بحیث استاد در کدر تدریسی دیپارتمنت دری مقرر شده است.

انتخاب دو تن از استادان پوهنځی ادبیات و علوم بشری

بحیث اعضای شورای پوهنتون کابل

نظر به قانون پوهنتون کابل اخیراً پوهانددکتور عبدالاحمد جاوید و پوهنوال غلام صفر پنجشیری به اتفاق آراء از طرف استادان پوهنځی ادبیات و علوم بشری بحیث نمایندگان این پوهنځی در شورای پوهنتون کابل انتخاب شدند.

و منازل مسکونی سیستان افغانستان در عصر اسلامی مقاله بی ایراد کرد و با نقشه‌ها و سلاطینها مضمونش را ارائه نمود که مورد تحسین نمایندگان قرار گرفت.

جشن اسلامی که بکوشش مؤسسه هنرهای معاصر لندن در آن شهر تشکیل گردیده بود، یک ماه دوام کرد و به علاوه جلسات مباحثوی آن، هر شام از طرف یکی از اسلام شناسان معروف پیرامون مظاهر مختلف هنر اسلامی سخن رانی بعمل می آمد.

همچنان مؤسسه مذکور نمایشگاهی ترتیب داده بود که در آن نمونه های حکاسی هنر معماری اسلامی و قالین های اسلامی مورد نمایش قرار گرفته بود. جشن جهان اسلام به منظور گفتگو و بحث و تحقیق در اطراف مظاهر گوناگون هنر اسلامی برای بار اول در سال (۱۹۷۰) در ایالات متحده امریکا منعقد گردیده بود. در جشنی که در لندن برگزار گردیده بود، علاوه بر دانشمندان انگلیسی شماری از اسلام شناسان امریکا و فرانسه نیز سهم گرفته بودند.

اداره

نگاهی به موسسه هنرهای زیبای پوهنځی ادبیات و علوم بشری

پوهنځی ادبیات و علوم بشری چندین سال است که در پهاوی مؤسسه جغرافیه، مؤسسه زبانشناسی و مؤسسه بشرشناسی که هر کدام کانون تحقیق و مطالعات درز و ایای کلتور و فرهنگ افغانستان میباشد، مؤسسه هنرهای زیبا را نیز تأسیس نموده است. این مؤسسه از آغاز تأسیس تا کنون انکشاف قابل ملاحظه بی نموده و فعالیت های قابل وصفی را انجام داده است. ما از بناغلی پوهنیار تو اب لطیفی متصدی بخش در امه و تمثیل این مؤسسه خواهش کردیم تا راجع به این مؤسسه مطالب چند جهت نشر در مجله ادب بنویسند. مطالبی را که ایشان نوشته اند در ذیل تقدیم میداریم. اداره

وقتی که در اخیر سال ۱۳۴۶ بعد از فراغت تحصیل به وطن برگشتم وجود مؤسسه هنرهای زیبا در تشکیل پوهنځی ادبیات و علوم بشری و علاقه بناغلی پوهانند مجددی رئیس آنوقت پوهنځی به این مؤسسه باعث تشویق و امید واری من برای بهبود وضع هنری در کشور ما گردید. من در شروع سال ۱۳۴۷ یادداشتی راجع به تأسیس پوهنځی هنرهای زیبا به بناغلی دکتور پوپل وزیر معارف آنوقت تقدیم نمودم. ایشان به تعقیب آن به پوهنتون کابل امری صادر نمودند تا کمیسیونی برای غور و پلان گذاری در مورد امکانات تأسیس پوهنځی هنرهای زیبا تشکیل گردد.

بقرار امریه مذکور کمیسیونی مرکب از هنر مندان تحصیل یافته مملکت در شقوق مختلف هنری در پوهنتون تشکیل یافت. این کمیسیون بعد از غور و مطالعات

زیاد در طی چندین جلسه را پور مفصلی در مورد تأسیس پوهنځی هنرهای زیبا به مقامات عالی پوهنتون کابل تقدیم کرد. لیکن تا کنون پوهنځی هنرهای زیبا نتوانست در چوکات پوهنتون کابل تأسیس شود و بعضی از شقوق هنری به حیث يك مضمون شامل پروگرام درسی محصلین گردد. اما چون تعدادی از محصلین به شقوق مختلف هنری علاقه زیاد نشان دادند، مؤسسه هنرهای زیبا به درخواست آنها جواب مثبت داد و کوشش نمود تا بعضی از شقوق هنری را بعد از وقت درسی به شاگردان بصورت آزاد تدریس نماید که در نتیجه کورس های رسامی، مجسمه سازی نطاقی و سخنرانی و هنر تمثیل دایر گردید.

تعداد محصلینیکه درین کورس ها ثبت نام کردند خیلی زیاد بود ولی عاملیکه يك عده آنها نتوانستند این کورس ها را تعقیب کنند این بود که تقسیم اوقات درسی آنها از صبح الی عصر آنقدر ضیق بود که قطعاً نتوانستند کورس های هنری را به همان ساعات معین بعد از ظهر تعقیب کنند. با وجود آن يك تعداد محصلینیکه تقسیم اوقات درسی شان بعد از وقت فارغ بود مرتباً کورس های هنری را در مؤسسه هنرهای زیبا تعقیب نمودند. نتایج مثبت و عملی که ازین کورس ها بدست آمد، این بود که محصلین پوهنتون در رشته مجسمه سازی و رسامی بهر هنمایی بناغلی حیدرزاد متصدی بخش مجسمه سازی يك تعداد آثار هنری ارزنده بوجود آوردند که از آنها چندین بار نمايشات در داخل و خارج از پوهنتون ترتیب گردید و امروز هم این آثار در ستود یوی مؤسسه هنرهای زیبا یی پوهنځی ادبیات شاهد ذوق و استعداد هنری محصلین پوهنتون میباشد. همچنان بعضی از محصلینیکه کورس های نطاقی و سخنرانی را تعقیب کردند حالا در بعضی از پروگرامهای رادیو افغانستان مصروف کار هستند. علاوه بر آن مؤسسه هنرهای زیبا در بهار امسال توانست کانسر تی بيك سویه خیلی آبرو مند در ادیتوریم پوهنتون ترتیب بدهد. تازه ترین حاصل

هنری که نصیب مؤسسه هنرهای زیبا گردیده است، عبارت از وجود آمدن سناریوی «عروس صحرا» میباشد. این اثر را که من در سال گذشته به قسم مواد درسی برای تدریس محصلین صنف سوم ژورنالیزم پوهنهی ادبیات در مضمون نگارش درامه و سناریو تهیه کرده بودم، در کمیته مشورتی افغان فیلم از میان (۶۴) سناریو بطور مسابقه برای فیلم برداری در سال ۱۳۵۰ انتخاب و تصویب گردید که خبر این انتخاب قبلاً در رادیو افغانستان و جراید نشر گردیده است و برسم تقدیر از همین موفقیت بود که بنده در بهار امسال برای سه ماه جهت تطبیقات بیشتر در رشته سینما از طرف پوهنتون کلفورنیا دعوت گردید. و در نتیجه همین سفر بود که مؤسسه هنرهای زیبا با عصریترین ماشین آلات کیبل تلویزیون و سامان فیلم برداری مجهز گردید. موضوع دلچسپی که همه آرزو دارند در باره آن توضیحات بیشتر داده شود و در تلویزیون در پوهنتون کابل میباشد که عنقریب يك دستگاه مکمل آن به سیستم (CLOSED CIRCUIT) در مؤسسه هنرهای زیبا نصب خواهد گردید. فعلاً کار تهیه يك پروگرام تلویزیونی امتحانی درین مؤسسه جریان دارد. قرار است که دوالی شش پایه تلویزیون در سالون‌های مختلف یکی از عمارات پوهنتون کابل نصب گردد و از يك سوچ بورد و دستگاه فرستنده پروگرامهای لازمه تلویزیونی در سالون‌های مختلف پخش شود. همچنان در نظر است که از تمام فعالیت‌های تعلیمی، هنری و سپورتی که در پوهنتون کابل صورت میگیرد فیلم برداری گردیده و سپس این فیلم‌ها در پروگرام تلویزیونی در پوهنتون کابل نمایش داده شود. بطور مثال تا کنون موضوعات ذیل برای این پروگرام فیلم برداری شده است:

۱- سیمینار مطالعه علمی و تطبیق تعلیمات عالی

۲- کانسرت پالنجونی در پوهنتون

۳- محفل بیست و پنجمین سال گرد یونسکو

۴- محفل افتتاح سال تعلیمی پوهنتون

۵- باغ وحش کابل

در نظر است که نکات برجسته موضوعات فوق توأم با دیگر نمایشات هنری و سپورتی و غیره انتخاب شده و عنقریب در پروگرام تلویزیونی پوهنتون نمایش داده شود. ناگفته نماند که بتأسی از پروگرام نمایشی تلویزیونی يك صحنه امتحانی فیلم «عروس صحرا» بغرض تدریس و تطبیقات برای محصلین صنوف دوم و سوم ژورنالیزم و صنف اول گروپ (الف) پوهنځی ادبیات در طی چهار نمایش در ادیتوریم پوهنتون کابل نمایش داده خواهد شد.

طبعاً این اولین پروگرام تلویزیونی امتحانی نه تنها برای پوهنځی ادبیات و پوهنتون کابل يك موفقیت بزرگ است، بلکه این ابتکار در تاریخ کلتور افغانستان به حیث اولین قدم بسوی تلویزیون در کشور ما ثبت خواهد شد که مؤسس آن مؤسسه هنرهای زیبای پوهنځی ادبیات شناخته می شود. مقام پوهنتون همیشه خواهان فعالیت های هنری در ساحة پوهنتون میباشد، لیکن بنظر من تا وقتیکه يك تشکیل اساسی در چوکات يك پوهنځی یادیدار تمت هنرهای زیبا در پوهنتون بوجود نیاید امکان ندارد که پوهنتون کابل مانند دیگر پوهنتون های دنیا کانون هنر گردد.

فعلاً یگانه مضمون هنری که شامل پروگرام تعلیمی محصلین میباشد، عبارت است از مضمون نگارش درامه و سناریو در صنوف دوم و سوم ژورنالیزم پوهنځی ادبیات که در نظر است برای سال آینده در صنف سوم بجای مضمون نگارش درامه و سناریو مضمون نقد هنری تدریس گردد. زیرا بدون آشنایی به طریق نگارش درامه و سناریو، تدریس نقد هنری در قسمت درامه ها و فیلم های اساسی نخواهد بود.

از آنجاییکه موضوعات هنری در نشر جراید و مجلات نقش و تأثیر زیاد دارد، بنا بر آن مضامین فوق در پروگرام تدریسی دیپارتمنت ژورلیزم گنجانیده شده است. ناگفته نماند که مؤسسه هنرهای زیبا از نگاه سامان و لوازم خیلی مجهز میباشد. این لوازم در رشته های موسیقی، رسامی، مجسمه سازی، تلویزیون و فیلم برداری میباشد. از همه مهمتر چیزی که بیشتر ما را امیدوار می سازد که روزی هنر در پهلوی علم به معنی اصلی خود در پوهنتون کابل بوجود آید، علاقه و پشتیبانی جلالتماب دکتور بهار رئیس پوهنتون کابل و پوهاند میر حسین شاه رئیس پوهنهی ادبیات و علوم بشری درین راه میباشد.

امید است بزودی در عمارت جدید پوهنهی ادبیات و علوم بیشتری ستودیه های مجسمه سازی، رسامی و تلویزیون و موسیقی به فعالیت های پیشرو جدی تری اقدام نماید.

پوهنبار توابع لطیفی

وفیات معاصرین

فوت پروفیسور حبیب

تابستان امسال مردی از دنیارفت که بدون شبهه از دانشمندان و مؤرخان بزرگ عصر ما بود. استاد محمد حبیب که بین شاگردان و همکاران به حبیب صاحب شهرت داشت در ۲۲ جون ۱/۷۱ سرطان ۱۳۵۰ چشم از جهان بست. محمد حبیب در ۶ جون ۱۸۶۵ بدنیآ آمد و تا سال ۱۹۰۴-۵ در شهر لکنه به تحصیل پرداخت و بعد از آن تحصیلات متوسطه و پوهنتونی را در علیگر انجام داد و در ۱۹۱۶ به گرفتن درجه لیسانس بدرجه اعلی از پوهنتون علیگر نائل آمد. دیری نگذشت که به انگلستان رفت و در آکسفورد مشغول تحصیل شد. در ۱۹۲۲ درجه فوق لیسانس را در رشته تاریخ بدست آورده و به وطن برگشت و در پوهنتون علیگر سمت استادی یافت و سالهای سال صاحب کرسی تاریخ در آن پوهنتون بود.

پروفیسور حبیب به حدت نظر و وسعت معلومات در تاریخ دوره های اسلامی معروف است. در نوشتن تاریخ مبتکر روش خاصی بود که اکنون شاگردان وی در پوهنتون علیگر از آن پیروی می نمایند. بسال ۱۹۲۴ کتاب سلطان محمود غزنوی را نوشت. این کتاب خلاف عرف زمان در نوشتن تاریخ بود و از این جهت مورد انتقاد اشخاصی قرار گرفت که رجال تاریخ را تنها از نظر مدح و ستایش دیده اند. اما همین کار باعث شهرت استاد گردید. این شهرت علاوه تا مبنی به آزادی فکر، عمق تحقیق، قدرت افاده و روش خاص استاد در تدریس بود. گرینا، وقتی استاد لب به سخن میکشود شاگردان مسحور گفتار او بودند.

در انشای تاریخ روش تحلیل و استقراء را بکار می‌بست. کم می‌نوشت اما آنچه نوشته بود نتیجه تحقیق و مطالعات فراوانی بود که قبلاً انجام داده بود. از نوشتن وقایع و تکرار مطالب تا حد امکان خود داری میکرد. در علوم و معارف اسلامی مخصوصاً تصوف شهرت کافی داشت ولی در آنچه راجع به همه اینها نوشته است نظر خاص او مشهود است.

اگر فراموش نکنیم به غزالی «حجة الاسلام امام ابو حامد محمد بن محمد بن احمد غزالی ۴۵۰-۵۰۵» ارادت خاص داشت. ازین استاد بزرگگ دوسه کتابی بدست بنده رسیده اما اگر از او اثری برجای نه بود، تنها مقدمه خلاصانه وی بر جلد دوم کتاب تاریخ هند بقلم ایست و داد من کافی بود که او را در عداد علمای بزرگ تاریخ بیارد.

از مراتب فضایل بیکران او که بگذریم مردی بود شریف و خوش طبع و رؤف و مهربان شریک دردهایی محصلان بود طبقه محصل را بسیار دوست داشت بین شاگردان خود و دیگران فرق نه میگذاشت. هر جا محصل بود و باور نجی میرسید استاد از در داورنج میبرد و سعی می نمود به نحوی از انحاء با او کومک کند. با اینهمه در آوردن سؤال امتحان سختگیر بود و در دادن نمره دستش می لرزید.

استاد حبیب مشعل فروزانی بود از دانش که در نیم قرن اخیر چشم پژوهندگان تاریخ و معارف اسلامی در هند باور روشن بود. دریغ که او دیده از جهان پوشید و این مشعل خاموش گشت...

والبقاء لله وحده

پوهاند میر حسین شاه

References and Notes.

1. Al-Kuran 68:1
2. Al-Kuran 96: 4
3. Painting in Islam, T. Arnold, New York. For the first detailed account on Arabic inscription see Mohammad Tahir al-Macci, Tarikh al-Kht al-Arabi, Hejaz, pp.32-33.
4. Annotion on Biography of A Number of Calligraphists and Artists Fakri Saljoki, P.4.
5. Ibid. P.4.
6. A Survey of Persian Art, A.U. Pope, vol. 4, PP.321,22. See also Jurji Zaidan vol. III (Dari translation), PP. 76-80.
7. History of the Arabs, Philip K. Hitti, P.424, London 1951.
8. Islamic Art and Architecture, E. Kuhnel (English translation), K. Watson P. 179, London.
9. Afghanistan Highway of Conquest, A. Fletcher, P. 57, New York, 1966.
10. The Art of Calligraphy in Afghanistan, Azizuddin Popalzai, P. 27 Kabul 1963.
11. Annotion on Biography of A Number of Calligraphists nad Artists, Fikri Saljoki, P.66, Kabul 1970.

The art of calligraphy assigned an important position among Afghan ladies and virtually it attained a highest perfection. Tajwar Sultan was one of those who attained reputation in her life time as a calligrapher. As a young girl she studied the prevailing Islamic sciences and turned towards fine art of calligraphy which she learnt from Sayed Ata Mohammad Fuzhali. As the wife of the then prime Minister of Afghanistan she showed great enthusiasm and mastered the art. Her surviving Nastaliq specimen indicates that she was really unequalled among all Afghan ladies in fact she was known as the Lady Mezar calligrapher of her time. She died in 1930 in Kabul.

At an advanced age of seventy Ustad Sayed Mohammad Dard is chiefly occupied with the art of calligraphy. He is gifted calligrapher and a poet.

His contribution in the art of calligraphy is far reaching. In Nastaliq and Shikasta, he is a genius creator. Here mention also should be made of his eldest brother, Sayed Mohammad Ishan who writes the Nastaliq style very clearly and he is master in both the Thulth and Naskh styles. Thanks to their efforts the art of calligraphy did not only survive but it developed and attained Perfection.

Yet another living well known calligrapher is Azizuddin Popalzai a born calligrapher. He learnt the art of calligraphy from his father. He writes the Kufic and Thulth styles very elegantly. This versatile artist executed decorating texts for the congregating mosque in Kabul known as Pule Khishti; it is in Thulth style and its length is 88 meters. It displays the development of the art of calligraphy, painting and tile work in Afghanistan today. He is also known as a master of his time in cypher, and his cypher works have been prized many times in Afghanistan.

The above was a brief account of the history and development of calligraphy in Afghanistan; some renowned calligraphers deserving to be named here as contemporary artists are Ghulam Mohammad Tarzi, Khal Mohammad Khasta Faiz Mohammad Zakaria, Mohammad Ibrahim Khalil and others.

he excelled in kufic' Arabic and Dari styles. He was a remarkable illuminator and a poet. Mohammad Reza prepared various epitaphs from Ghaznavids' and accomplished this task with full success and compiled a pamphlet entitled 'Riyaz ul Alwah' (meaning the epitaphs of the Graves) He had a keen interest in collecting coins and wrote a treatise on the subject. Mohammad Reza was a librarian' museum curator as well as a Hakim' and a mathematician. He was a co author of a work known as Siraj al Ahkam which he wrote in Nastaliq for his royal patron Amir Abdul Rahman. This work was based on the famous fiction of Kalila wa Dimna. He died at an advance age of eighty (1947) in kabul.

Mohammad Ali of Herat who achieved considerable reputation in his lifetime is one of the most distinguished calligraphers of our day. Mohammad Ali as a young man practiced the Nastaliq style, but afterward he got acquainted with Kufic on the walls of congregation mosque in Herat. One of his greatest achievements is a decorative text on the congregation mosque of Herat in which the master wrote suras of al-Kuran with Muaqqali, Kufic, Tughra and Thulth

styles in an area of 100 square meters around the mosque. This work is known as a masterpiece of calligraphy. Mohammad Ali is also a collector of Islamic coins. By means of collecting Ummayds and Abbasids, and Ghaznavids coins for studied different kufic inscriptions. On the ruins of Herat he was looking the Thult inscriptions in the form of wall fragments. Mohammad Ali is not only a distinct calligrapher of the Thulth style, but he is also an unrivalled master in seven different styles. Most of the texts for decorating mosques are provided by him. Mohammad Ali is about sixty and is presently living in Herat.

The art of calligraphy assigned an important position among Afghan ladies and virtually it attained its highest perfection. Tajwar Sultan was one of those who attained reputation in her life time as a calligrapher. As a young girl she studied the prevailing Islamic sciences and turned towards fine art of calligraphy which she learnt from Sayed Ata Mohammad Fushanji. As the wife of the then prime Minister of Afghanistan' she showed great enthusiasm and mastered the art. Her surviving Nastaliq specimen indicates that she was really unequalled among all Afghan ladies' in fact she was known as the Lady Master calligrapher of her time. She died in 1930 in kabul.

At an advance age of seventy' Ustd Sayed Mohammad Daoud is eagerly occupied with fine art of calligraphy. He is gifted calligrapher and a poet.

until the close of the nineteenth century. The political set up of our neighbours also was not favourable for the development of Islamic art in Afghanistan. This does not mean that fine arts disappeared entirely from this country. Undoubtedly there existed many artists who engaged themselves in various fields, and the twin artistic centres of Kabul and Herat flourished as the two important cities of the art of calligraphy. Afghan calligraphers provided texts for decorating mosques and epitaphs.

One of the pioneers of the calligraphy in nineteenth century was Mir Abdul Rahman of Herat. He is generally recognized as the master of the new Nastaliq style; most Afghan calligraphers adopted his style and followed his model. A good number of the epitaphs of the Timurids of Herat were provided by him.

Mirza Mohammad Yakub Mukhilis worked during the reign of Sher Ali (1863 - 1879). In the Nastaliq style he followed the distinctive style of Mir Abdul Rahman. His specimens indicate his elegant style. He is considered unrivalled in Nastaliq style in his time.

Sayed Ata Mohammad Fushanji born in Kabul but educated in Herat (died in 1922) was undoubtedly a great master in the Nastaliq style. The epitaph on the tomb of king Abdul Rahman in Kabul was provided by him. Sayed Ata Mohammad prepared decorative epitaphs for several mosques and monuments around Kabul.

Mohammad Ishaq was another bright star in the early 20th century in history of art in Afghanistan. His surviving specimens are quite distinct in the Nastaliq style. He earned the highly esteemed title of "Zarin-qalam" (meaning the golden pen) from King Abdul Rahman.

Abdul Hamid was another celebrated calligrapher of the 20th century. He was born at Kandahar, but as a young man he went to Herat, and finally settled down in Kabul, and joined government service as a calligrapher. He was a remarkable calligrapher, illuminator, and painter. He travelled distant countries and visited Europe many times. In 1962 he died in Kabul.

Another great calligrapher of this period was Mohammad Reza of Herat. He was born and educated in Herat and Tus. As a young man he worked as a potter but afterwards he inclined towards calligraphy and went to Kabul where

did not create the Naskh style, but formulated rules for it and had written a treatise on calligraphy (6), Nevertheless, the art of calligraphy was assigned an exalted place in the Muslim world and developed under the Abbasids by the famous calligraphers of the period such as al-Rayhani (834), Abu Ali Mohammad Ibn Husain Ibn Muqla (886-940) Ali Ibn Hilal (known as Ibn-al Bawwab) (1022-1032), and Jamaluddin Yaqut the court calligraphist of Al Mustasim (1242-1258) who invented the famous style of Yaquti which is still famous and bears his name.

The transcriptions of the holy Koran was considered a great privilege for the Muslims. Therefore, various caliphs and sultans in different Muslim countries were engaged in copying the texts of the holy Kuran, and many of them took pride in being recognized by the guild as masters of calligraphy. There are extracts from the holy Kuran in the Kufic script preserved in Kabul Museum which is generally attributed to the orthodox Fourth Caliph.

During the advent of Islam some time in the First Century of Hijrah the art of the Muslim calligraphy was introduced to Afghanistan. In due course of time alterations were made and local innovations were brought about in the art of calligraphy. Undoubtedly, Afghan contribution in the field of calligraphy is of considerable importance, but its progress was hampered temporarily by unfavourable political situation in Afghanistan.

In the middle of the eighteenth century, Ahmad Shah Durani who - belonged to the famous Afghan Sadozi tribe united different tribes and organized a strong nation. Under his rule my country enjoyed twenty five years of prosperity. He was a poet, patron of learning, a philosopher, and fond of literature; nevertheless, he remains almost unknown to the western world (7). After his death (1772), his second son, Timur Mirza succeeded him on the throne. One of his first acts as the King was to transfer the Afghan capital from Kandahar to Kabul. During his rule Kabul emerged as a notable centre of cultural activities. The art of calligraphy generally flourished around the royal court.

Timur Shah himself was a man of literary and artistic taste. He was a notable poet too; his Diwan which is comprised of lovely poetry has survived, and is preserved to this day. One of the grandsons of Timur Shah whose name was Qaiser was the pupil of the most renowned calligrapher of the time Mir Abdul Rahman. After the death of the king, towards the end of the eighteenth century unfortunately, Afghanistan suffered from intermittent civil wars which continued

By Prof. Dr. S.M. Yusuf Ilmi

CALLIGRAPHY IN AFGHANISTAN

DURING THE PAST 300 YEARS *

The art of calligraphy which exercised an important influence on Islamic painting, illumination, designing and architecture, is the most highly prized art in the Muslim world. In the Muslim society the profession of calligraphy was considered as one of high dignity and excellence. In the holy kuran there are two references for cultural and spiritual superiority of writing. It states: 'Read' and Thy Lord is most beneficent who hath taught writing by means of the pen. Hath taught man what he know not. (1) In the Sura of the pen Allah says: 'Consider the inkstand and the pen and what they write.' (2) There is a Hadith attributed to the prophet in which he says: Beauty of handwriting is indispensable upon you because it is one of the keys of man's daily bread. (3) It is said that yarab Ibn gahtan was the first man who invented the Kufic inscription from the Muaqali style. Afterwards it was elaborated by the fourth orthodox Caliph Ali (656-661) (4). This style was prevalent down to the reign of the Abbassid Caliph Al- muqtadir (908-932).

It was during his caliphate that Abu Ali mohammad Ibn Ali known as Ibn Muqla (886-940) was taught three styles of writing in his dream by Ali i.e. Thulth, Muhaqqaq and Naskh (5). But it is a matter of controversy among different scholars. According to the late Prof. Arthur Upham Pope Ibn Muqla

* متن سخنرانی پوهاند دكتور سيد محمد يوسف علمي در جلسات مباحثوی جشن جهان اسلام، در اطراف

هنر در دنیای اسلام منعقدۀ لندن ۲۳-۲۶ نومبر ۱۹۷۱

Prof. Dr.

The art of

being illu

the Muslin

colored

process for

its most

what be

the pen

which be

one of the

first ma

wards

single w

(1823).

was fr

the 18

the M

the s

1823

ADAB

BI-MONTHLY LITERARY DARI MAGAZINE

OF THE

Faculty of Letters and Humanities

Kabul University

Kabul , Afghanistan

Vol . XIX, Nos .3 -- 4 AUGUST - NOVEMBER 1971

Editor

Abdul Qayum Qawim

Annual Subscription:

Foreign Countries - 2 Dollars

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**